

فرزندان کوهساران

(نگاهی گذرا به تاریخ و خدمات هزاره ها در افغانستان)

کاظم یزدانی

شناسنامه کتاب

نام: فرزندان کوهساران

مؤلف: کاظم یزدانی

حروفچین: علی مدد شهریار

ناشر: حاج نثار احمد حسینی

تاریخ و محل چاپ: کابل

تیراژ: نسخه

چاپخانه:

تشکر و قدردانی

جناب الحاج نثار احمد حسینی! شما با تقبل هزینه چاپ این رساله خدمت بزرگ و شایسته ای به فرهنگ و تاریخ کشورتان انجام دادید و از این بابت تشکر و قدردانی خویش را صمیمانه ابراز داشته، امیدوارم در تمام کارهای نیک و ارزنده موفق و پیروز باشید.

مؤلف

فهرست

تذکر	6
وطن	6
هزاره جات قلب افغانستان	8
خصوصیات اخلاقی هزاره ها	14
دفاع هزاره ها از افغانستان	15
مقاومت هزاره ها در برابر تهاجم انگلیس	27
اسامی عده ای از قهرمانان هزاره که در جنگ	27
استقلال فداکاری کرده اند:	29
فهرستی از مبارزات ضد روسی هزاره ها	32
مقاومت هزاره ها در برابر استبداد داخلی	40
آشنایی با چند تن از رجال و مشاهیر تاریخی هزاره	59
اکبرخان نرگس	59
اسماعیل هزاره	62
امیر خسرو دهلوی	63
شهید آیت الله قاضی احمد علی ارزگانی	65
بهسودی نورحسن	71
ابراهیم خان گاوسوار	76

85.....	بنیاد خان هزاره
86.....	سیمای بنیادخان غازی هزاره در شعر تائب بادغیسی
91.....	بانوی میر یزدان بخش
93.....	پهلوان خدیجه
94.....	تاجور آغه
96.....	حسن بیگ شاعر عصر اختناق
105.....	خچی ارباب
107.....	خواهر فیضوخان،
108.....	دادا بیگ هزاره
109.....	درویش علی خان بیگلر بیگی هرات
115.....	ذوالنون ارغون (امیر)،
118.....	سردار مالستانی
118.....	سعید احمد خان
121.....	شاه بیگ ارغون
123.....	شاه حسن ارغون
124.....	شاهی سرورخان
125.....	شریف خان پیلوت
128.....	شیر محمد خان نظام الدوله
130.....	صبحی ارزگانی
130.....	غرجستانی، محمد عیسی
131.....	قاضی عسکر
132.....	کاتب هزاره
141.....	تاریخ رحلت ملا فیض محمد کاتب
141.....	کرنیل شیر محمد خان هزاره
142.....	مبلغ، محمد اسماعیل
145.....	شهید مبلغ از نظر معاصرانش
149.....	نگاهی به آثار قلمی شهید مبلغ
150.....	فهرست برخی از نوشته های استاد
159.....	انتشارات دایره المعارف آریانا
160.....	محمد خان نظام الدوله

161.....	مزارى ، عبدالعلى
175.....	مقصودى، حاج عبدالحسين
176.....	ملا موسى هزاره
177.....	ميرزا تيمورخان هزاره
178.....	ميرخوشاي بيگ سلطان
179.....	ميرزا سنجر
179.....	ميرزا غازى بيگ ترخان
180.....	مير فتح محمد خان
187.....	مير ناصر بيگ ورس
189.....	ناطق نيلى، سيد رضا بخش
191.....	نايل، حسين
193.....	نصيبي محمد ناصر

تذکر

رسالهء حاضر تاريخچه اى است از خدمات و جانفشانى هاى هزاره ها در راه آبادى و استقلال افغانستان و مختصرى از بيو گرافى و زندگى نامه رجال و مشاهير اين مردم كه براى عزت و سربلندى كشور صادقانه تلاش كرده اند. اميد است خدمتى باشد، در راه شناسايى اقوام و مليت هاى افغانى و ايجاد وحدت و برادرى و رفع تعصبات قومى و نژادى.

والسلام

وطن

وطن کوه و دشت و دمان تو خوبه همه جا کران تا کران
 تو خوبه
 بهار و شتاء و خزان تو خوبه و آن رودهاي
 روان تو خوبه
 گل و سنبل و ارغوان تو خوبه
 بنــــــازم به آن ملت قهرمانانت به آداب و
 فرهنگ و دين و لسانت
 به قلب پر از مهر آن ساکنانانت به سر
 چشمه رودهاي روانت
 هر آنچه که باشد از آن تو خوبه
 نورستاني، پشتون و ازبیک و تاجیکان هزاره، عرب، تاجیکان
 و ترکمان
 بلوچ و قزلباش، اویماق و ترکمان برادر بوند یک دل
 و دین وارمان
 همه مردم مهربان تو خوبه
 به آن ملت نازنین تو نــــــازم هوا و فضا و زمین
 تو نــــــازم
 همان دوغ و نان جوین تو نــــــازم به آن کلبه هاي
 گلین تو نازم
 ده و درّه و آشیان تو خوبه

به غربت پلاسیده شد تار و پودم
 رفت یکسر وجود م
 ندای اخوت شنو از سرودم
 و نبودم
 صفای دل مردمان تو خوبه
 الهی که آباد و سرزنده باشی
 ز انش فروزنده باشی
 ز الطاف یزدانی آکنده باشی
 شاد و پاینده باشی
 پر از کوکب آن آسمان تو خوبه
 یکاولنگ و بلخ و مزار تو صدقه
 قندهار تو صدقه
 بدخشان چون نوبهار تو صدقه
 لاله زار تو صدقه
 چکر گشتی در گلستان تو خوبه
 به تاراج غم
 فدایت کنم هرچه بود
 زانوار
 برای ابد
 هرات و فراه،
 ارزگان پر

فصل اول

حب الوطن من الايمان.

هزاره جات قلب افغانستان

علامه اقبال فيلسوف و متفكر اسلامي، کشور افغانستان را به قلب آسيا تشبیه نموده ، تسخير آن را مساوي با فتح تمام اين قاره دانسته ، مي فرمايد:
آسيا يك پيكر آب و گل است کشور
افغان در آن پيكر دل است
از فساد او فساد آسياد در
گشاد او گشاد آسياد
سر زميني كبك او شاهين مزاج آهوانش گيرد از
شيران خراج
درفضايش جره بازان تيز چنگ لـرزه بر تن
از نهيـب او پلنگ
همانطور كه افغانستان قلب آسيا محسوب مي شود،
هزارستان قلب اين کشور به حساب مي آيد. و اين
سرزمين مرتفع و کوهستاني ^۱ سرچشمه بسياري از
رودخانه هاي افغانستان نيز هست و گويـا اين رود
خانه ها ^۲ به منزله خوني است كه از اين قلب تپنده

¹ مناطق مسكوني هزاره جات بطور متوسط از 2000 تا 3000متر از سطح دريا ارتفاع دارد.
عمده ترين رودخانه هايي كه از هزارستان سرچشمه مي

الف- رود هلمند(هیرمند) از بهسود سرچشمه گرفته بعد از عبور از مرکز هزاره جات وارد ولایت هلمند می شود ، سپس به خاک ایران می ریزد.
ب- رود ارغنداب از حدود جاغوری منبع گرفته با رود هلمند یکجا

ج - خاشرود و فراه رود - هر دو از غرب هزاره جات سرچشمه گرفته

م
ي
ش
و
د
.
ب
ا
ک
ا
پ
ر
ا
ن
م
پ
ر
پ
ز

د - هریرود از حدود لعل و سر جنگل منشاء گرفته از جنوب هرات

ه - مرغاب ایضا از لعل و سر جنگل سرچشمه گرفته از بادغیس عبور

و - رود بلخاب از يکاولنگ سرچشمه گرفته ساحهء هژده نهر را

ز - رودغوربند از دره سرخ و پارسا و دره ترکمن منبع مي گيرد.

ح - رود كابل ، وردك و لوگر از شرق هزاره جات از دره يوني سرچشمه

گ
ر
ف
ت
ه
ب
ه
ر
و
د
س
ن
د

در سایر نقاط کشور جریان می یابد و باعث حیات و زندگی می شود.

با آنکه هزارستان از حیث معادن و کانها مورد کاوش و جستجوی دقیق قرار نگرفته اما تحقیقات ابتدایی و اولیه مشخص کرده است که این کوهستان از حیث ذخایر زیر زمینی غنی و پربار می باشد و بزرگترین معدن آهن را در خود نهفته دارد.

هزاره جات از حیث تنوع گیاهان و بخصوص گیاهان دارویی یکی از کم نظیر ترین نقاط کشور محسوب می شود، و می تواند در آینده یکی از منابع مهم در آمد باشد، با این وصف، هوای سرد، وجود دره های تنگ و کمبود زمین زراعتی و کم حاصلی آن سبب شده که ساکنین آن علی رغم تلاش و زحمات طاقت فرسا در منتهای فقر به سر برند.

هزاره جات در گذشته بنام های : زاولستان، غور و غورستان نیز یاد می شده، و قسمتهای شمال غرب آن بنام غرجستان خوانده می شد، این نام گاهی به سراسر هزاره جات اطلاق می گردید. قسمتهای جنوب و جنوب غرب آن حدود دو هزار سال قبل بنام " اراکوزیا " یاد می شد پایتخت آن در حدود مالستان قرار داشت و به " هزاله " معروف بود، هیوانگ تسانگ سیاح

م
خ
ق
م
ي
ش
و
د
.

بزرگ چینی آن را به صورت " هساله " ضبط کرده می نویسد: " از هسالهء چشمه ساری خیزد و به چندین شعبه تقسیم شود، اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است. مردم آن خوش دل و آزاده اند. تحریر و زبان شان با دیگر مناطق اختلاف دارد. جهانگرد چینی از قیافه چینی مآبی ساکنین این کوهستان دچار شگفتی شده است. ¹

خصوصیات اخلاقی هزاره ها

طبیعت سخت و خشن هزاره جات، حاصل اندک، هوای سرد آن قهراً بر اخلاق و رفتار ساکنین آن تاثیر گذاشته ، لذا باشندگان آن مردمان : زحمتکش، سخت کوش ، مقاوم ، پرکار ، صبور، صادق ، ساده، خوش قلب و در ناموس پرستی و وطن خواهی سخت متعصب و غیور می باشند.

تحمل آنان در برابر سختی ها و ناملایمات روزگار، سرمای شدید محیط، فقر و تنگدستی، گرسنگی و تشنگی فوق العاده زیاد است، با اینکه در متنهاي فقر به سر می برند اما تا کنون دیده نشده است که یک هزاره دست به تکدی و دریوزگی دراز کرده باشد. تدین و شجاعت از صفات بارز این قوم است.

متأسفانه در اثر اعمال تبعیض نژادی از سوی دستگاه حاکمه قشر عظیمی از این مردم بی سواد باقی مانده، اما افرادی که موفق به تحصیل دانش شده و یا به کارهای فنی و هنری گماشته شده اند، نشان داده اند که دارای استعداد قوی و شگرف می باشند و به خوبی از عهده هر کاری می بر آیند.

پای بندي مردم به اصول دیانت و مذهب تشیع از یکسو و روحیه وطن خواهی شان از سوی دیگر سبب شده است که اینان همواره با سرسختی از افغانستان دفاع کنند.

¹ - تمدن ایرانی، ص 436، مجله اریانا شماره 5 سال 1341

مورخين و جهان گرداني که شناختي از اين قوم دارند به اين صفت هزاره ها اشاره کرده اند. از جمله دکتر محمد عبدالقادر احمد مي نويسد: "الهزاره يصفون بالامانه و الشجاعه و طيب القلب و الروح الوطنيہ الصادقہ." ¹ هزاره به امانتداري، شجاعت، پاكي قلب و روح وطن خواهي و درستي شهره اند.

ابوالعينين فهمي مصري مي نويسد: "ويتصف الهزاره بالامانه و الشجاعه و طيب القلب وهم يقدمون للبلاد افضل الخدم و اكفاء العمال في المدن و قد امتاز شباهم في صفوف الجيش بالشجاعه النادره و الوطنيہ الصادقہ" ²

هزاره به صفات امانتداري، شجاعت، و قلب پاک متصف اند، و آنان بهترين و ماهر ترين کارگران در شهرها مي باشند. جوانان شان در صفوف ارتش به شجاعت بي مانند و وطن دوستي صادقانه ممتاز اند.

دفاع هزاره ها از افغانستان

اگر سر به سر تن به کشتن دهيم
از آن به که کشور به دشمن دهيم

(فردوسي)

تاريخ شهادت ميدهد که مردم هزاره از زمانهاي دور تا کنون در برابر هر نوع تهاجم خارجي به استواري کوه هاي سر به فلک کشيده بابا و هندوکش استقامت و پايداري نموده اند. و نه تنها از خود اين منطقه دفاع کرده اند بلکه هر نقطه ي از افغانستان که مورد هجوم بيگانه قرار گرفته به ياري ساير برادران خود شتافته اند. کورش جهان گشاي ايراني که از سال ۶۵۰ تا ۵۳۰ قبل از ميلاد به افغانستان لشکر کشيد و مدت شش سال قتل و خونريزي نمود، در

¹ - المسلمون في افغانستان ص 27 چاپ بيروت 1984 م

² - افغانستان بين اليوم والامس ص 118

تسخیر "ستاگیدیا" (هزاره جات حالیه) متحمل سختیهای فراوان شد و بنابر بعضی روایات در افغانستان به قتل رسید.

اسکندر مقدونی در حدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد بعد از تصرف ایران به افغانستان لشکر کشید و قریب چهار سال به کشت و کشتار پرداخت. و حتی از راه هزاره جات به بلخ لشکر کشید، در طول راه سختیهای زیاد از مردم این ناحیه مشاهده نمود. مورخان او می نویسند که بعد از تصرف قندهار وقتی اسکندر خواست از راه کوهستانی به بلخ (باکتريا) لشکر کشد و راه را میان بر بزند، در حین عبور از این سرزمین کوهستانی با سختی های زیادی مواجه شد و در آنجا یک نوع مردم جدیدی را مشاهده نمود که از دیگر اقوام همسایه بسیار سرکش تر بودند. شرحی را که "کنت کورس" مورخ یونانی از خانه های گلی آن مردم میدهد با آنچه که امروز هر جهانگردی می تواند در هزاره جات به بیند کاملاً با مردم حالیه هزاره تطبیق می کند.

امیر عبدالرحمان این صفت نیک و ممتاز یعنی تسلیم ناپذیری در برابر زورگویان را جرم و گناه دانسته سخنی قریب به این مضمون دارد: اسکندر جهانگشای بزرگ و نادر شاه افشار پادشاه عظیم و مقتدر هم نتوانستند که هزاره جات را تسخیر کنند. و این من بودم که این مردم را در هم شکسته و سرزمین شان به تصرف در آوردم.

فردوسی از اتحاد و یکپارچگی مردم افغانستان در برابر تهاجم دشمن یاد کرده میگوید:

چنین گفت دهقان دانش پژوه مر این داستان را ز
پیشین گروه

1- تاریخ افغانستان، نوشته احمد علی کهزاد و لغتنامه دهخدا ذیل کلمه "کورس".

2- تمدن ایرانی صفحه 438 مقاله تحقیقی موسیو فوشه فرانسوی.

3- نگاه کنید به: تاج التواریخ "فصل 11 چاپ تهران و بمبئی .

که نزدیک زابل ^۱ به سه روزه راه یکی کوه بد
سرکشیده به ماه
به یک سوی او پشت خرگاه بود دگر دشت زی
هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ زافغانان ولاچین
و کرد و بلوچ

اقوام: افغان، کرد، و بلوچ که در شعرفوق از آن ها
نام برده شده معلومند. اما قوم "لاچین" از کدام
قبیله بوده و با چه نژادی پیوند داشته اند؟
احمدعلی کهزاد باستان شناس و مورخ مشهور افغانی
احتمال داده است که مراد از "لاچین" همین قوم هزاره
باشد. ^۲ اما گمان من اینست که "لاچین" نام یکی از
اقوام هزاره بوده نه نام همه هزاره ها و در این
باره باز سخن خواهم گفت.

در سپاه عظیم و قدرتمند سلطان محمود غزنوی باز
اقوام افغانی را در کنار هم می بینیم و سپاه او
از اقوام: ترک، ترکمن، غز، افغان، خلج، "خلج"
زاوی، بلوچ و غیره تشکیل یافته بود. و سلطان محمود
غزنوی و نیز شهاب الدین غوری و اخلافشان که بارها
به کشور پهناور و پر جمعیت هند بی باکانه حمله کرده،
از عواقب آن اندیشه ی نداشتند به آن خاطر بود که
پناگاه بزرگ و تسخیر ناپذیری چون کوهستان غور در
پشت سر آنها قرار داشت، میدانستند که در صورت شکست
باز خطری متوجه آنها نخواهد بود. در باره خلج یا
خلج سخنان بسیار گفته شده است، طبق نوشته های
مورخین اسلامی خلج و یا خلج اقوامی بودند درزی و
جامه ترکان که در غور زندگی می کردند اما طبق
افسانه هایی که پیر مردان هزاره صحبت می کنند
"خلج" و "خلج" یا قلخ دو برادر بودند که: اولاد خلج
در غرب هزاره جات زندگی میکردند و اولاد خلج در شرق

^۱ - مراد زاولستان قدیم است که شامل سراسر هزاره جات می شد.
^۲ - افغانستان در شاهنامه " نوشته احمدعلی کهزاد چاپ کابل ۱۳۵۵

آن. واحتمالا "خلخ محرف قلخ است و قلخ يكي از اقوام هزاره میباشد که تعدادي از آنها در شيخعلي زندگي مي کنند و قبر بابه قلخ که جد آنها بوده نيز در شرق شيخعلي در کنار جاده موتر رو که بسوي باميان ميرود واقع شده و زيارتگاه مردم آن سامان میباشد. واصل قلخ "قارلوق" بوده که بمعني مردمان سرزمين برف خيز است.

و اما قوم "زاولي" در اصل شاخه ي از ترکان يفتلي هستند و نام زابل که ولايتي در جنوب غرب غزني مي باشد از نام اين مردم گرفته شده است، زيرا که ساکنين گذشته آن مردم زاولي بودند و زاولي يكي ديگر از اقوام هزاره بود که بتدرج از ولايت زابل افغانستان عقب رانده شده و به سوي مرکز هزاره جات عقب نشيني کرده، در مناطق مختلف اجريستان، مالستان و جاغوري ماندگار شدند. و در حمله عبدالرحمان به هزارجات صدمات بسيارديدند، امروزه عده کمی از آنها در جاغوري باقي مانده است.

در حمله وحشيانه مغلان به افغانستان باز ساکنين اين منطقه کوهستاني بدفاع برخواسته فداکاريها نمودند و خسارات جاني و مالي بيشماري متحمل گرديدند. در سال ۱۸۰۸ هجري که چنگيز خان به بلخ حمله نمود، هزاره "لاچين" از سطوت او از نواحي بلخ و سنگچارک فرار نموده از راه غوربند و کابل بسوي هند هجرت نمودند و نخواستند که زير سلطه چنگيزيان بمانند. و امير خسرو دهلوي بلخي الاصل شاعر معروف از همين مردم است. و هشت صد تن از هزاره لاچين به رکاب سلطان جلال الدين پيوسته عليه سپاهيان مغل جنگيدند.

سپاه مغل در دره شکاری براي اولين بار توسط مردم مدافع مرکز افغانستان به شکست سختي دچار شدند. و نواسه چنگيز به تير يکنفر از مردم باميان به هلاکت

1 - واژه هاي ترکي و مغولي در زبان فارسي "ذيل کلمه" قرلق".
2 - نگاه کنيد به : تذکره دولت شاه سمرقندي ص 161 و تاريخ فرشته ج 2 ص 402 و تذکره ميخانه در شرح حال امير خسرو دهلوي.

رسید. ^۱ و حتی در زمان ایلخانیان بعضی قبایل مغلی از اطاعت آنان سر باز زده به هزارجات پناه آوردند و با مردم این سامان آمیزش و اختلاط یافته به مرور ایام در میان آنان به تحلیل رفتند. وقتی امیر تیمور جهانگشای قهار به سیستان، بست، زرنج، گرمسیر و قندهار حمله نمود، کشتار و ویرانی عظیم به بار آورد، هزاره های نکودری که در این نواحی میزستند، از خود مقاومت نشان داده، تلفات و خسارات بسیار دیدند. و باقی ماندگان شان بناچار به سوی مناطق کوهستانی هزاره جات عقب نشینی کردند. ^۲

در حملات پی در پی محمد خان شیبانی در سال ۱۰۰۰ هـ که با سپاه عظیم از ماوراء النهر به قصد تسخیر افغانستان و بر اندازی سلطنت تیموریان از آمو عبور نمود و نواحی بلخ و هرات را تاخت، مردم هزاره چون او را عنصر بیگانه می پنداشتند لذا بفرماندهی امیر ذوالنون ارغون بنیان گذار سلسله ارغونیه، به مقابله شتافتند. امیر مذکور ده دوازده هزار نفر از مردم هزاره را بسیج کرد. و در یکی از جنگها قریب صد نفر از شیبانیان را کشت و هفتاد تن از آنان را اسیر گرفت. در سال ۱۰۰۰ هـ شیبانی ها دوباره به شهر هرات حمله کردند، این مرتبه نیز امیر ذوالنون با سپاه هزاره به مدد هراتیان شتافت و بعد از مردانگی ها در جنگ با شیبانی کشته شد و هرات به دست ازبکان افتاد. بعد از قتل امیر ذوالنون امارت هزاره جات به پسرش "شجاع بیگ" ملقب به "شاه بیگ" تعلق گرفت.

توضیح آنکه: در اواخر قرن نهم هجری در هزاره جات امارتی به وجود آمد بنام "امارت سلسله ارغونیه هزاره" بنیان گذار آن امیر ذوالنون ارغون بود. جمعاً

^۱ - افغانستان در مسیر تاریخ چاپ کانون مهاجرص 213
^۲ - ظفرنامه تیموری تالیف شرف الدین علی یزدی چاپ تهران 1336

سه تن از آنان در هزارستان حکومت کردند. پایتخت زمستانی شان قندهار و تابستانی شان در زمین داور بود. شهرهای مهم افغانستان چون: کابل، غزنی، قلات، قندهار، بست، گرمسیر، فراه، چیچران، بامیان جزء قلمرو شان بود و فرمان شان تا سند و ملتان جاری بود. ارغونیان مردان فاضل، علم دوست و رعیت پرور بودند. اگر امارات شان استوار و برقرار می ماند نه تنها هزاره جات بلکه تمام افغانستان پیش میرفت و رونق می گرفت. اما با ظهور صفویه در ایران و بابریه در کابل این سلسله از هزاره جات رانده شد. و در عوض مدتی در سند و ملتان حکومت راندند. آخرین فرد این خاندان میرزا حسن ارغون است که با مرگ او در سال ۱۰۸۰ هجری امارت شان خاتمه یافت و مدت حکومت شان ۱۰۰ سال بود.

باری، محمد خان شیبانی، بعد از تسخیر قسمتهای شمالی افغانستان و فتح هرات و مشهد در سال ۱۰۸۰ هـ به هزارجات حمله نمود ولی به سبب مقاومت جدی مردم نتوانست کاری از پیش ببرد به ناچار به سوی هرات بازگشت و به قول خواند میر: "از یورش هزاره بادی صد پاره بازگشت." در زمانی که قسمتهای غربی افغانستان و به تبع آن بخشهایی از هزاره جات به تصرف صفویه در آمد. بر خلاف انتظار، هزاره ها با آنان صمیمی نشدند و آنها را به چشم یک بیگانه نگاه میکردند، و صفویه نیز در صدد آن نشدند که از اتحاد مذهبی این مردم به نفع خود استفاده کنند، بلکه هر وقت قدرتی می یافتند با جبراموال و دارایی این مردم را غارت میکردند، این سخن که هزاره ها در زمان صفویه مذهب تشیع را پذیرفته اند هیچگونه سند تاریخی ندارد، بلکه خیلی قبل تر از صفویه شیعه بودند که در این باره بعداً اشاره ای خواهیم داشت، "تنفر هزاره از صفویه از همان آغاز بوجود آمد و در سال ۱۰۸۰ هـ - که شاه اسماعیل صفوی هرات را فتح و کشتار عظیم نمود، در این بین شاه بیگ

ارغون امیر هزاره جات را که به کمک هراتیان شتافته بود دستگیر نموده با قید و زنجیر به زندان انداخت. او چند ماه در زندان بود، آخر الامر با یک نیرنگ تحسین آمیز که داستان شیرینی دارد خود را شبانه از زندان رها کرد و بسوی هزاره جات آمد. ^۱

در حملات مکرر ایران به قندهار باز هزاره ها در کنار سایر مردم افغانستان بودند، و به دفاع از خاک میهن برخاستند. در سال ۱۰۰۰ هـ یا ۱۰۰۱ هـ هـ شاه عباس به قندهار حمله نمود. مردم سخت ایستادگی کردند. اما بعد از کشتار و ویرانی های فراوان شهر و توابع آن بدست شاه عباس افتاد. افغان و هزاره با کراهت تمام اطاعت او را گردن نهادند، و حتی مردم زمین داور برای نجات خویش از "یلنگتوش بهادر خان" ازبک در برابر صفوی استمداد خواستند. ^۲ حکام صفوی علناً به غارت هزاره های مجاور ایران می پرداختند. مظفر حسین صفوی حاصلات قلات و هزاره جات را به جهت معیشت اخذ میکرد تا روزگار به فراغت و عافیت بگذراند. ^۳

قزاق سلطان حاکم صفوی در هرات سال ۱۰۰۰ هـ که خزانه اش تهی شده بود، برادر خود را با سپاهی به تاخت هزارستان مامور کرده، اموال و گوسفند بسیار چپاول نموده گران بار به هرات باز گشتند. ^۴

در سال ۱۰۰۱ هـ - شیر خان افغان بزرگ فوشنج بر ضد حکمران صفوی قندهار یاغی شد، و در میدان نبرد جمعی از یارانش کشته و خودش با سائیرین که جان بدر برده بودند به سوی هزاره جات آمدند و به آن مردم پناهنده شدند. ^۵

۱- حبیب السیرج 4 " تاریخ سند معصومی، ترخان نامه، تاریخ فرشته وغیره.

۲ - احیاء الملوك از صفحه 438 تا 448

۳ - عالم آرای عباسی ص 480

۴- احسن التواریخ ج 2 ص 536

۵ - ذیل عالم آرای عباسی ص 73 - 77

حکومت صفوي در افغانستان جز غارتگري و چپاول و کشتار و تخریب حاصلی نداشت بعلاوه که اختلاف میان شیعه و سني را دامن میزد. در زمان آنها تعدادی کتابهای اختلاف برانگیز برشته تحریر در آمد که در افغانستان کاملاً نتیجه منفي داشت و باعث آن شد که برادران اهل سنت نسبت به شیعیان این دیار بدبین شدند ، و فتوا های مضره یی علیه این اقلیت مذهبی صادر نمایند.

در حمله نادر شاه افشار به هرات و قندهار باز هزاره ها را در کنار سایر مردم افغانستان می بینیم که از این دو شهر دفاع نموده اندو چنانچه ر سال ۱۰۰۰ - میلادی نادر به هرات حمله نمود، عده کثیری از مردم هزاره و غور به کمک هراتیان شتافتند. وقتی نادر قندهار را به محاصره گرفت یک دسته از سپاه ایران را به فرماندهی برادر زنش کلب علی بیگ با توپخانه و استعداد حربی برای درهم شکستن قلاع هزاره و زمین داور ماموریت داد. وی مدت ۷ ماه تمام به جنگ و ستیز پرداخت اما موفق به تسخیر زمین داور و تمام هزاره جات نگردید، نادر شاه افشار از بی کفایتی او در غضب شد و چوب بسیار زد و از فرماندهی عزل کرده در عوض دیوانقلی بیگ افشار را مامور تسخیر آن کوهستان نمود و اسباب نقب کنی و سایر ادوات حربی او را زیاد کرد.

بااین وصف، درویش علی خان که از شجاعان و سرگردگان هزاره بود و در قلعه تمران سکونت داشت اطاعت نادر را نپذیرفت ، آن قدر ایستادگی کرد تا به شهادت رسید.

در سال ۱۰۰۰ هـ مردم نواحی بلخ و هرات علیه نادر دست به شورش زدند، این شورش توسط فرزند نادر به شدت سرکوب شد و رئیس شورشیان "سیدخان" نام داشت،

1 - نادر از نظر خاور شناسان ص 62 نوشته دکتر رضا زاده شفق

2- نادر نیمه ص 118، افغانستان در پنج قرن اخیر ص 65

3 - جهانگشای نادری ص 163 - 164

چون توان مقاومت در خود ندید شبانه از شهر بلخ فرار نموده به مردم هزاره پناهنده گردید. در سال ۱۱۱۱ هـ محمد خان بلوچ بر ضد نادر سر به شورش برداشت و نیز در آخر به هزاره جات پناهنده گردید و آن مردم او را پناه دادند. بعد از قتل نادر شاه افشار، سپاهیان افغانی به قندهار آمدند. نورمحمد خان به خان های غلزایی و ازبک و ابدالی و هزاره و بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه ای تشکیل و پادشاهی انتخاب شود، این جرگه در عمارت "مزار شیر سرخ قندهار" منعقد گردید، بعد از چند روز جلسات مشورتی سر انجام احمد خان ابدالی به سلطنت انتخاب شد. و افغانستان که بعد از انقراض تیموریه وحدت خود را از دست داده بود، بعد از این انتخاب، تجدید حیات دوباره یافت و در تمام افتخاراتی که در زمان احمدشاه نصیب کشور شد، هزاره ها شرکت داشتند. ایران پس از مرگ نادر گرفتار هرج و مرج شد. مردم مشهد ابتدا شاه رخ نوا سه نادر را به سلطنت انتخاب کردند، اما بعد از مدت کوتاهی او را خلع و بجایش سید محمد متولی را که از خاندان صفوی بود با لقب سلیمان شاه ثانی به سلطنت برگزیدند. شاه جدید اولین اقدامی که میخواست انجام دهد آن بود که هرات را به ایران ملحق سازد. و پیشتر از همه نامه های برای خوانین هرات از جمله برای درویش علی خان هزاره که مرد قدرتمند و پرنفوذ اویماقیه بود ارسال داشت و تقاضای همکاری نمود. سلیمان شاه ثانی روی درویش علی خان خیلی حساب میکرد و به کمک او امیدوار بود زیرا که وی بالای همه طوایف چهارگانه ایماق نفوذ داشت و در ثانی هم مذهب با

1 - حرکت تاریخی کرد های خراسان ص 162- نوشته کلیم الله توحیدی

2 - جهانگشای نادری ص 211-213

3 - افغانستان در مسرتاریخ ص 355

4 - این درویش علی خان باید غیر از درویش علی خان ساکن تمران باشد زیرا که درویش علی خان تمرانی توسط نادرشاه بشهادت رسید.

ایران بود، زیرا تا آن زمان اکثر هزاره های هرات و بادغیس شیعه بودند. درویش علی که سیاستمدار دورانیش بود دست رد به سینه شاه ایران زد. و او نه تنها از الحاق هرات به ایران ناکام ماند بلکه بعد از مدت کوتاهی به خاطر بی کفایتی از مقامش خلع گردید، مردم مشهد دوباره نوا سه نادر شاه را به سلطنت برگزیدند. ^۱

از آنطرف احمد شاه ابدالی بعد از نظم و نسق امور کشور در سال ۱۷۴۷ هـ با استقامت هرات حرکت کرد و این شهر تا آنوقت تحت فرمان حاکم نادر شاه بنام "امیر خان عرب" اداره می شد. گفته می شود که حرکت احمد شاه درویش علی خان بود. حاکم نادری از تسلیم شهر به احمدشاه ابدالی نمود و قلعه بندی اختیار کرد. تا سر انجام بعد از چهار ماه تلاش، هرات فتح شد. و چون در فتح آن درویش علی خان هزاره سهم بزرگی به عهده داشت لذا احمد شاه حکومت هرات را به وی سپرد. ^۲

سال دیگر میر علم خان خزیمه ایرانی به قصد تصرف هرات لشکر کشید، اول تر از همه خوواف" را که آن زمان متعلق به افغانستان بود تاخت و "قلعه رود" را به محاصره گرفت، درویش علی خان هزاره و انزل خان درانی چون از ماجرا آگاه شدند بی درنگ به کمک حاکم خوواف شتافته، جنگ سختی با ایرانیان نمودند، لشکر خراسان شکست فاحش یافت و خوواف همچنان در اختیار هرات باقی ماند. ^۳

درویش علی بحق از مردان بزرگ عصر خویش به شمار میرفت، تمام هزاره های هرات و قلعه نو و بادغیس و خوواف و باخرز از او اطاعت می کردند بلکه طوایف جمشیدی و تیموری و غیره رهبری او را پذیرفته بودند. او "قلعه نو" هرات را با چند قلعه دیگر بنا ساخت،

۱ - مجمل التواریخ زندیه، سراج التواریخ ص 14، تاریخ رجال ایران ص 95

۲ - سراج ج 1 ص 14، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 632

۳ - تاریخ احمد شاهی ج 1 ص 166 تالیف منشی محمود الحسینی چاپ مسکو

مدتی بیگلربیگی هرات به او تعلق داشت. وی در الحاق هرات به افغانستان سهم بارزی دارد. هراتی، از سال ۱۷۷۱ هـ به بعد دولت قاجار به تحریک روسها، بارها به هرات لشکر کشید، و گاهی موقتاً این شهر را تسخیر می کرد. اما مردم از پیوستن به ایران کراهت داشتند. به این جهت مقاومت می کردند و در هر بار هزاره های این نواحی بسیار شجاعانه به دفاع برخاستند. و در مواردی ضربات سنگینی به سپاه قاجار وارد می کردند. در سال یاد شده ایران به قصد هرات پیش آمد، مردم بناچار به دفاع برخاستند. حضرت صوفی اسلام که از روحانیون پرنفوذ بود دستور دفاع صادر کرد. جنگ در شش فرسنگی هرات در منطقه ای بنام "شکیبان" رخداد، عده کثیری کشته شدند، صوفی اسلام دستگیر و سپس به قتل رسید، مجموع کشته شده گان به شش هزار نفر رسیدند. با این حال هراتیان مقاومت کردند. خوانین هرات از جمله: محمدخان بیگلربیگی هزاره با هم به مشورت پرداختند. قرار بر آن نهادند که اگر با دادن پول هم که شده باید دست قاجاریه را از هرات کوتاه نمایند. ابراهیم بیگ ایلخانی هزاره یکی دیگر از مردان بزرگ و رئیس تمام هزاره های هرات و غوریان و باخزر بود که در راه الحاق غوریان به افغانستان و تمامیت ارضی کشور تلاش نمود و فیروز الدین حاکم هرات را از سوء قصد قاجاریه بر حذر داشت. او یک بار به جرم این تلاشها در تهران دستگیر و به زندان گرفتار شد، در جنگی که در سال ۱۷۷۱ هـ میان سپاه افغانستان به سرکردگی وزیر فتح خان و سپاه قاجاریه رخ داد وی در کنار وزیر فتح خان بود. نام بنیاد خان هزاره در تاریخ به عنوان مرد مقتدر و سیاستمدار خردمند ثبت است. عظمت او در دل سپاه

1 - مدرک فوق از ص 534 تا 538

2 - سراج ج 1 ص 74، تاریخ سلطانی ص 185، بحوالفواید ذیل سال مذکور.

ایران چنان بود که او را با رستم داستان برابر میدانستند. در جنگ سال ۱۰۱۱ هـ - تنها او و همراهانش بود که تا آخر مقاومت کردند در حالیکه وزیر فتح خان فرار کرده بود. وی در همین جنگ میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی را که از رجال بزرگ ایران بود به اسارت گرفت. دفاع متهورانه او در بادغیس و قلعه نو و مروچاق که تلفات سنگین به متجاوزین وارد ساخت یک حماسه ملی بحساب می آید.

در سال ۱۰۱۱ هـ - محمد شاه قاجار خود شخصا در راس سپاه ایران قرارگرفته به مقصد هرات حرکت نمود و غوریان را به تصرف در آورد بعد از سه روز توقف به سوی هرات پیش راند و این شهر را محاصره نمود. قانوی شعری مبالغه آمیزی در وصف او سروده که چند فرد آن چنین است:

سه روز ماند و سپه خواند و زر فشاند سپس بسوی
حصار هرات راند کرن
بسی نرفت که زترکتاز لشکر شاه ز فوج
افغان بر اوج چرخ ششده شیون
ز صد هزاره " هزاره " یکی نماند بجای که می نگشت
گرفتار قید و بند و رسن
بر خلاف ادعای قانوی شاه قاجار بعد از یک سال
محاصره و خرج سنگین و تلفات بسیار ناکام بسوی ایران
مراجعت نمود. و سپاه او از دست شیر محمد خان هزاره
دل پر خون داشت دفاع جانانه شیر محمد در کنار هرات
و در قلعه نو بادغیس و بالامرغاب به دفاع بنیاد
خان شباهت دارد. کسی چه میداند شاید اگر این
مردان شجاع نبودند امروز هرات مال افغانستان
نبود.

¹ - تفصیل این جریانات تاریخی را در کتب ذیل مطالعه فرمایید:
ناسخ التواریخ قاجاریه ج 1 ص 260 تا 301 و ج 2 ص 21 تا 105، بحر الفوائد
ص 62 - 76 و روضه الصفاي ناصري ج 9 از ص 542 به بعد ، تازه نوای معارک
ص 64 و 65 افغان نامه ج 1 ص 284 و تاریخ رجال ایران ص 219 و ج 3 ص 372.

مقاومت هزاره ها در برابر تهاجم انگلیس

در جنگهای ضد انگلیس، هزاره ها مثل سایر هموطنان خود در تمام صحنه های جهاد شرکت فعال داشته اند. منتهی چون از خود مورخی نداشته ، دیگر مورخین تعمداً از خدمات آن ها یادی نکرده اند. اما واقعیت همان است که ذکر شد. در سال ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ هـ - در جبهات جهاد هزاره جات علیه رژیم مارکسیستی کابل و نیروهای اشغال گر روسیه شوروی من تفنگ های خیلی قدیمی در دست افراد میدیدم، که می گفتند: این تفنگها را اجداد ما در جنگهای افغانستان و انگلیس در میدان نبرد از سپاه دشمن به غنیمت گرفته اند. در جنگ دوم افغانستان و انگلیس، در حماسه بزرگ "میوند" و نبرد قندهار نام "کرنیل شیر محمد خان هزاره" می درخشد. وقتی سردار ایوب به سپاه انگلیس که در داخل شهر قندهار محصور شده بود، چهل روز مهلت داد، در این مدت آنها نفس تازه کرده، تهیه جنگ میدیدند. چند روز بعد هشت هزار سپاه انگلیس از کابل به کمک محصور شده گان در قندهار رسیدند و ناگهان به سر مجاهدین از خارج و داخل آتش گشودند، صحنه کار زار سخت گرم و خطرناک گردید. از آسمان

¹ - اخیراً کتابی به چاپ رسیده به نام "تاریخ جهاد افغانستان علیه نیروهای شوروی، که از رشادت و فداکاری مردم افغانستان به تفصیل یاد شده، اما جهاد هزاره ها را در چند سطر خلاصه کرده و از میان تمام قهرمانان جهادی این مردم تنها از اکبری و انوری که در کنار ربانی قرار داشته نام برده و دیگر هیچ. گویی از هزاره های جز همین دو تن کسی جهاد نکرده است. و عجیب تر آنکه شیخ محمد اصف محسنی قندهاری که تمام شهرت و حیثیت جهادی اش مرهون فداکاری و رشادت هزاره ها است و خودش حتی یک روز هم در سنگر جهاد حضور نداشته، هم در مصاحبه ها وهم در یک سخنرانی که در تاریخ 23 میزبان 73- ایراد کرده، با کمال وقاحت منکر جهاد هزاره ها شده، می گوید: "این باند محارب و مفسد و منحرف به نام هزاره... در طول 14 سال هزاره جات ره به آتش کشیدند و نگذاشتند که مردم هزاره بتوانند سهم بیشتری ره در بر اندازی دولت مارکسیستی آن زمان ایفا کنند."

متن سخنرانی او که مملو از دروغ و تهمت و افترا علیه هزاره ها است در شماره 12 مجله حقوق زن صص 39-41 به چاپ رسیده است. خواستاران به آن مجله رجوع کنند.

گلوله سرب باریدن گرفت، تا نصف روز آلات کارزار گرم بود. بسیار تن از مسلمانان شربت شهادت نوشیدند. در آخر چنان صحنه نبرد به نفع انگلیس ها تغییر یافت که مجاهدین بعد از تحمل تلفات سنگین علی الرغم شجاعت و شهامت کم نظیر شان پا به فرار نهادند و سردار ایوب خان فرمانده مسلمانان نیز فرار کرد. در این لحظه سخت و دشوار تنها کرنیل شیر محمد خان هزاره با یکصد تن پیاده خویش مردانه مقاومت کرد و تا یک ساعت هشت فوج سپاه انگلیس را بزور بازوی مردانگی از تعقیب مسلمانان باز داشت و هزیمتیان اسلام را از ورطه هلاکت و دمار نجات داد و حتی در این کار زار دو راس اسب سواری او به ترتیب از ضرب گلوله دشمن سقط گردیده، اکثر از صد تن پیاده هزاره که همراه او مقاومت کرده بودند به درجه رفیعه شهادت نایل گشتند.

در جنگ استقلال (۱۸۴۱-۱۸۴۲م) از نواحی غزنی، محمد الله خان هزاره و عباس خان هزاره و شیر احمد خان توری و عبدالله خان قیاق، ابوالقاسم رساله دار با افراد تحت فرمان خود داوطلبانه به اردوی اعتماد الدوله پیوستند و به میدان جهاد شتافتند. مجاهدین هزاره در جبهه قندهار زیر فرمان سید نور محمد شاه که شیعه بود انجام وظیفه می کردند.

هر چند نام بسیاری از مجاهدین هزاره که در جنگ استقلال فداکاری نموده اند در کتب تاریخ ذکر نشده است اما حقیقت آن است که فداکاری نموده اند به دلیل آنکه نامشان لا اقل در سنگ نبشته مناره دهمزنگ که به فرمان امان الله خان حک شده بچشم می خورد. و این میرساند که هزاره ها در تمام جبهات جهاد علیه انگلیس شرکت داشته اند.

1 - سراج التواریخ ج 2 ص 376

2 - تاریخ سیاسی افغانستان نوشته سید مهدی فرخ. و افغانستان در مسیر تاریخ ص 761

اسامي عده اي از قهرمانان هزاره که در جنگ استقلال فداکاري کرده اند:

- 1. خانعلي خان فرزند حاجي محمد خان، قوم هزاره، خان قومي، کندک مشر ملکي .
- 2. عبدالواحد فرزند نصرالله خان، قوم هزاره، توي مشر، صنف ملازمت کندک انشآت قندهاري.
- 3. خدا يارخان ولد شهسوار خان، شيخ علي، ساير، فرقه []، همکابي
- 4. شير علي خان و لد غفلت خان، شيخ علي، فرقه سه، همکابي
- 5. غلام علي خان ولد علي محمد، فرقه سه، همکابي
- 6. سيد محمد خان ولد بهرام، شيخ علي، فرقه سه، همکابي
- 7. محمد حسين ولد غلام علي، چنداول، ساير، فرقه سه، غند دو، فرقه سواري
- 8. عبدالواحد ولد محمد امير، شيخ علي، فرقه سه، همکابي
- 9. محمد علي خان ولد بنده علي، شيخ علي، فرقه سه، همکابي
- 10. امير محمد خان ولد عطا محمد خان، فرقه سه، همکابي
- 11. بهرام خان ولد صفر خان، ساير، فرقه سه، کندک [] - قسمت جنوبي
- 12. غلام رضا خان ولد گل رضا، کندک جبهه خانه
- 13. صفرعلي خان ولد خدای رحم، غزني، غند سه، فرقه []
- 14. محمد عيسي ولد جمعه علي، جاغوري، فرقه []، همکابي
- 15. خير محمد خان ولد دادمحمد، غزني، فرقه سه، همکابي

- رحم علي ولد حاجي محمد، شيخ علي، ساير،
 كندك ، غند
- شاه پسند خان ولد بختياري، كجاب بهسود،
 ساير، كندك ، انشآت دارالاماره
- قربانعلي خان ولد محمد هاشم خان ،
 باميان، ساير، كندك ، انشآت دارالاماره
- جمعه خان ولد علي محمد ،فرقه دوم ،
 همركابي
- رجب علي ولد جمعه خان ،غزني، ساير،
 كندك ، فرقه
- احمدعلي خان ولد رجب علي ،غزني، ساير،
 فرقه ، همركابي
- محمد بخش خان ولد امام بخش، سرچشمه ،
 توپچي غند اول ، فرقه
- قربان ولد سيف علي ،بهسود، غندك ،
 فرقه
- غلام شاه خان ولد محمد افضل خان، هزاره،
 سرباز قومي
- سعيد احمد ولد غلام محمد ،ميرآدينه
 مالستان، سرباز قومي
- حمود ولد افغان ،جغتو، سرباز قومي
- محمد عيسي ولد افغان، جغتو، سرباز قومي
- ظفرخان ولد محمد حسن، هزاره ، سرباز
 قومي
- عاشور خان ولد نظرکي ، مالستان،
 سربازقومي
- علي احمد خان ولد محمد حسين ،مالستان،
 سرباز قومي
- سلطان خان ولد نورمحمد خان ، خواجه
 عمري، سرباز قومي
- عبدالطاهر ولد حاجي مسکونه بورجگي،
 سرباز قومي

- علي خان ولد شمع خان، علودالي، سرباز قومي
- داراب ولد غلام حسين، علودالي، سرباز قومي
- باز محمد ولد محمد رفيق، غزني، غند، فرقه
- محمد جان ولد محمد رضا، غزني، غند، فرقه
- محمد رضا ولد گل رضا، غزني، مهتر، کندک، فرقه
- عبدالغني ولد شيرعلي، غزني، دلگي مشر، کندک
- داد محمد ولد علي محمد، غزني، مهتر، فرقه سمت جنوبي
- گل احمد ولد تاج محمد، غزني، کندک، فرقه
- جمعه خان ولد گل احمد، غزني، کندک اول غزني
- لعل مير خان ولد محمد خان، گردن ديوار (گردن ديوال)، غند، فرقه
- جانعلي خان ولد باز محمد خان، غزني، مهتر، کندک، توپچي فرقه جنوبي
- محمد شفيع ولد الله نظر، غزني، فرقه، همركابي
- براتعلي خان ولد سلطان محمد، غزني، کندک اول، غزني
- فدا محمد ولد تاج محمد، رتبه ملكي، سرباز قومي
- محمد عيسي ولد افغان، جغتو، سرباز قومي
- كلي حسين ولد غلام حسن، کندک، انشاآت، قندهاري.

خان قومي ، توي مشر
جان محمد خان ولد مهر علي خان، هزاره ،

فهرستي از مبارزات ضد روسي هزاره ها

از آنجا که هزاره ها در رژيمهاي گذشته ، مخصوصاً " از زمان امير عبد الرحمان به بعد همواره مورد شکنجه ، آزار و تبعيض قرار ميگرفته اند، لذا رژيم مارکسيستي افغانستان خيال ميکرد اينان از برنامه هاي به اصطلاح اصلاحي و دموکراتيک آنها با آغوش باز استقبال خواهند کرد. اما بر خلاف انتظار هزاره ها با قيام يک پارچه خويش ، رژيم مارکسيستي طرفدار مسکو را به وحشت و تزلزل انداختند. اولين بر خورد مسلحانه عليه دولت تره کي هر چند از نورستان بود، اما قيام خونين مردم "دره صوف" را که در تاريخ / / / شروع شد، بايد سر آغاز قيام مردمی ملت افغانستان بحساب آورد. مردم دره صوف در دلو نيروهاي مارکسيستي را اخراج، معدن زغال سنگ دره صوف را آزاد کردند. رژيم با خشونت غير قابل توصيف وارد عمل گرديد و مدت ده شبانه روز ارتباط دره صوف با ساير نقاط افغانستان بکلي قطع بود. در اين مدت شديدترين جنگها جريان داشت. عده کثيري از مردم بي پناه قتل عام ، خانه ها ويران، اموال و دارايي مردم به آتش کشيده شد. حتي اطفال و کهن سالان از کار افتاده به شهادت رسيدند. مردم به ناچار خانه هاي خود را ترک گفته در ميان برف و يخبندان در مغاره هاي کوه ها پناه بردند. عده اي از سرما و گرسنگي تلف شدند . با اين حال به پيکار خود ادامه دادند. و بارها مورد يورش قواي دولتي و روسي قرار گرفتند.

¹- اين اسامي از سنگ نبشته مناردهمزننگ کابل استخراج شده است.

بدنبال قیام دره صوف هزاره های " جنگل اغلی" و "دهنه غوری" در اواخر سال ۱۳۰۳ قیام کرده علاقه‌داری دهنه غوری را موقتاً آزاد نمودند. بعد از چند روز مورد شدیدترین حملات قرار گرفتند. رژیم آنوقت ۸ هزار نفر ایلجاری و قوای نظامی برای سرکوبی این مردم بسیج نمود؛ جنگهای خونین به وجود آمد و در یک قتل عام بیش از صد نفر از این مردم به شهادت رسیدند. قوای دولتی علاوه بر آتش زدن خانه‌ها و غارت اموال حتی حیوانات اهلی را نیز هدف گلوله قرار می‌دادند. تا این مردم از نظر اقتصادی فلج شوند. به جهت کثرت اجساد انسانی و لاشه‌های حیوانات تا مدتی از مناطق مختلف "جنگ اغلی" بوی اجساد مردگان به مشام میرسید.

بعد از آن دامنه قیام بسرعت در مناطق شولگره، پشتبند و چهار کنت سرایت کرد.

از اوایل سال ۱۳۰۴ - هزاره جات یک پارچه خون و آتش بود مردم سلحشور این منطقه در همه جا به پا خاستند و در مدت کوتاه بیش از ۱۰۰ ولسوالی و علاقه‌داری و پایگا‌های مهم قوای نظامی را آزاد کردند. و در همه جا بانیهوهای رژیم درگیر شده ضربات کوبنده‌ای به آنان وارد کردند و در این راه هزاران شهید در پیشگاه الهی تقدیم نمودند. بقسمیکه در گرفتن مرکز ولایت بامیان در بهار سال ۱۳۰۴ تنها در یک یورش شبانه که به میدان هوایی انجام شد چهار صد نفر شربت شهادت نوشیدند. بعد از آن نیز جنگهای خونین در بامیان ادامه یافت. لازم به یاد آوری است که مرکز بامیان در طول چند سال جهاد چهار مرتبه آزاد شده است که مرتبه چهارم آن در سال ۱۳۰۴ بعد از دوماه محاصره و جنگهای فرسایشی بود. قیام سراسری هزاره جات چنان رژیم تره‌کی را به وحشت فرو برد که از فرط دست‌پاچگی شروع به جمع آوری ایلجاری و قوای کمکی نمود و از طرف دیگر تظاهر به اسلام کرد. مردم کابل میگفتند: "قیام هزاره‌ها باعث شد

که تره کي کلمه بخواند! "براداران پشتون مي گفتند: "قبلا گفته مي شد که اوغان برادر بزرگتر و هزاره برادر کوچکتر است اما قيام اينها ثابت نمود که هزاره برادر بزرگتر است."

اسامي ولسواليها و علاقداري هاي آزاد شدهء هزاره جات و تاريخ آزادي آنها:

حوت / / / - آغاز قيام مردم دره صوف

حوت / - قيام "جنگ اغلي"

حوت / / / - آغاز قيام چهار کنت، شولگره و پشت بند

حوت / / - قيام مردم سنگ چارک

حوت / / / - آغاز قيام مرکز بهسود و قتل قوماندان دولتي توسط يک دهقان بهسودي.

حوت / / / - آغاز قيام دايکندي، که بعد از دو روز ولسوالي آن فتح گرديد.

حوت / / / - آزاد سازي ولسوالي گيزاب

حوت / / / - فتح ولسوالي شهرستان

حوت / / / - فتح بلخاب

حوت / / / - فتح ولسوالي لعل و سر جنگل

حوت / / / - فتح ولسوالي ناوور

حوت / / / - فتح ولسوالي يکاولنگ

حوت / / / - فتح ولسوالي ورس و نيز در همين تاريخ ولسوالي مالستان فتح شد.

حوت / / / ش- فتح ولسوالي دولت آباد بلخ.

حوت / / / - فتح ولسوالي پنجاب

حوت / / / - فتح ولسوالي جغتو

حوت / / / - فتح علاقداري دهنه غوري و جنگ اغلي

حوت / / / - فتح موقت مرکز ولايت باميان و شهادت عده کثيري از مجاهدين هزاره.

حوت / / / - آزادي با غران از وجود عمالان رژيم ترکي.

حوت / / / - فتح ولسوالي شولگره مزار شريف

هفتة جنگهاي شديد. - آغاز قيام جاغوري و فتح آن بعد از يك هفته جنگهاي شديد.

فتح ولسوالي حصه اول بهسود - فتح ولسوالي حصه اول بهسود

فتح مرکز بهسود بعد از دو ماه محاصره و جنگهاي شديد

جوزاي سال - فتح علاقداري دايميرداد.

فتح پایگاه مهم دولتي واقع در دره فولادي باميان

فتح علاقداري جلريز توسط مجاهدین بهسود و دايميرداد.

فتح علاقداري شيمبول توسط مجاهدین پنجاب و ورس

آغاز قيام دره ترکمن و سرخ و پارسا - فتح علاقداري شيخعلي.

فتح ولسوالي چمتال بلخ توسط هزاره ها

فتح ولسوالي لولنج بعد از دو ماه محاصره و جنگهاي شديد توسط هزاره هاي شيوعي و سني.

فتح پایگاه دولتي درمنطقه دو آب لولنج و شيخعلي.

فتح پایگاه مهم چهارده غوربندتوسط گروپ توحيد به فرماندهي کاظم يزداني.

آزادي ولسوالي سياه گرد ولايت پروان - ضربات سنگيني به نيروهاي اشغالگر روسي در دهانه فرنجل دره غورتوسط گروپ توحيد به فرماندهي کاظم يزداني که در اين جنگ چند عراده تانگ و زره پوش دشمن منهدم و تعدادي از سربازان و افسران روسي به قتل رسيدند و از مجاهدین نیز هفت نفر شهيد و چند تن ديگر زخمی شدند.

تاريخ آزاد سازي قره باغ ، خواجه ميري و تاله و برفک دقيقا براي معلوم نيست.

به اين ترتيب هزاره جات به وسعت بيش از ۱۰ هزار كيلومتر مربع در همان سال اول انقلاب (۱۳۵۷) آزاد

گردید. علاوه بر آزاد سازی مناطق و ولسوالي هاي ياد شده، مردم هزاره در آزاد کردن ولسوالي هاي همجوار که در مناطق برادران اهل سنت مي باشند نیز سهم فعال داشته اند. چنانچه مردم بهسود ودايپرداد در آزاد کردن "نرخ" میدان و "بند خواجه محمد" میدان نقش اصلي را داشتند. مرکز ولایت میدان در سال ۱۳۸۵ موقتا آزاد شد که با ز هزاره ها در کنار اهل سنت در آزاد سازی آن سهم موثري گرفتند.

مردم دره ترکمن در آزاد کردن ولسوالي سياه گرد، مردم دايکندي در فتح ولسوالي پسابند غور و نیز در گرفتن چند ولسوالي در ولایت غور سهم بوده اند.

بخاطر دارم که در سال ۱۳۸۵ هیئت هايي از مناطق سني نشين دره غوربند به انجمن اسلامي دره ترکمن آمده، رهنمائي و کمک مي خواستند. یک بار ۱۰ نفر از مجاهدین ترکمن و قول خویش به کمک برادران اهل سنت به دره سيدان و تايخان و یخدره غوربند اعزام شدند و مدت چندین ماه در کنار آنها بودند. این گونه همکاری ها بعد ها نیز ادامه یافت.

وقتي "گل دره" و "شکر دره" در سال ۱۳۸۵ - مورد شديد ترين حملات هوايي و زميني قرار گرفت نه تنها مجاهدین سرخ و پارسا به کمک آنان شتافتند بلکه به آوارگان آنها پناه داده از دادن لباس و کمک غذايي در یغ نورزیدند تنها حاج نادر از ترکمن پنجاه هزار افغاني به آوارگان بي پناه کمک نمود.

راستي اتحاد و صميميتي که در سالهاي اول انقلاب میان برادارن شيعه و سني بوجود آمده بود در تاریخ افغانستان بي سابقه بود.

در زمان حفيظ الله امين یک بار هجده هزار نيروي دولتي با صد ها عراده توپ و تانگ با پشتيباني نيروي هوايي به دره سرخ و پارسا و ترکمن و شيخعلي حمله ور شد و چندین شبانه روز شديد ترين جنگها جريان داشت. جمع کثيري از مردم به شهادت رسیده و عده ديگر زخمی شدند. خانه ها ويران، مواد خوراكي به آتش

کشیده شد. تعدادی از سرما تلف شدند. سر انجام شکست از آن نیروهای دولتی بود. قیام مرکز بهسود وقتی آغاز شد که زمین از برف پوشیده بود نیروهای مارکسیستی روستاهای کجاب را مورد حمله و غارت قرار دادند. مردم به کوه ها پناه برده برفهار را جاروب نموده برای اهل و عیال خود از نمذ و گلیم چیزی شبیه خیمه درست کردند، با این حال کوچکترین زلزلی از خود نشان نداده همچنان مردانه به مبارزات شان ادامه دادند.

نیروهای دولتی بعد از شکست از مرکز بهسود در حین فرار حدود هشتاد نفر از مردم بیگناه " دره آبدله " را دستگیر نموده با خود به کابل بردند که تا امروز هیچ نشانی از دستگیر شده گان بدست نیامده است.

در زمستان این سال انجمن اسلامی دره ترکمن آماری از افراد دستگیر شده ترکمنی در زمان تره کی و حفیظ الله امین تهیه کرد که در نتیجه معلوم شد هفتصد نفر از دره ترکمن در کابل دستگیر و زندانی شده بودند. و هیچ نشانه ای از زنده بودن آنها در دست نبود. افراد دستگیر شده و مفقود الاثر سایر مناطق هزاره جات را فقط خدا میداند.

از بهار سال ۱۳۵۷ که برف ها تازه آب شده بود قوای تازه نفس روسی با صد ها عراده توپ و تانک از طریق دره غوربند، به سوی سرخ وپارسا و ترکمن و شیخعلی و از طریق جلریز و تکانه به سوی بهسود، و از غزنی به سوی جغتو و جاغوری و مالستان و ناهور و از طریق هرات به سوی غور واز طریق غوربند و بامیان به سوی یکاولنگ و ورس وپنجاب یورش برد تا هزاره جات را برای همیشه به تصرف در آورد، اما مقاومت دلیرانه مردم سبب شد که بعد از یک ماه جنگهای شدید تمام نیروی متجاوز مجبور به عقب نشینی شوند. بعد از آن نیز بارها مناطق مختلف هزاره جات مورد حملات هوایی و زمینی روسها قرار گرفت.

بازار "سیاه خاک" سرچشمه و بازار "دهن آبدره" بهسود چند بار با خاک یکسان شده اما مردم مقاوم آن، دوباره بازسازی نموده اند.

سالهای اول انقلاب دره غوربند از چهار ده تا شیخعلی و دره اونی بهسود وسایر مناطق پر از لاشه ای تانگ و زره پوش و هلیکوپترهای منهدم شده بود. مردم از آهن پاره های آنها وسایل کشاورزی و غیره درست میکردند.

آزاد سازی "لومان" جاغوری و کلا" نبردهای آزادی بخش هزاره ها در ولایت غزنی و جنگهای خونین "قیاق"، زردآلو" و غیره از سینه تاریخ فراموش نخواهد شد. اما اینکه مبارزات هزاره ها در خارج کمتر انعکاس داشته است علل گوناگون دارد، که یکی از آنها کم توجهی بلکه غفلت رهبران سیاسی در رساندن پیام خون شهدا به جهانیان می باشد.

نکته قابل یاد آوری دیگر در مبارزات مردم هزاره این است که این مردم تا کنون فقط روی پای خود ایستاده و هیچ نوع کمکی از کشورهای خارجی دریافت نکرده اند و حال آنکه سیل کمکهای مختلف از کشورهای اروپایی، آمریکا، کانادا، چین، جاپان، کشورهای نفت خیز و ثروتمند عربی و غیره در طول چند سال که به سوی پیشاور سرازیر شده، فقط احزاب پیشاور نشین از آنها استفاده کرده اند.

اهمیت مبارزات هزاره ها در صورتی بهتر و دقیقتر درک می شود که بدانیم این مردم فقیر ترین قشر جامعه افغانستان را تشکیل میدهند و در طول ده سال مبارزه مستمر بعضی خانواده ها نان باقلا و نان جو به اندازه کافی نداشته اند و حتی آنطوری که شنیده می شد در مواردی بعضی خانواده ها بی هم بوده اند که ریشه و برگ گیاهان را خشک کرده، ساییده، با آرد باقلا و جو مخلوط نموده سد رمق کردند.

بسیاری از مجروحین این مردم در اثر جراحات نسبتاً سبک بخاطر نداشتن داکتر و دارو جان خود را از دست داده اند.

هزاره ها در مبارزات شهری نیز فعال بودند. چنانچه قیام پر تلفات چنداول که در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ - صورت گرفت تقریباً منحصر به این مردم بود. طبق تخمین اهل خیره در ارتباط با این قیام قریب ۱۰ هزار نفر از مردم هزاره در طول چند ماه دستگیر، زندانی و شهید شدند. در قیام بالا حصار کابل در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ - جهاد گران هزاره در کنار سایر رزمنده گان ملت شرکت داشتند. در حماسه بزرگ ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ حوت سال ۱۳۵۷ - هزاره های ساکن پایتخت یک پارچه قیام کرده بودند، شهید و مجروح فراوان نیز داشتند.

ذکر قهرمانی های هزاره های حنفی پنجشیر، بادغیس و قلعه نو، هزاره های حنفی ولایت غورو همین طور هزاره های حنفی قندوز و بغلان و خان آباد و غیره از حوصله این مقاله خارج است زیرا بنای ما بر اختصار می باشد. آنچه ذکر شده فقط فهرستی از قیام و مبارزات عدالتخواهانه هزاره ها بود و اگر نه تفصیل آن احتیاج به تالیف چند جلد کتاب خواهد داشت.

فصل دوم

مقاومت هزاره ها در برابر استبداد داخلی

همانطور که که قبلا نیز یاد آوری گردید قسمت هایی غربی هزاره جات " غور قدیم" در زمان حضرت علی (علیه السلام) دین مبین اسلام را پذیرا گشتند. در این وقت جعد بن هبیره المخزومی از طرف آن حضرت به حکومت خراسان منصوب شد، امرای غوری از طرف علی لوا گرفتند و به مقام ریاست غور باقی ماندند. رفتار نیک و انسانی جعد و نیز بخشیدن لوا از طرف امیرالمومنین به خاندان غوری سبب شد که مردم این منطقه نسبت به خاندان رسالت اعتقاد راسخ پیدا کنند. ¹

اما دوران خلافت علی کوتاه بود، بعد از او بنی امیه بر مقدرات مسلمین تسلط یافتند، معاویه دستور داد در سراسر سرزمین های اسلامی، خطباء در نماز جمعه به حضرت علی سب و ناسزا بگویند. این رسم ناروا تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (رض) ادامه داشت، تنها ملتی که از دستور معاویه سرپیچی نمود، مردم غیور غور بودند، که هرگز حاضر نشدند به علی ناسزا

¹ - زین الاخبار گردیزی ص 103 و طبقات ناصری ج 1 ص 29

بگویند. فخر الدین مبارکشاه این مسئله را از
افتخارات مردم غور دانسته چنین سروده است:
به اسلام در هیچ منصب
نماند که بروی خطیبی همی خطبه خواند
که بر آل یاسین به لفظ
قبیح نکردند لعنت به وجهی

صریح

دیوار بلندش از آن بود مصنون
که از دست آن ناکسان بود بیرون
از این جنس هرگز در آن کس نگفت
در آشکار و نه آن در نهفت
نرفت آن دران لعنت خاندان
از این بر همه عالمش فخر دان
محبت و اخلاص غوریان به خاندان رسالت سبب شد که
حکام بنی امیه به این مردم سخت بگیرند و مردم غور
در سال ۱۱۱ هجری بناچار علیه دستگاه معاویه قیام
کردند اما حکومت اموی چنین شایع ساخت که این مردم
از دین برگشته اند، لذا به اتهام ارتداد عده کثیری
را قتل عام نمود. ^۱

غوریان در سرنگونی بنی امیه شرکت داشتند، وقتی ابو
مسلم خراسانی قیام کرد، امیر فولاد غوری یکی از
فرزندان آل شنسب با پنج هزار نفر مسلح در رکاب او
پیوست و بر ضد حکام اموی وارد صحنه پیکار شد. ^۲
بد نیست به این نکته اشاره داشته باشیم که تشیع
در همان قرن اول هجری در نقاط مختلف افغانستان
انتشار یافت، و این سرزمین که بنام خراسان یاد می
شد بیش از هر جای دیگر پناگاه هاشمیین و علوی ها
بود. یحیی بن زید به این سرزمین پناه آورد و مدتی
در بلخ و جوزجان و طالقان بسر برد، و هوا خواهان
بسیار یافت، و به فکر تهیه وسایل قیام بر آمد،

۱ - ترجمه کامل ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۳۲
۲ - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۷

هنوز آمادگی کامل پیدا نکرده بود که نصر بن سیار والی بنی امیه بطور ناگهانی به سر او یورش برد . یحیی با هفتصد نفر از همراهان و شیعیانش در قریه " ارغوی" جوزجان (سرپل) در سال ۱۱۰ هـ - به دفاع برخاست و به شهادت رسید. محبت او چنان در قلب مردم جا گرفته بود که در سال شهادت ش هر نوزاد پسری که در خراسان بدنیا آمد نامش را یحیی گذاشتند. و زنجیری که بدست و پای او بسته بود، شیعیان آن را به بیست هزار درهم خریده، قطعه قطعه کرده بین خود تقسیم نمودند، هر کس سهم خود را برای تبرک نگین انگشتر ساخت.

در سال ۱۱۰ هـ مردم خراسان محمد بن قاسم یکی از نوادگان علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را به خراسان دعوت کردند تا زیر پرچم او جمع شده علیه دستگاه بنی عباس قیام کنند. او دعوت آنان را پذیرفت و در طالقان و جوزجان ارادتمندان بسیار یافت و مردم را پنهانی برای رضای آل محمد (ص) دعوت میکرد . خلق عظیم پیرامون او را گرفتند. عبدالله بن طاهر که از طرف بنی عباس حاکم خراسان بود با وی جنگید، شیعیان چون از نظر امکانات دفاعی در مضیقه بودند منهزم شدند.

در سال ۱۱۰ هـ مردی سلحشور و آزاده یی بنام "بلال" از شیعیان غورعلیه ستمگری سامانیان خروج نمود، پیروان او از دوازده هزار نفر زیاده گشت. محمد بن هرثمه والی هرات، خبر قیام او را به امیر اسماعیل سامانی گزارش داد و خواهان چاره شد. شاه سامانی لشکر عظیم به جنگ وی فرستاد. نبرد سختی در گرفت به قسمیکه تمام یاران او به قتل رسیدند.

1 - منتهی الامال ج 2 ذیل احوالات اولاد امام چهارم (ع) .
2 - ترجمه تاریخ طبری ص 5800 ذیل حوادث سال مذکور و منتهی الامال ج 2 ذیل 1 احوالات اولاد امام چهارم .
3 - مجمل فصیحی ج 1 ذیل حوادث سال مذکور.

در زمان شاهرخ تبلیغاتی به نفع تشیع در افغانستان شروع گردید. در این فرصت یک تن از شیعیان بنام "سید محمد نوربخش" به عنوان مهدی آخر الزمان بر ضد شاهرخ قیام نمود.

در قرن دهم هجری، مردی بنام "بایزید روشن" که نسب خود را به قبیله انصار عرب می‌رساند در جنوب افغانستان ظهور کرد و مدعی نبوت شد. کتابی بنام "خیر البیان" تالیف کرده بنام کتاب آسمانی به مردم معرفی نمود، بدعت‌های زیاد پدید آورد و خلق کثیر از مردم نواحی "تیرا" و "سوات" و "بنیر" و "باجور" به ضلالت افتادند. پیروان او رفته رفته بصورت گروه چپاول گر در آمدند و بارها در نواحی کابل و غزنی به غارتگری و قتل و کشتار و هتک نوامیس پرداختند. در این زمان در هزارستان مرد مقتدر و متنفزی زندگی میکرد بنام "میرزا شادمان" که نامش در چند کتاب تاریخی آمده است. او مرد شجاع و میهن پرست و مسلمان پاک عقیده بود و توانست جلو تاخت و تاز پیروان بایزید روشن را بگیرد.

در سال ۱۰۶۰ هـ "جلاله تاریکی" پسر بایزید مذکور به نواحی غزنی متعلقه هزارستان تاخت و به کشتار و غارت پرداخت. هزاره ها به رهبری مرزا شادمان به مقابله برخاستند هفت شبانه روز جنگ شدید در گرفت، سر انجام جلاله تاریکی بدست شادمان مضروب و زخمی گردید؛ پیروانش فرار نمودند و خطر تاخت و تاز آنها برای همیشه از میان رفت.

قاضی نورالله در باره هزاره و میرزا شادمان چنین می نویسد: "هزاره طایفه بی شمارند که در میان کابل و غزنی و قندهار مقام دارند، اکثر شان شیعه اهل بیت اطهارند، و در این زمان از روسای شیعه شان میرزا شادمان است که اهل ایمان از وجود شان شاد و خارجیان

¹ - اکبرنامه ذیل حوادث سال 1009 ه و دبستان مذاهب ص 386 تا 388

(پیروان پیر روشن) از ترک‌تاز او در ناله و فریادند.

در زمان اکبر شاه مغلی چون به همه ادیان و مذاهب آزادی داده شد. این آزادی تا حدودی به نفع تشیع در افغانستان تمام شد. زیرا نه تنها در خود هزاره‌جات جنب و جوش مذهبی بوجود آمد، بلکه بعضی روحانیون هزاره به فکر تبلیغ تشیع در نواحی تیرا و کشمیر افتادند. (تیرا در آن زمان مرکز پیروان بایزید روشن بود) از آنجمله: آخوند عبدالله از هزارستان به منطقه "مندر" تیرا رفته احکام اسلام را بر اساس اعتقادات شیعی برای آن مردم بیان میکرد، وی خود را خواهرزاده ملا عبدالرحیم هزاره می‌خواند و بعد از مدتی تبلیغ در منطقه "مندر" به سوی کشمیر رفت و در آنجا به تبلیغ تشیع پرداخت و در آخر به سوی کوهستان هزاره‌جات که وطن او بود مراجعت کرد.

ولایات هزاره تا زمان امیر عبدالرحمن حالت نیمه استقلال داشت مرکز آن کاملاً مستقل بود. هیچ دولتی تا آن وقت در آن جا تسلط نیافته بود.

احمد شاه سدوزایی اولین کسی بود که به فکر تسخیر این کوهستان برآمد. او در سال ۱۲۸۰ هـ شاه ولی خان وزیر خویش را به همراه عظمت خان غلزایی با سپاه مجهز به سرکوبی هزاره‌ها ارسال داشت. مردم دایکندی به رهبری عنایت خان که از مردان نامدار بود به دفاع برخاستند، جنگی عظیمی به وقوع پیوست که داستان آن را منشی محمود در کتاب تاریخ احمد شاهی به نظم کشیده و من چند فرد از منظومه او را در اینجا می‌آورم:

چو افواج شاهی به آنجا رسید عنایت سپه بر
سر راه کشید

1 - مجالس المومنین ج 1 ص 152 چاپ تهران 1375

2 - تذکره الابرار و الاشرار ص 202 چاپ هند تالیف اخوند درویزه.

قدم در طريق تهور نهـــــداد دليرانه در
 عرصه کين ستـــــداد
 گروهی که بودن همـــــراه او همه مثل او
 خيره و تند خو
 همه کينه کوش و نبرد آز ما همه غرق
 آهن ز سرتا بپا
 دو فرقه بهم چون در آويختند بسي خون به فرش
 زمين ريختند
 نمودند کاري در آن کـــــزار و زار که شد روز روشن چو
 شبهاي تار
 اگر چند سپاه شه دين پناـــــه جلا دت
 نمودند در آن رزمـــــگاه
 وليکن سپاه عدو هم ز بيـــــم نمودند سعی و
 تلاش عظيم
 عنایت چنان پايـــــداری نمود که کوي تهور ز
 رستم ربود
 سپاهش همه از پی نـــــام و ننگ نمودند مردانه
 پیکار و جنگ.

اگرچند منشي محمود مي نويسد که سپاه احمد شاه در
 آخر پيروز شد، اما از آنجا که احمدشاه و اخلاف او به
 مرکز هزاره جات دست نيافته اند، پس نمي شود ادعای
 او را به آسانی باور کرد.

سلاطين سدوزايي فقط در قسمتهای جنوبي هزاره جات و
 گاهی موقتاً در بهسود و باميان تسلط پيدا مي کردند.
 درگيري واقعي هزاره با دولت از زمان امير دوست محمد
 خان شروع مي شود. او ميريزدان بخش بهسودي را با
 برادرش در سال ۱۸۰۸ هـ به شهادت رساند و هزاره
 های مرکز باميان را در چله زمستان از خانه های
 شان بيرون راند و دارايي شان را تصاحب نمود. ماليات
 بهسود و باميان را تا دو برابر افزايش داد.

¹ - منظور ناظم از: "شه دين پناه" احمد شاه ابدالي است و منظور از "عدو"
 هزاره ها.

² - تاريخ احمد شاهي ج 2 ص 549 - 552

میر یزدان بخش از مردان بزرگ و خردمند بود که تمام بهسود زیر نگیں اش قرار داشت و اقتدار خود را به سر میرهای دایزنگی، یکاولنگ، بامیان، کالوو شیرگسترش داد و برای امنیت و اعتدالی هزاره تلاش نمود و راه های رفت و آمد قافله را مامون ساخت و نام نیکه ش تا کنون با احترام یاد می شود، امیر دوست محمد خان یک بار او را با همسرش فقط بجرم آنکه در میان مردم محبوبیت داشت به زندان انداخت. همسر میر یزدان بخش از زنان نامدار و هوشمند بود، در مواقع خطر با اینکه زن بود وارد صحنه پیکار می شد. بالاخره این شیر زن از زندان کابل فرار کرد. مامورین دولتی به تعقیب او پرداختند و نزدیک کوتل هونی به او رسیدند. بانوی هزاره در حالیکه تنها بر اسب سوار بود تیر اندازی میکرد و با تیر اندازی تعقیب کنندگان خود را به عقب می راند. به این طریق خود را به بهسود رساند. داستان این زن و شوهر بسیار مفصل و شیرین است که مجال تفصیل را ندارم. ^۱

در سال ۱۸۴۰ هـ - میر محب علی بیگ یکاولنگ علیه زورگویی امیر دوست محمد خان قیام کرد و سردار محمد اسلم محمد زایی را با عده ای از همراهانش به محاصره و اسارت گرفت که سر انجام توسط "شاه دوله خان" صلح برقرار گردید. ^۲

در زمان امیر شیر علی خان آرامش نسبی به هزاره حیات حکمفرما گردید. و هزاره ها نه تنها با دولت درگیری نداشتند بلکه پشتیبان امیر شیر علی نیز بودند. و اتفاقاً امیر مذکور از شاهان منور الفکر، کم تعصب و رعیت پرور بود.

سخت ترین دوران تاریخ هزاره ها از زمان عبدالرحمن آغاز می شود. او از همان ابتداء بقدرت رسیدنش به بهانه های مختلف به سرکوبی مردم شروع کرد. آلام و

^۱- تلخیص از "میر یزدان بخش" ترجمه اکرم گیزابی، چاپ پاکستان

^۲- سراج التواریخ ص 216

مصایبی که در آن زمان بسر هزاره ها و ارد شد اگر بر کوه وارد شده بود متلاشی می شد. امیرکابل تصمیم داشت که حتی یکنفر از این مردم زحمتکش را باقی نگذارد. اما خواست خداوند بود که آنان به انقراض کشیده نشدند. در تمام دوران حکومت ۱۰۰۰ ساله عبدالرحمن هیچ روزی نبود که در یک گوشه ی از هزاره جات مردم به آتش ظلم و ستم نسوزند و به قتل عام گرفتار نشوند. شدیدترین دوران کشتار هزاره ها بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰ هجری می باشد. از نظر اوگناه کار و بی گناه معنایی نداشت فقط هزاره بودن خود جرم بود که باید کشته می شد. در سال ۱۰۰۰ ه ق خاندان شیر علی خان جاغوری تار مار شد و دارایی شان بغارت رفت و شش ضرب توپ قاطری با ۱۰۰۰ میل تفنگ و ۱۰۰۰ راس اسب و شتر که در اختیار شان بود ضبط گردید. سال بعد هزاره ترکمن و شیخعلی به سختی سرکوب شدند. نیز در همین سال هزاره صحبت خان ساکن دهرآود و هزاره دهله جزای سخت دیده. ۱۰۰۰ هزار روپیه جریمه شدند. در این سال مردم جیرغی و بوریگی مجبور به قیام شدند. در سال ۱۰۰۰ مردم جاغوری بعد از دو سال قیام و مقاومت و بعد از تحمل تلفات و خسارات سنگین شکست خوردند. در سال ۱۰۰۰ - مردم پشی و شیرداغ و مسکه دوباره قیام کردند. حدود سه هزار خانوار هزاره تیرین مجبور به اطاعت گردیدند. بعضی شان از ظلم مامورین دولت جلای وطن اختیار کردند. در سال ۱۰۰۰ مردم قلندر دوباره قیام کردند. در سال ۱۰۰۰ مردم ترکستان عبدالرحمن را غیباً از سلطنت خلع و به پسر عموی او بیعت کردند و در جنگی که میان او و مردم ترکستان بوقوع پیوست ابتدا سپاه ترکستان که در راس شان جنرال محمد حسین هزاره قرار داشت پیروز شدند، اما با فرار ناجای سردار اسحاق دوباره امیر کابل بر ترکستان مسلط شد، و جزای سختی به آن مردم داد. عده کثیری

جان خود را از دست دادند . سپاه عبدالرحمن در حین عبور از شیخعلي دست به کشتار و غارت رعایا گشودند. مردم در کمال نا امیدی به دفاع برخاستند تلفات جانی و مالی فراوانی متحمل شدند. قریب ۱۰۰۰ زن و کودک و علیل و بیمار آن مردم اسیر شدند. در سال ۱۰۰۰ - لشکرعظیمی به سرکردگی سردار عبدالقدوس خان برای سرکوبی هزاره ها وارد بامیان و یکاولنگ شده تا حدودی ارزگان پیش آمدند . و به جمع آوری اسلحه مردم و تخریب قلاع شان پرداختند. سران هزاره را دستگیر کرده به کابل فرستادند، که همه شان در زندان های مخوف جان دادند. در آواخر این سال جنگ در مناطق مختلف غرب هزاره جات شروع شد، در حالیکه مردان بزرگ شان از میان رفته و اسلحه شان جمع آوری و قلاع شان تخریب شده بود با این وضع چه می توانستند انجام دهند؟ این بود که بشدت و قساوت تمام قتل عام شدند در سال ۱۰۰۰ آتش جنگ در بیشتر ساحات هزارجات مشتعل گردید و مردم با دست خالی قیام کردند باهمان حال حماسه های بزرگ آفریدند. در این سال زمین های هزاره غزنی که قیام نکرده بودند به مساحت جریب در آمد و چنان مالیات سنگین وضع شد که بسیاری از مردم زمین هایشان رابه بهای ناچیز به افغانان فروختند تا از ادای مالیات در امان باشند. عساکر دولتی به بهانه جستجوی اسلحه از هیچ نوع ظلم و ستم فروگذار نمی کردند. مردم مجبور بودندمخارج سپاه دولتی را تامین کنند و در تابستان ده ها نفر برای حیوانات شان از کوه های دور علف تازه و برای خود سپاهیان از قله کوه های دور دست ، روز چند پشتواره برف می آوردند تا عیش و نوش مهاجمین تامین گردد. عبدالقدوس خان سرمست از باده پیروزی بالای نعش ده ها هزار هزاره به رقص و پایکوبی پرداخت و از دختران معصوم برای خود حرمسرای ترتیب داد و سر انجام گرفتار فشار وجدان

گردیده شعور خویش را از دست داد به قسمی که نجاست خود را می خورد. ^۱

در سال ۱۷۰۰ - مجموع نظامی وایلجاری دولت که از هر طرف به هزاره جات حمله ور شد از ^۲ هزار نفر تجاوز نمود. که با توپهای محرب و تفنگهای آتشین بجان مردم بیگناه افتاده بودند و روستاها را یکی پس از دیگری به آتش کشیده به ویرانه ای تبدیل می کردند و اهالی را قتل و عام و اموال پرارزش را به تاراج می بردند. برای آنان فرق نداشت که کی قیام کرده و کی قیام نکرده ، همه را از دم تیغ می گذاراندند. بدین ترتیب ده ها هزار نفر قتل عام شدند که اکثرشان زن کودک و پیران از کار افتاده بودند. تنها در منطقه ارزگان ^۳ قلعه از بنیان ویران گردید. در اجرستان نه تنها قلعه ها ویران بلکه بیش از دویست هزار اصله درخت از ریشه قطع ، مزارع و باغها خاکستر گردیدند و ^۴ قوم اجرستان همه از میان رفتند. ساکنین ارزگان و چوره نیز بدین سرنوشت گرفتار آمدند. اقوامی مانند: قوم پهلوان، بوبک، بوباش، سلطان احمد وغیره به انقراض کامل کشیده شدند، و جز نام دیگر اثری از آنها باقی نماند. بازار آدم فروشی گرم شد، دهها هزار کودک معصوم بفروش رفت. هیچ خانواده ثروتمندی در افغانستان نبود که یکی دو تا برده نداشته باشد. و حتی بردگان به خارج از کشور نیز صادر گردید.

هن دوان قندهار نیز کودکان هزاره را خریده برسم مذهبی خویش در کمرشان زنار بستند! تنها از یک دفتر آدم فروشی در ارزگان عایدات دولت به ^۵ هزار روپیه رسید! زیرا یک دهم قیمت برده ها به عنوان مالیات به دولت داده می شد. و قیمت افراد از یک روپیه تا صد و بیست روپیه بود! سپاهیان دولتی به قصد اسارت زنان و کودکان به هر دره بر آمده به

^۱ - سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان.

جستجوی آنها به تکاپو افتادند. زنان و دختران برای اینکه دامن شان به ننگ آلوده نگردد خود کشتی می کردند.

در یک مورد وقتی مردان یک دهکده در ارزگان در طی یک دفاع خونین همه به شهادت رسیدند، زنان و دختران که جمعا " ۱۰۰ نفر بودند پا به فرار نهادند تا به قله کوهی رسیدند که نصف آن کوه یک پارچه صخره عظیم بود و دیگر راه فرار نداشتند از طرف دیگر سپاه عبدالرحمن آنان را مورد تعقیب قرار داده نزدیک بود اسیر و دستگیر شوند و دامن شان به لکه ننگ آلوده گردد. لذا همه آن ۱۰۰ نفر زن و دختر حسین گویان خود را از بالای آن صخره عظیم به پائین انداختند و اعضای بدنشان مانند قطعات بلور تکه و پاره گردید. ریاضی هروی در این مورد اشعاری سروده است که مناسب میدانم در اینجا آورده شود.

به قصد غزالان نیکو سیــــــــــــر چو گرگان شدند از
قفا حمله ور


همه تیغ برکف تفنگی بدوش تعاقب کنان جمله
آندر خــــــــــــروش
غزالان بر آن کوه بالا بلند به لاهی سر راه
شان گشت بنــــــــــــد
نه دست ستیز و نه پای گریز سراسر به احوال
خود اشک ریــــــــــــز
زنا محرمان هریکی در حجاب به مو سایه افگــــــــــــنده
بر آفتــــــــــــاب
یکی گشت پنهان پی لای سنگ یکی بود با طــــــــــــالع
خود به جنــــــــــــگ
ز زلف پریشان به صورت نقاب چو ابرسیاه بر
رخ مــــــــــــاهتاب
ز بیمی که بر طرف دامن شان میاداد رسد
دست نا محــــــــــــرمان
کشیدند افغان به صد شور و شین بگفتند: فریاد
رس یا حسیــــــــــــن

همه مضطرب حال وگریان شدند سراسیمه از بیم
 افغان شدند
 به چشم پر از اشک و مژگان تر وداعی نمودند
 با یکدیگر
 زغیرت از آن کوه گردون سریر فگندند خود را یکایک
 به زیر
 بر آن سنگ خارا و ریگ درشت یکی بر سر افتاد و
 دیگر به پشت
 به هر سنگ یک قطعه ای چون بلور جدا شد ز اعضای آن
 خیل حور
 بدادند جان و ندادند دست که ناید به
 ناموس آنها شکست
 بلی رسم غیرت همین است و بس نه زن عشوه گر
 باشد و بلهوس
 ببايد پي حفظ ناموس و دین چو آن ماه
 رویان به عزم متین
 به جایی گرش عرصه گردیدتنگ ز غیرت زند شیشه تن به
 سنگ
 خوشا حال مردی که ناموس او ندارد به مرد
 دیگر گفت وگو
 ریاضی به تاریخ گوهر نشان چنین زد رقم
 حال آن مهوشان
 ولیکن شنیدم که جمعی دیگر ز زنهایی آن مردم
 نامور
 چو شیرین معروف با تیغ تیز بکشتند خود
 را از این ننگ نیز
 تاسف به خیل قشون ماند و بس طمع می نباید به
 ناموس کس.


باری، وقتی ساکنین اجرستان، چوره، دایه، پولاد،
 کمرسان و خاص ارزگان نابود شدند، دولت زمینهای
 آنها را به ناقلین اعطا کرد! این ناقلین آنهایی بودند

¹ - عین الوقایع ص 245 - 260

که در سرحد میان هند و افغانستان سکونت داشتند و به تحریک دولت انگلیس سرزمین خود را ترک گفته به افغانستان می آمدند و در مناطق حاصل خیز هزارستان اسکان داده می شدند.

کشتار رعایا مایهء تفریح سپاهیان شده بود. کودکان را بر سر نیزه بلند کرده به زمین میزدند. طفلی را در هوا پرتاب نموده با شمشیر بدو نیم میکردند. چند نفر عسکر توسط دهقانان هزاره از رود خانه عبور داده شدند چون به آنطرف رود رسیدند بجای تشکر  نفر هزاره بی دفاع را که اغلب شان کودک بودند سر بریده بدنهای شان را در آب انداختند و راه خود را پیش گرفته رفتند!

در ببحوحه جنگ بخاطر کثرت وجود لاشه های انسان، بیماری وبا در میان مردم شایع شد. هر روز صدها نفر از این بیماری جان میدادند. مرض وبا در میان سپاهیان عبدالرحمن نیز وجود داشت بلکه اول در میان آنها پیدا شد و بعد در میان مردم هزاره شایع گردید. اما تلفات سپاه دولتی بخاطر دسترسی داشتن به طبیب و دارو کمتر بود. ولی تلفات هزاره ها بسیار وحشتناک بود. زیرا بخاطر قحطی شدید مقاومت بدنی مردم کم شده به دارو و درمان هم دسترسی نداشتند لذا بیشترین تلفات را داشتند.

مردم در طول جنگ نتوانستند به اندازه کافی زراعت کنند و اگر زراعت هم میکردند پایمال سم ستوران سپاه میگرددید و اگر هم به محصول میرسید توسط دولتیان ضبط و یا به آتش کشیده میشد. زنان و کودکانی که جان سالم بدر برده در مغاره های طبیعی کوهسار پنهان شده، شبها از پناهگاه خود خارج می شدند، سرگین اسب و الاغ سپاه مهاجم را جمع؛ آوری نموده، دانه های گندم و جو را  از میان سرگین در آورده می خوردند تا زنده بمانند. وقتی این خبر به

¹ - سپاهیان دولت ذخایر مواد خوراکی مردم را ضبط کرده به حیوانات خود گندم و جو می خوراندند!

گوش عبدالرحمن رسید کوچکترین ترحمی در دل او پیدا نشد.

سپاهیان مهاجم اسیران را چشم و گوش میبردند، آهن داغ، ریگ سرخ شده، روغن جوشان به یقه های شان میریختند تا اگر پول و مال پر ارزش دارند محل آن را نشان دهند. با اینحال مولویان درباری قتل و غارت رافضیان را واجب شرعی می شمردند. ظلم و ستمی که در دوران عبدالرحمن بالای آنها شد در تاریخ سابقه ندارد. مردم بهسود فقط در سال قیام کردند و کمترین تلفات جانی را متحمل شدند با اینحال از بیست هزار خانوار پیش از قیام فقط ۸۰۰۰ - خانوار معلول و مفلوک باقی و ۱۰۰۰۰ - خانوار شان در جنگ کشته شده بودند. روزی که عبدالرحمن چشم از جهان پوشید ۱۰۰۰ هزار زندانی هزاره در زندان های او بود که هشت هزار نفر آن زن بودند. کشتار هزاره ها در تمام دوران عبدالرحمن ادامه داشت اما در سالهای ۱۰۰۰ - تا ۱۰۰۰ سراسر هزاره جات در آتش می سوخت. با اینحال مردم بی دفاع چنان سر سخترانه به دفاع برخاستند که در چند مورد با دست خالی چند فوج لشکر را شکست دادند. جنگهای ارزگان، اجرستان، دره پهلوان، قلعه شش برج، کوتل خون، کوتل کج قول، غار لیگان ورس، جنگهای بامیان، کوه بیرون بهسود، هر کدام یک حماسه به حساب می آیند. یک نفر هزاره ۱۰۰۰ سپاهی را با تفنگ دهن پر می کشد و قتی زخمی می شود در همان حال چند نفر را با کارد زخمی می کند. در بهسود سید حسینعلی و همراهانش بالای اسپ برهنه سوار به قلب لشکر یورش بردند و با شمشیر به چپ و راست حمله میکردند از کشته پشته ساختند تا خود به شهادت رسیدند.

در دوران ۱۰۰۰ سال حکومت امیر حبیب الله خان فشار و اختناق به شدت ادامه یافت در مساجد ولایات مرکزی پیش نماز از روحانیون اهل سنت مقرر شد و مردم مجبور بودند در پشت سر آنها اقتدا کنند و بعدا که به خانه

میرفتند نماز خود را اعاده میکردند. روحانیون اهل سنت سالها زحمت کشیدند اما حتی یک نفر هزاره مذهب خود را ترک نگفت. وقتی امان الله خان به سلطنت رسید ، بردگی را لغو، هفتصد برده هزاره از کابل آزاد شده پیش اقوام خود برگشتند. روش امان الله خان نسبت به هزاره خوب و انسانی بود شاید به این جهت بود که این مردم در مقابل بچه سقو از حکومت امان الله خان جانبداری کردند. علت دیگر قیام هزاره ها علیه بچه سقو وحشتی بود که به حق و یاننا حق از وی داشتند. خصوصا که هواداران امان الله خان رفتار وحشت انگیزی از سوی وی برای هزاره ها نقل میکردند. از جمله می گفتند که بچه سقو گفته است : عبدالرحمن هزاره ها را به یک روپیه فروخت و من اگر به آنها دست یا بجم به یک قران خواهم فروخت. این بود که مردانه از سرزمین شان دفاع نمودند و در چندین مورد سپاه تا بدندان مسلح بچه سقو را شکست دادند. و اما نادر خان که به کمک غیر مستقیم هزاره ها به سلطنت رسید ، عوض تشکر و امتنان مودیانه نقشه نابودی آنها را در سر می پرو راند، اولتر از همه سران هزاره را به اتهام دروغین ارتباط با امان الله به زندان انداخت. در ثانی کوچیها را اجازه داد که عمدا مزارع مردم را پایمال کنند. جنگ و خونریزی راه بیندازند. زمین زراعتی شان را به بهانه های گوناگون تصاحب کنند. افراد لایق و کاردان شان را ازمیان بردارند. از این رو کوچیها مصدر شرارتهای بسیار شدند. از آن جمله قتل مظلومانه نجف بیگ شیرو که از مردان بزرگ و هوشمند هزاره بود ، می باشد. که با زن و بچه اش یکجا کشته شد. و نیز جنگ "غوچی" در کجاب بهسود و جنگ "دامرده" در جاغوری به تحریک پنهانی رژیم وقت بود. هاشم خان صدراعظم وقت روغن مواشی را که معروف به "روغن کته پاوی" بود بالای این مردم وضع نمود، در حالیکه بقیه ملت افغانستان از ادای آن معاف بودند. هدف اصلی از

وضع این مالیات ظالمانه آن بود که هزاره ها به مرور زمان به فقر و فلاکت دچار شده. زمین های خویش را به کوچیها به فروش رسانند و یا به گرو بگذارند. گرو آن نیز بحکم فروش بود زیرا صاحب زمین دیگر موفق به ادای پول گروی نمی شد. این وضع ادامه داشت تا اینکه مردم شجاع و قهرمان "شهرستان" برهبری "ابراهیم بیگ بچه گاو سوار" در زمستان ۱۲۸۰ هـ ش قیام کردند و مرکز ولسوالی شهرستان را تصرف نموده، اسلحه حکومت را به غنیمت گرفتند. انعکاس قیام گاوسوار پشت دولت را لرزاند و مجبور شد که روغن کته پاوی را برای همیشه موقوف کند. زیرا میدانست که وضعیت مردم هزاره در حال انفجار است اگر این روغن از بالای آنها رفع نشود در بهار سال آینده تمام هزاره جات قیام خواهند کرد. پنج سال بعد روحانی اندیشمند علامه بلخی به تحریک یک تن از شخصیت های نظامی از نزدیکان شاه به فکر تاسیس جمهوری در افغانستان افتاد. اما دولت به موقع از ماجرا آگاه شد، بلخی و همراهانش را در نوروز ۱۲۸۱ هـ دستگیر و به زندان انداخت. و "بچه گاو سوار" نیز همراه بلخی بجرم کودتا زندانی شد. او در زندان ادبیات انقلاب اسلامی را پی ریزی نمود. و کوبنده ترین اشعار را سرود. به قسمیکه از اغلب اشعار او بوی خون و انقلاب به مشام میرسد و با جرات می توان گفت که تا کنون در میان فارسی زبانان شاعری ظهور نکرده است که به اندازه او اشعار خونین سروده باشد. وی رمز پیروزی ملت های در بند را در خون دانسته، میفرماید:

جوانان در قلم رمز شفا نیست دواي درد

استبداد خون است

زخون بنویس بر دیوار ظالم که آخر سیل این


بنیاد خون است

قبل از بلخی مورخ بزرگ ملا فیض محمد کاتب با سلاح قلم به جنگ استبداد رفت و خواست که از راه علم و

دانش ملت بخواب رفته افغانستان را بیدار و مستبد را برای ابد رسوا سازد. او شرح جنایات عبدالرحمن و اسلاف او را در لفافه بیان کرد و مجرم این افشاگری ها بارها توسط شخص امیر حبیب الله سراج الملّه مورد لت و کوب قرار گرفت. و نیز چند ماهی مجرم مشروطه خواهی به زندان افتاد و سر انجام توسط بچه سقاو به شهادت رسید، در حالیکه بیش از پنجاه سال از عمر گرانبهایش صرف توسعه علم و دانش گردیده بود. ^۱

هاشم خان صدراعظم وقت و همفکرانش برای از میان بردن شخصیت های مهم و با کفایت روش خاص داشتند. و آن این بود که اینگونه افراد را بدون سرو صدا با سم از میان می بردند و عده کثیری از شخصیت های اهل تسنن و تشیع را بدین طریق مسموم کردند. چنانچه: "فرقه غلام نبي بیگ چپه شاخ" از شخصیتهای معروف هزاره بعد از آنکه هجده سال در زندانهای رژیم بسر برده بود، سرانجام در ولایت "تخار" توسط نایب الحکومه وقت مسموم شد و قبرش زیارتگاه مخالفین رژیم قرار گرفت. و داکتر براتعلی تاج (رئیس) یگانه دانشمند بزرگ هزاره و متخصص در رشته اقتصاد که یکی از نویسندگان "آریانا دائره المعارف" و از خدمتگزاران صدیق و بیدار وطن بود به شکل مرموزانه و ناگهانی از دنیا رفت. دانشمند مبارز سیدعلی اصغر "شعاع" در  سرطان  بناحق بزندان افتاد بعد از یکسال تحمل رنج و مشقت در زندان ازدنیا رفت و به حق پیوست. آخوند میرزا حسین از دره صوف به جرم سخنرانی های روشنگرانه دستگیر و زندانی شد و بعداً "به اشاره دولت مسموم گردید. عاشوربیگ کورگه از خوانین دایکندي به جهت کمک و امداد با ملا خداد لورو توسط عبدالستار خان حاکم وقت مسموم شد حاج محمد کندگانی قندهاری در زندان توسط محمد گل

^۱ - برای اطلاع بیشتر از شخصیت علمی ملا فیض محمد کاتب رجوع کنید به : جنبش مشروطیت در افغانستان ص 42-46 و پیام مستضعفین شماره 67 و 68، ص 112 - 130.

خان مهمند مسموم شد و به قتل رسید و ارباب رضا فرزند حیدر کربلایی از قریه گرماب پائین در  توسط کوچی ها مسموم و بعد از ۸ ساعت جان به جان آفرین تسلیم کرد. مرحوم حاج عبدالصمد از جاغوری توسط کوچیها یی که از طرف دولت تحریک شده بودند با شیرچای مسموم می شود اما به محض آنکه شیر چای را بلب میگذارد متوجه مسمومیت آن شده جرعه ای را که تا هنوز قورت نداده بود بیرون می ریزد و فوراً دهن را می شوید و به مداوا می پردازد و جان سالم بدر میبرد. اما بعد از چند ماه تمام دندانهایش می ریزد. روحانی خدمت گذار استاد "قربانعلی وحیدی" همراه " شریف خان پایلیت" در حادثه جنگ "جوری" دستگیر و زندانی می شوند. ملا خداداد " لورو" که برضد حکام ستمگر دولتی و کوچیهای طرفدار دولت ، قیام کرده بود بعد از دو سال جنگ چریکی، یارانش یکی پس از دیگری کشته می شوند و سر انجام خودش نیز به قتل میرسد. آیه الله سید سرور واعظ فقط مجرم آنکه در میان شیعیان از شهرت و محبوبیت فوق العاده برخوردار بود سه سال تمام در زندان بسر برد.

آن چه ذکر شد، تنها فهرست واره یی بود از رفتار نا عادلانه رژیم های خود کامه ، درحق این مردم صادق و زحمتکش و میهن پرست. رژیم آل یحیی به کمک جاسوسان خویش تمام اعمال و حرکات مردم را زیر نظر داشت و حق نفس کشیدن را از مردم گرفته بود. اما با تمام این سختگیری وقتی کارد به استخوان میرسد افراد غیرتمندی که دیگر نمی توانستند فشار را تحمل کنند و خود را برباد رفته پنداشته به تنهایی و یا با چند تن از یاران شان قیام می کردند، و دست با اسلحه میبردند، از آن جمله از : حاج جعفر علی از کجاب بهسود، قربان زوار از دایکندی، موسی کله پیچی نیز از همین منطقه، محمد عیسی مشهور به فقیربچه از لعل و سر جنگل ، عبد الله بیگ نیز از همین منطقه، یوسف بیگ شهرستان، نعیم بیگ نیز از همین منطقه، برگیدیراسحاق

خان از جاغوري، ارباب ارضي حسين از ورس، كلب عباس، علي ظفر، بچه ياسين، پسران سيد شاه تقی، خليل محمد "خلي" از تيزك و غيرهم را مي توان نام برد كه هر کدام به نحوي دست به اسلحه بردند و با دولت ويا كوچيها يي كه كاملا آلت دست دولت بودند جنگيدند، كشتند و كشته شدند و يا به زندان افتادند.

و از قيام هاي دست جمعي و گروهی : جنگ جوري، جنگ دامرده در جاغوري، جنگ اوکک خوات، جنگ شاهي خيل دايميرداد، و جنگ غوچي، جنگ جواليها و يا جنگ گمرک وغيره را مي توان نام برد.

آنچه در اين رساله آمده فهرست بسيار فشرده اي بود از مقاومت هزاره ها در برابر ظلم و ستم اهرينان. در پايان از خدای بزرگ و مهربان مسئلت داريم كه ملت شريف و قهرمانان افغانستان را در سايه اسلام و قرآن به اتحاد و برادري و عزت و سر بلندی نایل گرداند.

آمين يا رب العالمين.

فصل سوم

آشنایی با چند تن از رجال و مشاهیر تاریخی هزاره

اکبرخان نرگس، شخصیت محبوب و پر نفوذ و از خوانین بزرگ هزاره، از مردان خردمند و اهل مطالعه، مروج دانش، فرهنگ و شخصیت وارسته ای که تمام عمرش به نیکی و نیک نامی گذشت و همواره از حقوق اقلیت های قومی و مذهبی و لسانی در افغانستان دفاع کرد. بیوگرافی و شرح زندگی پر بار او نیاز به تالیف کتابی دارد که از عهده این قلم خارج است و من خلاصه ای از زندگی نامه او را از زبان فرزندش "انجنیر محمد ایوب اروین" ذکر می کنم.

"وکیل حاج محمد اکبرخان نرگس فرزند محمد حسین بیگ بن نبی بیگ بن اسدالله بیگ قوم تانی هزاره از اشراف زادگان پنجاب در سال 1307 ش در قریه "نرگس" پنجاب به دنیا آمد. پدر و نیاکانش همه از بزرگان هزاره بودند. مادر اکبرخان به نام "مومنه" که واقعاً زن مومنه بود نیز از بزرگ زاده گان پنجاب بود.

اکبرخان در همان زادگاه خویش به تحصیل پرداخت و خیلی زود با کتابهای فارسی آشنایی پیدا کرد. همینکه اندکی بزرگتر شد، کسی نبود که از نظر علم بالاتر از او باشد و به وی آموزش دهد لذا برای اشباع روح کنجکاوی خویش به مطالعه روی آورد. کتابهای زیادی را خواند و بررسی کرد، آن چنان که خود به یک کتابخانه سیاری تبدیل شد و بیش از پنج هزار کتاب خریداری

کرد، در زمینه های گوناگون و بعضا بسیار انتیک و کمیاب که متاسفانه تعدادی از این کتابها در دوران 20 سال جنگ و خونریزی از میان رفت.

اکبرخان بعد از مرگ پدر در جوانی از سوی مردم به عنوان ارباب و بزرگ پنجاب انتخاب شد و در تمام دوران اربابی جز خدمت به مردم و رفتار متواضعانه و محبت آمیز چیز دیگری از او یاد نمی کنند و حتی یک مورد و جود ندارد که او نسبت به زیردستان زور گفته باشد. در حالیکه بسیاری از خوانین هزاره که یک صدم موقعیت او را هم نداشتند نسبت به زیر دستان از هیچ نوع توهین و تحقیر دریغ نمی کردند.

وی از سال 1341 تا 1352 ش سه دوره به عنوان نماینده مردم پنجاب در پارلمان انتخاب شد و در دوران وکالت خدمات ارزنده ای انجام داد. از آن جمله طرح تاسیس لیلیه پنجاب، لیسه نهاری پنجاب، لیسه ده سرخ یکاولنگ، طرح احداث میدان هوایی پنجاب، فعال شدن لیسه زراعت، احداث پل های متعدد، احداث گدام خانه در پنجاب. رفع مالیات خس بری، طرح احداث سرک کابل و هزاره جات و هرات، ترویج مدارس دولتی. ارسال گندم به مناطق قحطی زده غور و ایماق در سال 50 و 51، مبارزه با زورگویی کوچی ها و...

طرح مدیریت عمومی زراعت در پنجاب در زمان ظاهرشاه که در زمان ریاست جمهوری داود خان به مرحله اجرا در آمد.

وکیل محمد اکبر خان نرگس در زمان خلقی ها به مدت یک ماه به زندان افتاد اما به دلیل خدماتی که در دوران وکالت انجام داده بود هنگام انتقال به طرف مرکز بامیان در یکاولنگ توسط دوستانش آزاد گردید. او در سالهای 63 تا 1364 از جور و ستم ولایتی ها از وطن مالوف خویش آواره گردید و مدتی در پاکستان بسر برد. و بعد از آن برای پرهیز از جنگهای داخلی از سیاست کناره گیری کرد و تا سال 1368 خانه نشین بود

درحالی‌که در این مدت بارها از سوی دولت کابل و نیز از طریق احزاب و گروه های سیاسی دعوت به همکاری شد و چون او نتیجه هر نوع همکاری با آنان را باعث تشدید جنگهای داخلی میدانست از پیوستن و همکاری با آنان جداً خود داری کرد. اگر این عمل او سرمشق روحانیون مآقرار میگرفت و به خاطر بیگانگان مردم را به جان هم نمی انداختند بی شک مردم هزاره تا این حد تکه و پاره و بیچاره و بد بخت نمی شدند.

اودر سال 1368 ش به حزب وحدت دعوت شد و از طرف آن حزب به عنوان رئیس هیئت به پنجشیر اعزام گردید و در باره آینده افغانستان و اتخاذ مواضع مشترک با احمد شاه مسعود به گفتگو پرداخت و در سال 1372-1373 سعی نمود که اختلافات داخل حزب وحدت را به طور مسالمت آمیز حل کند، اما گروه وابسته به ولایت فقیه همچنان به مخالفت با مزاری پرداختند.

وی در سال 73 به همراه ژنرال خداداد هزاره به عنوان هیئت بلند پایه حزب وحدت به پاکستان رفت و مورد استقبال مهاجرین قرار گرفت. در سال 1377 توسط طالبان احضار شد. و در سال 1378 برای تداوی به پاکستان رفت و زمستان در کراچی ماند و در شفاخانه صدرالدین آغا خان تحت تداوی قرارگرفت. و در تاریخ 10 حمل 1379 ش به رحمت ایزدی پیوست در حالیکه عمر گرانبهای خویش را در راه خدمت به مردم صرف کرده بود و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت.

در نشریه "کاتب" از نشرات وابسته به حزب وحدت اسلامی چاپ سوریه در باره شخصیت اجتماعی سیاسی اکبرخان نرگس مقاله سودمندی تحریر شده است که در قسمتی از آن می خوانیم: اکبرخان نرگس از معدود میران و بزرگان معاصر هزاره است که در باره سلامت روحی و صلابت و رفتار و متانت و دور اندیشی وی کسی تردیدی نداشته است و نویسنده این متن فقد یکبار او را در مزار دیده است در مدرسه سلطانی در تاریخ 1371/2/17

هـ به ریاست استاد عبدالعلي مزاری مردم شهر مولا علي که در مدرسه سلطاني سخنراني داشت. جمعیت زيادي آمده بودند. جلسه در سالن بزرگ آن مدرسه برگزار گردید. آنجا مردی را دیدم که چون کوهی بلند و مغروری را می ماند که خورشید را بردوش وفا و ارادت خود از بامیان باستان به بلخ بامی باز آورده است چهره آرام و چشمان دورنگر و وقار و نشاطی که در چهره آن پیر مرد جوان آیین موج می زد سیمای مردانه او را برای هر بیننده دوست داشتني می نمود. و گاهی فکر می کردم که میر شهید و قهرمان هزاره (میر یزدان بخش) بعد از صد و پنجاه سال برای کمک به مردمش زنده گردیده است. وقتی راه می رفت احساس می نمودی کوهی در حرکت افتاده است که غم و رنج همه دنیا را با خود حمل می کند و از طرفی میدیدی که هاله یی از شرافت و ارجمندی وجود او را فراگرفته است. استاد مزاری با احترام خاص به سوي او می نگرست و او را به نام "خان کاکا" برای جمع معرفی کرد.¹

اسماعیل هزاره، رئیس هزاره های ارغنده در زمان جهانگیر شاه بابری هند.

جهانگیر در يك سفر سیاحتی به کابل در سال 1016 هـ تصمیم گرفت به شکار برود او توری به همراه داشت که از ریسمان بافته شده بود به طول تقریباً يك فرسخ و نیم و 80 نفرشتر آن را حمل میکردند و 300 نفر فراش در يك ساعت و نیم آن را در شکارگاه استوار می ساختند بعد از راندن جانوران به داخل آن فراشان دایره تور را لحظه به لحظه تنگ تر می کردند. محال بود حیوانی از داخل آن بگریزد. در اقبالنامه جهانگیری آمده است: "حکم شد تور مذکور را در موضع ارغنده" که از شکارگاههای معروف کابل است استوار سازند و شکار را از هر جانب به درون تور برانند. حضرت

¹ - نشریه "کاتب" سال اول، شماره 9، مورخ / حمل / 1380، ص 12.

شاهنشاهی به حرمسرای عزت در 16 ماه به نشاط شکار توجه فرموده و شاه اسماعیل هزاره را که در آن جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود با توابع و لواحق خویش در ظاهر (پشت) دیه میر مانوس فرود آمده حضرت شاهنشاهی با "نورجهان بیگم" و اهل حرم به منزل اسماعیل هزاره تشریف بردند و نورجهان بیگم از اقسام جواهر و زراین و مرصع آلات به زنان و دختران رئیس هزاره تلافی فرمودند و از آنجا به شکار پرداخته قریب 300 راس حیوان وحشی از رنگ¹ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که به تور گرفتار آمده بودند شکار شد.

منبع: اقبالنامه جهانگیری اثر معتمدخان بخشی، ص 272، توزک جهانگیری نوشته شخص جهانگیرشاه. بالاحصار کابل اثر کهزادج 1، ص 271.

امیر خسرو دهلوی، شاعر بزرگ فارسی گوی هند در حدود سالهای 651 هـ در دهلی یا پتیالی هند به دنیا آمد و از دوران کودکی به سرایش شعر پرداخت، طبع روان و سیالی داشت. کتابهای زیادی به نظم و نثر از او باقی مانده است. اوبه زبانهای فارسی، عربی، ترکی، سنسکریت و بعضی از زبانهای محلی هند تسلط داشت.

پدرش سیف الدین محمود رئیس قبیله لاجپن بود، که در اطراف بلخ و سنگچارک سکونت داشتند و هنگام حمله چنگیز خان او با گروهی از قبیله خویش از صولت سپاه مغول ترسیده از طریق دره غوربند و کابل به هندوستان رفتند و در آنجا ماندگار شدند. امیر خسرو در هند به دنیا آمد و در همانجا به سال 725 در گذشت.

دیوان شعر او حاوی قریب 18 هزار بیت است. زندگی نامه او را بدین جهت در این کتاب آوردم که اکثر تذکره نویسان پدر او را از قبیله "هزاره لاجپن

¹ - رنگ: یک نوع آهوی زیبا با شاخهای خمیده و گوشت بسیار لذیذ.

" دانسته اند. اگر چنین باشد پس معلوم می شود که نام هزاره بسیار قدیمی است و قدمت آن ممکن به قبل از چنگیز خان برسد. بنابراین هزاره های امروزی هیچ ارتباطی به تقسیم بندی سپاه چنگیزی ندارند. در رابطه اصل هویت هزاره یک نظریه این است که این مردم از زمانهای بسیار دور در مرکز افغانستان بوده و با ترکها تبار مشترکی دارند. هر قبیله ترکی که زبان اجدادی خویش را رها می کرده، به فارسی روی می آوردند و اسم ترکی او متروک شده به نام هزاره یاد می شدند.

قبیله لاجین در مرکز افغانستان در اطراف رود هیرمند و در مرکز هزاره جات امروزی و نیز در اطراف بلخ سکونت داشتند. عبدالحی حبیبی اسم هزاره را بسیار قدیمی میدانند. او می گوید: در زمان سیاحت هیوان تسانگ این مردم بنام "هزاله" یاد می شد که جهانگرد چین آن ها را به صورت "هساله" یاد کرده است. در اطراف غزنی در زمان غزنویان از باغی بنام "باغ هزاره" یاد شده است. در تاریخ نیشابور بنام "المنتخب من السیاق" تالیف حافظ ابوالحسن عبدالغفار بن اسماعیل الفارسی از شخصی به نام حسان هزاره یاد شده است. چنانچه گوید: حسان بن المومل بن محمد بن علی المعدل المعروف بهزاره من الشهود؛ یتعمم و یتطلس، توفي قبل العشر و اربعماه. قال الحسکانی: حدیثه و سماعه فی کتاب المهاجر بن عن الفقیه ابی سعید عندی¹. باید تحقیق شود که این حسان هزاره با هزاره های غور ارتباطی دارد یا نه؟ و این احتمال نیز وجود دارد که این نام نه حسان هزاره بلکه حسان الهرازه بوده است. و توسط کاتبان به هزاره تبدیل شده است؟!.

¹-تاریخ نیشابور، حافظ ابوالحسن عبدالغفار فارسی، از نشرات جامعه مدرسین، قم، ص 323.

شهید آیت الله قاضی احمد علی ارزگانی :

توطئه قتل عام هزاره ها بین سالهای 1307 تا 1314 هـ ق به عنوان یکی از تلخ ترین و شومترین حادثه در ذهن مردم ما باقی مانده است. اما علت اصلی این فاجعه و اینکه چرا امیر عبدالرحمن دست به چنین عملی زد و بدنامی ابدی را صاحب شد؟ آیا این تصمیم از خود او بود یا از جایی تحریک شده بود؟ اینها سوالاتی است که باید جواب روشن برای آن داده شود.

دلایلی وجود دارد که دولت آن روز انگلیس در طرح سرکوبی هزاره ها با او همکاری داشته و می خواسته هزارستان از ساکنین اصلی آن تخلیه شده ، در عوض قبایل سرحدی را جایگزین سازند.

افغانان سرحدی مردمی بودند در سرحد میان هندوستان و افغانستان که هرگاه و بیگانه بالایی نیروهای انگلیسی حمله می کردند و خسارات و تلفاتی بر آنان وارد می ساختند. دولت انگلیس برای آرام نگه داشتن آنها مجبور بود ماهانه حقوقی به سران قبایل بپردازد و الا شورشها و ناآرامی ها دوباره شروع می شد. انگلیس نمی خواست این وضعیت برای همیشه ادامه پیدا کند و باج گذار مردمی باشد که به جای رعیت هم قبول شان نداشت ، لذا نقشه تخلیه هزارستان را روی دست گرفت و برای اینکه این نقشه دقیق و طبق پلان از پیش تعیین شده انجام شود قبلا افرادی را در داخل ارتش و دربار امیر جا بجا کرده بود. از آن جمله مهندس برگیدیر عبدالسبحان افسر نظامی و جاسوس ورزیده بود که بعد از قتل عام هزاره ها مامور تقسیم املاک و اراضی آنها به افغانان سرحدی شد و این کار را در کمال مهارت انجام داد. سپس طی نامه ای برای امیر نوشت:

سرزمین های هزاره بسیار وسیع و حاصل خیز است که از وجود آن مردم پاکسازی شده است¹. وی به طور ضمنی

¹ - سراج التواریخ، ج 3، چاپ کابل، ص 817.

امیر را در اسکان قبایل بیشتری از سرحدی ها تشویق و ترغیب کرد. در سراج التواریخ این جاسوس کشمیری الاصل معرفی شده است، اما احتمال انگلیسی الاصل بودن او بیشتر است ورتبه برگیدیری او این احتمال را تقویت می کند. چون این رتبه و مقام را به جهت خدمت در ارتش بریتانیا به دست آورده و انگلیسی ها به ندرت چنین مقامی را به غیر انگلیسی واگذار می کردند. و ادعای کشمیری الاصل بودن که توسط خود او مطرح شده در واقع پوششی بود برای مخفی نگهداشتن اصالت خویش، انگلیسی ها می خواستند چهره سفید خویش را تحت این نام پنهان نگهدارند. زیرا کشمیری ها نسبت به دیگر هندیان رنگ سفید و روشنی دارند. دلیل دیگر آنکه گروهی از نظامیان انگلیسی قبل از شروع جنگ به شناسایی دقیق مناطق هزاره نشین پرداختند. تمام نقاط سوق الجیشی، میزان اسلحه، توان دفاعی مردم، راه های عبورتوپ، میزان قدرت دفاعی رهبران هزاره را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. اگر طرح حمله به هزاره جات در میان نبود آنها. برای چه این کار را انجام دادند و هزینه ای را در این راه صرف کردند؟ آیا استعمار این کارها راقربه ای الله و یا برای خدمت به مردم و احیاء تاریخ و فرهنگ آنها انجام می دهد؟! چنانچه بعضی ها گمان کرده اند؟!

اگر از همه شواهد و قرائن صرف نظر کنیم راجع به آن دسته از جاسوسان انگلیس که به قول مرحوم غلام محمد غبار نقش دوسویه بازی می کردند¹. چه توجیهی وجود دارد که یک طرف سپاهیان امیر عبدالرحمن را به کشتار و تخریب تشویق می کردند و از طرف دیگر مردم را به شورش و قیام!

آنچه مسلم است یک نوع حرکات هماهنگ بین انگلیس و امیر عبدالرحمن در سرکوبی هزاره ها مشاهده می شود.

¹ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، چاپ کانون مهاجر، ص 458-459

و امیر از همان بدو به قدرت رسیدن، قصد حمله به هزاره جات را در سرمی پروراند و به فکر تهیه مقدمات کار بود... و نقشه هایی را که طرح ریزی کرده اهداف او را کاملاً آشکار می سازد، از جمله:

1. دوسه سال قبل از حمله به هزارستان جاسوسان ورزیده ای را به آنجا اعزام کرده تا نقشه دقیقی از راه ها و مناطق سوق الجیشی، استحکامات دفاعی مردم و بطور خلاصه تمام نقاط ضعف و قوت مردم را شناسایی کرده کرکی دقیقی برایش تهیه کنند که اینکار با کمال مهارت انجام شد.

2. پیش از شروع جنگ اول دستور احداث جاده ای را صادر کرد که کابل و هرات را به هزارستان وصل کند. منظور او از این دستورتسهیل در امر لشکر کشی به هزاره جات بود.

3. گروه دیگری از جاسوسان خود را در میان مردم فرستاد و به آنها هدایت داد که بذر نفاق و اختلاف بپاشند و مردم را نسبت به سران قبایل که همواره مرکز اتکاء مردم بودند بدبین سازند.

4. اعلامیه های اختلاف بر انگیزی در کابل به چاپ رسیده، در میان نی جا سازی کرده در سر راه مردم قرار می دادند تا بخوانند. و بدین روش تزلزل در افکار مردم ایجاد می کردند.

5. درست سه سال قبل از حمله به هزارستان، 13 نفر از مولویان را به تالیف کتابی ماموریت داد که مردم را به کشتار یاغیان و وجوب اطاعت اولوالامر تشویق کند، این کتاب بعد از دو سال کار گروهی آماده شد و توسط خود امیر عبد الرحمن مورد بازبینی قرار گرفت و حذف و تعدیلی در آن انجام داد و به اصطلاح تصحیح کرد و در سال 1306 هـ ق به نام "تقویم الدین" با مصرف دولتی در کابل به چاپ رسید و در میان مردم و نظامیان

توزیع گردید. در این کتاب هیچ اشاره ای به جهاد بر ضد استعمار انگلیس یا روسیه نه شده! تنها جهاد بر علیه یاغیان و متمردين را واجب شمرده و منظورشان از یاغیان یعنی هزاره ها و شیعیان افغانستان! و هزاره گان قبل از آنکه کوچکترین شورش یا تمردی کرده باشند یاغی قلمداد شده اند! هدف از تالیف و چاپ و توزیع آن ترغیب و تشویق نظامیان بر قتل و کشتار هزاره ها بوده است.

بنابر این ، دستورها و فراهم سازی مقدمات حمله ، توسط شخص امیر بیانگر این حقیقت است که او طرح قتال و نابودی و متواری ساختن هزاره ها را از قبل در سر می پرورانده است. اتهام یاغیگری پوششی بوده بر مشروعیت بخشیدن به جنایاتی که سپاهیان او مرتکب شدند. هزاره ها همواره خواهان وحدت و یک پارچگی و سربلندی افغانستان بوده . مصالح عموم را بر مصالح خویش ترجیح داده اند و در همان ابتدای لشکر کشی عبدالرحمن به هزاره جات در سال 1307 هـ ق بدون اینکه مقاومت عمومی صورت بگیرد تبعیت از دولت کابل را پذیرفتند، اسلحه خویش را به مامورین حکومتی تحویل دادند، قلعه ها را با سطح بامها برابر کردند، تادیه مالیات و تامین مخارج سپاه را به گردن گرفتند. و انتظار داشتند که دولت امنیت شان را تامین کند. اما سپاهیان دولتی به بهانهء جستجوی اسلحه و بهانه های واهی دیگر چنان رفتار خشنی از خود نشان دادند که نظیر آن در تاریخ دیده نشده، قلم از بیان جزئیات آن عاجز است و شرم دارد. و در حقیقت این سپاه مامور بود که مردم را به قیام و ادار کند تا مجوز و دستاویزی برای جنایاتی که انجام میدهند به دست آورند. درست، زمانی که کارد به استخوان رسیده، مردم از روی ناچاری و با دست خالی قیام کردند دامنه آن تا چند سال ادامه یافت. به هر حال چه قیام می کردند و چه نمی کردند باید نابود

می شدند. و تصمیم همین بود. امیر عبدالرحمن بارها خواسته و نخواستہ نیت درونی خویش را که تصرف املاک هزاره بود بر زبان آورده است: از جمله خطاب به اقوام دولتی می گوید " اگر درانی ها مرد بودند و غیرت قومی می داشتند از هردو خانه یک نفر شان کمر به جنگ هزاره بسته از صد هزار خانوار درانی یک لشکر 50 هزار نفری به وجود می آمد و دمار از روزگار هزاره کشیده وجود شان را از مملکت نسیت و نابود می کردند و اراضی شان را متصرف می شدند.¹ و درجای دیگر باز خطاب به هواداران خود می گوید: "... آن مواضع زرخیز و غله بیز که تا این زمان به دست دشمنان دین مبین بود. دولت قلاع و اراضی شان را رایگان به شما واگذار می کند. حالا شما مردم افغان را چه شده و چرا هوش به سر آورده ملک و زمین گروه روافض را که دشمن دین شما نیستند متصرف نمی شوید. پس باید که افاغنه آن اراضی را رایگان ضبط نموده و تصرف آن را از ضروریات دین دانسته متصرف شوند."²

و این چنین بود که وسیع ترین و حاصلخیز ترین مناطق و سرزمینهای مردم در تصرف قبایل سرحدی درآمد و صاحبان اصلی نابود یا متواری شدند. و به علاوه برگیدیر عبدالسبحان که ذکرش گذشت افراد دیگری مانند ایشک آقاسی دوست محمد خان و مولوی عبدالشکور و غیره نیز مامور تقسیم اراضی هزاره هابه قبایل سرحدی بودند و برای آنان سند مالکیت صادر می کردند و اینکار تا سال مرگ امیر عبدالرحمن ادامه داشت. به هر حال جنایاتی که انجام شد بسیار هولناک بود. ده ها هزار انسان در جنگ کشته شدند و ده ها هزار دیگر در اثر سرما، گرسنگی و انتشار بیماری های مسری از جمله وبا جان خود را از دست

¹ - سراج التواریخ، ج 2، چاپ کابل، ص 779 - 780.

² - سراج التواریخ، ج 3، چاپ اول (کابل)، ص 954.

دادند و ده ها هزار دیگر به فروش رسیدند. طبق یک تخمین 62% ساکنین هزارستان از میان رفت. تنها از ناحیه یکاولنگ 100 خانوار از سادات و ملایان دستگیر شده در زندانهای تاریک و نمناک کابل جان سپردند. هزار خانوار متواری گردیده و دوهزار و یکصد روحانی در جنگ کشته شدند، فقط 700 خانوار باقی مانده بود که نه بزرگ قوم بودند و نه روحانی¹. از 20 هزار خانوار در منطقه بهسود فقط 6 هزار و چارصد خانوار شان باقی مانده بود، مناطق دایه، پولاد، و بخش های وسیعی از ارزگان بکلی از سکنه خالی شد. تلفات روحانیان از دیگران بیشتر بود به قسمی که تا 30 سال دیگر مردم در مسایل مذهبی به ملایان اهل سنت متوسل می شدند و به آنها اقتدا می کردند. در میان علماء بزرگ که دچار خشم امیر عبدالرحمن گردیده لاقلاً دو نفر شان به عنوان فقیه و مجتهد در تاریخ وصف شده اند. یکی به نام علی محمد کابلی که از زندان فرار کرد و به عراق پناهنده شد. دیگری قاضی میر احمد علی ارزگانی که با چهره خونین به ملاقات پروردگار شتافت.

قاضی احمد علی از علما و فقهای بزرگ و پارسا و مورد اطمینان و احترام مردم بود و در ناحیه "چنارتو" از توابع ارزگان که فعلاً در اختیار اهل سنت است می زیست و مردم در حل اختلافات ذات البینی و مسایل شرعی به او رجوع می کردند.

ملا فیض محمد کاتب به حکم آنکه خود روحانی و فقیه بود قطعاً از کار برد واژه فقاهت و اجتهاد به خوبی آگاهی داشته است او از قاضی ارزگانی به عنوان مجتهد هزاره تعبیر کرده است. حتی امیر عبدالرحمن نیز از وی به عنوان مجتهد شیعه نام برده است. عنوان قاضی نیز فقاهت او را می رساند. زیرا قاضی از نظر فقه شیعی باید فقیه و دارای قدرت اجتهاد

¹- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ کانون مهاجر، ص 669.

باشد و الا حق قضاوت ندارد. و فتوای دیگران برای او کفایت نمی‌کند. مگر آنیکه ازسوی فقیه جامع شرایط به آن مقام گمارده شده باشد. قاضی احمد علی ارزگانی مقام قضاوت را از سوی دولت به دست نیاورده بود، بلکه به حکم تکلیف مذهبی و رجوع مردم به او این وظیفه را به عهده گرفته بود. او در هنگام تهاجم شپاه امیر عبدالرحمن تلاش کرد ازگزند این جنگ خانمانسوز برکنار بماند، اما مورد هجوم قرار گرفت و به ناچار به دفاع برخاست و مردم را به مقاومت و پایداری دعوت کرد، سر انجام دستگیر و شهید شد.

ملا فیض محمد کاتب می‌نویسد: "در ربیع الثانی (رساله 1310 هـ ق) جنرال میر عطا خان از موضع فیروز ارزگان وارد منزل "قلنگ" ازتوابع شیره گردید و بر گد محمد صادق، سردار فقیر محمد خان حکمران کلات را دستور پیشروی به سوی قریه "غجور" داد و در آخر هرسه فرمانده در یک زمان باهم وارد منزل "چنارتو" شدند و میر احمد علی قاضی را که در راس اساس شرارت (مقاومت مردمی) بود با سه پسرش دستگیر کرده به زندان انداخت. "چون خبرگرفتاری او به امیر عبدالرحمن رسید، دستور اکید صادر کرد و فرمان داد که احمد علی قاضی و مجتهد هزاره را که در بند است همراه دیگر دستگیر شده گان به کابل ارسال دارد. چنانچه همگان پس از وصول فرمان به کابل فرستاده شده به جزای اعمال خود رسیدند." ¹

بدین ترتیب ستاره درخشانی که همواره نور و روشنایی می‌بخشید به یکباره افول کرد.

بهسودی نورحسن، شاعری از خطه مردخیز "جلگه تیزگ" فرزند داراب علی در سال 1322 شمسی در قریه "

¹- ملا فیض محمد کاتب، وقایع افغانستان، چاپ ارگان سید جمال الدین، ج 1، ص 285 و 286.

قولبخشي" به دنيا آمد. خواندن و نوشتن را در زادگاه خویش فراگرفت اماروزگار اجازه ادامه تحصیل نداد و او از این بابت سخت متاسف است و نوجوانان امروز را که زمینه تحصیل برایشان فراهم است به فراگرفتن دانش و هنر تشویق می کند و به پدران و مادران سفارش می کند که از با سواد ساختن فرزندان شان غفلت نکنند.

نورحسن انسانی است پاک سرشت ، دردمند و حساس ، غیور و با همت ، دارای قلب پاک و مصفا بسان چشمه ساران زلال هزارستان طرفدار عزت و سربلندی و ترقی و پیشرفت افغانستان. اینک قریب 40 سال است که ساکن کابل می باشد. سرود های بلندی دارد با رنگ و بوی محلی ، در موضوعات گوناگون بیشتر سیاسی اجتماعی و بعضاً در مدح و مرثیاتی ائمه شیعه ، بسیار روان و دلکش در شعر هیچ استاد و حتی مشوقی نداشته است. او می گوید: در سال 1377 شمسی در سفری تابهداد رفته بودم ، مناطقی چون : سرچشمه ، بازار سیاخاک و قریه هایی از دایمیرداد و بهسود را مشاهده کردم که تمام در آتش ظلم و بیداد طالبان سوخته و با خاک یکسان شده ، اموال و دارایی مردم به غارت رفته بود و بسیاری از خانواده ها در غم عزیزان از دست رفته شان می سوختند. دیدن آنهمه مناظر دلخراش و رقت انگیز و خیانت های داخلی مرا به غمی عمیقی فرو برد و قطعه ذیل را که بیشتر رنگ و بوی محلی دارد سرودم :

کس نیست که پرسد خبر از حال هزاره
زین مردم زحمت کش و فعال هزاره
از فقر ، زیکاری و بد روزی و غربت
که هرجاست بدنبال هزاره
این مردم بیچاره مگر نسل بشر نیست
یا آنکه مباح است سر و هم مال هزاره
ای چرخ مگر دشمن دیرینه مایی هر روز زدی
بد زبتر فعال هزاره

هم کوچي و هم موش بهم کرده توافق تا جمله
 بغارت برند اموال هزاره
 هر جوي و جر و مزرعه و ديمه بخوردند
 گويي نبود مال مگر مال هزاره
 اين مردم بيچاره بكي عرض نمايند دزدان شده
 والي و ولسوال هزاره
 وهابي زند طعنه به شيعه به صراحت واي از دل
 پر زخم چو غربال هزاره
 ماقوم همان خودکش بيگانه پرستيم "چوپوي
 ديگا" خوب نه جنرال هزاره
 با خوب و بد ونيك خود اي قوم بسازيد ورنه
 رود اين ملك ز چنگال هزاره
 هرکس که به نوعي بکند تفرقه ايجاد او است
 اجيري بر پامال هزاره
 ديوانه شده "بهسودي" از بس که بديده بيگانه
 پرستيدن جهال هزاره
 کوتل "خرس خان"
 سال 1377

به مناسبت غارت اموال مردم توسط کوچي ها

درد مردم برده ازمن چشم وگوش وعقل وهوش زين سبب
 ديوانه گشتم مي کشم هرجا خروش
 خورده گيري بر من بيچاره مسكين مکن
 شکوه نتوان کرد زان مردی که اورانيست هوش
 من نرفتم نزد استادي که دانم فن
 شعـر ديگ خودجوشم که دردو غم مرا آورده جوش
 عقده ها دارم به دل از جوراين چرخ کبود
 مي زخم فرياد ها تا حنجرم گردد خموش
 گر روم اندر بهشت ناز نزد حوريبان
 ناله هاي مردمم آنجا مرا آيد به گوش
 واي از اين دلال ها کردند ملـک ماخراب
 پس به وهابي فروختند تا گرفتيم از وروس

کابل زیبای ما شد از نفاق شان خراب
مسکن آبی ما افتاد در چنگ وحوش
مرغ پر بشکسته ام افتاده دور از
آشیان لانه زیبای ما شد جایگاه
مار و موش
مردم آزاده ما رفت در کنج قفس
زیر پای و پنجه قصاب های دین فروش
"بهدودی" فریاد ها داری ولی کس نشنود
سرد آهن را چرا بیهوده می کوبی چکش

دوبیتی به زبان محلی

بیید سیل لب دریا کنی مو جای الغوچ کدو
 پیدا کنی مو
الغوچ کده بوری تا کوی بابا از بلندی سیل
 دنیا کنی مو
 ☆ ☆ ☆
موره ایران و پاکستان تباه کد به صد درد ومصیبت
 آشناکد
تشیع با تسنن بود همـدل بنام شیعه و
 سنی جدا کد

دفاع

ما این وطن به ملک سلیمان نمی دهیم جان می دهیم و
 جای به دونان نمی دهیم
در سنگر دفاع چو شیران به گردشیم یک جای پا
 برای شغـالان نمی دهیم
این قلعه های پامیر و بابای خویش را با روس
 وچین و امریک وچاپان نمی دهیم
ما نان جو خوریم ولی بهر این شکم گـردن به کس
 برای لب نان نمی دهیم

آزاد وسربلند وسرافراز زنده ایم این نعمت
بزرگ خود ارزان نمی دهیم
زحمت کشان دهریم و داریم افتخار تکیه به جز به
حضرت سبحان نمی دهیم
ما روس را شکستیم وهرگز به دیگران راه ورود به
کابل وبامیان نمی دهیم
تا زنده هست یک تن و تا هست یک فشنگ
ایستاده ایم و بهر تو میدان نمی دهیم
با ارزش است "بهسودی" امروز شعر تو خوش باش بعد
مرگ تو ارزان نمی دهیم

به مناسبت آزادی کشورازچنگ طالبان

کشوری از آتش و دود و غبار آمد برون
چون خلیل از لطف حق از بین نارآمد برون
از میان توده های دود و خاکستر نگر
ملت ماسرفراز و استوار آمد برون
جمعی از هجرت رسید و جمعی از ذلت رهید جمعی از
زندان یا از پای دار آمد برون
کشوری نیم سوخته هر چند ستم بسیدار دید آخر
از چنگال مشی نا بکار آمد برون
خاین چندی که کشور را به خاک و خون کشید شد
گرفتار اجل یا شرمسار آمد برون
مردم آزاده را گویند از ما این خبر
دست بکشا از بغل چون وقت کار آمد برون
خانه ویران و ملک مخروبت آباد کن
باید از این ورطه هم با افتخار آمد برون
شکر یزدان را نما کز نسل پاک این دیار شخص
دانشمنند و مرد با وقار آمد برون
ما که از هر حیث بودیم پایمال و منزوی بهر
ما از لطف حق یک غمگسار آمد برون
شاد زی ای "نورحسن" کز لطف خلاق و دود ملت
افغان زمین از زیر بار آمد برون

ابراهیم خان گاوسوار ، دوران صدارت محمد هاشم خان (عموی محمد ظاهرشاه) یکی از تاریک ترین دوره های تاریخی افغانستان به شمار می رود. هاشم خان بر این باور بود که ملت هر چه فقیر تر و گرسنه تر نگهداشته شود؛ بهتر فرمان برداری می کند. ملتی که شکمش سیر شد به فکر یا غیگری و شورش می افتد. معروف است که در باغچه قصر خویش تعداد فیل مرغ نگهداری می کرد، روزی آنها را گرسنه نگهداشته سپس به داخل باغچه رها کرد. تمام فیل مرغ ها به آرامی مشغول چیدن دانه و پر کردن شکم شدند، همینکه سیر شدند به جنگ و دعوا پرداختند. هاشم خان خطاب به دو برادر زاده اش سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان کرده گفت: ملت نیز عینا عادت این فیل مرغ ها را دارد، تا زمانی که گرسنه باشند آرام خواهند بود، همین که سیر شدند به فکریاگی گری و مبارزه با دولت می شوند، پس باید مواظب بود که ملت هیچگاه به رفاه و آسایش نرسد.

او با چنین تفکری مدت 17 سال از تاریخ 1309 تا 1325 هـ ش تحت عنوان صدر اعظم حکومت راند. و در عصر او ظلم و ستم مامورین دولت رشوه ستانی، فساد اداری، بی باز خواستی به اوج خود رسیده بود. یک ولسوال یا علاقدار در منطقه تحت ماموریت خویش ، خودیک پادشاه بود، بدون اینکه مورد سوال و مواخذه قرار بگیرد، هر طوری که دلش می خواست قانون وضع می کرد و طبق میل خویش مالیات می گرفت، مخالفین را شلاق می زد، پرونده سازی می کرد، یکی را علیه دیگری تحریک می نمود، تا بازار رشوه ستانی خود او گرمتر شود.

یک پولیس وقتی وارد منطقه ای می شد، به بهانه های گوناگون مردم را زیر شلاق می گرفت و پولیسانه طلب می کرد. اگر کوچکترین نافرمانی مشاهده می کرد کافی بود که یخن لباس خویش را پاره کند و به مردم تهمت بزند که علیه دولت یاغی شده اند، آن وقت یک دهکده

با تمام تر و خشک خویش می سوخت. وقتی یک مامور دولتی دوران خدمتش در هزاره جات به پایان می رسید چند موتر انواع گلیم، برگ، نم، روغن زرد، ظروف مسی و اشیا گران بهاء دیگر که از طریق مکیدن خون مردم جمع آوری کرده بود باخود می برد. از آن بد تر شخص ولسوال و یا مامورین دون پایه تر از او کوچی ها را در تخریب مزارع و کشتزار های هزاره تشجیع و تشویق می کردند. و درنزع های که رخ می داد مطلقاً از کوچی ها جانبداری می کردند. و با دسیسه سازی زمین های زراعی مردم را به اسم آنها سند می دادند.

زمانی که در ننگرهار دانشگاه ساخته شد، در هزاره جات یک مدرسه ابتدایی هم وجود نداشت، هاشم خان طی یک نامه رسمی به همه وزارت خانه ها ابلاغ نمود که از شمولیت فرزندان هزاره به مراکز مهم آموزشی جلوگیری شود. اینها همه یک طرف، مالیات کمر شکن، اخذ و جمع آوری گدام و روغن کته پاوی¹ یک طرف.

روغن کته پاوی در واقع نوعی مالیاتی بود که فقط از مردم هزاره گرفته می شد، بقیه ملت افغانستان از پرداخت آن معاف بودند این روغن از روی "دفتر مالیات مواشی" جمع آوری می شد. مقدار آن دقیقاً برایم معلوم نشد، چون از چندین نفر از کهن سالان که پرسیدم، جوابها متفاوت بود؛ اما همه از کمرشکن بودن آن شکایت داشتند. کمترین مقداری که گفته شده است از این قرار است:

از هر راس بز و گوسفند بطور رسمی یک چارک² اما عملاً پنج پاو می گرفتند. از هر راس الاغ سه چارک، عملاً یک سیر، از هر راس گاو یک سیر، عملاً پنج چارک، از هر راس اسب یک سیر و نیم عملاً دو سیر نیز می گرفتند.

¹ - این روغن بدان جهت به "کته پاوی" معروف شد، که مامورین وصول و جمع آوری آن، به بهانه ریخت و پاش، به جای یک چارک، پنج پاو می گرفتند و به جای یک سیر پنج چارک و هكذا.

² - یک پاو معادل 450 گرم، یک چارک = 1800 گرم و یک سیر برابر 7200 گرم می باشد.

فرقي ميان حيوان نرينه و مادينه گذاشته نمي شد. خانواده هايي هم بودند كه مالك حتي يك راس حيوان نبودند، اما مجبور بودند كه اين روغن را بپردازند چون اسم شان در دفتر ماليات مواسي ثبت بود، شكايست كسي هم در اين باره شنيده نمي شد. با كوچكترين اعتراض او را به زير شلاق مي گرفتند. جمع آوري اين روغن سه چهار سالي ادامه يافت، اما در همين زمان كوتاه بسياري از خانواده ها از هستي ساقط و يا فرار كابل و ساير نقاط كشور شدند و دامداري مردم سخت تنزل نمود. چون كساني كه نمي توانستند روغن زرد به اندازه كافي تهيه كنند مجبور بودند كه گوسفندان خود را ذبح كنند و روغن دنبه را به جاي روغن كته پاوي بپردازند. پير مردى به نام حسين داد كه از سرخ جوي ورس متواري شده است، مي گفت: " من در يك سال چهار گوسفند خويش را سر بريدم تا روغن كته پاوي پوره شود". بعضي ها زمين خويش را به كوچي ها گرو مي دادند و از آنها با قيمت گزاف روغن مي خريدند. مردم عادي در ماه يك بار هم نمي توانستند غذاي چرب بخورند و روز بروز كم نيرو تر و ناتوانتر مي شدند، و به جهت كمبود مواد غذايي، بيماري هاي گوناگون شيوع بيشتر يافت، مخصوصا اطفال با كوچكترين بيماري جان خويش را از دست مي دادند. و مشكلات روز به روز بيشتر مي شد. هيولاي ياس و نا اميدي در همه جا سايه افكنده بود، هيچ گونه روزنه اميدي ديده نمي شد، و هزاره جات به مرز انفجار نزديك مي شد و فقط انتظار جوانمردى را مي كشيد كه اولين جرقه را روشن كند. سر انجام شعله هاي قيام از مركز شهرستان زبانه كشيد.

آغاز قیام پائیز 1324 ش

ابراهیم خان معروف به " بچه گاو سوار" پسر ارباب موسی، جوان شجاع و ازجان گذشته همان کسی بود که مردم انتظار او را می کشیدند.

ابراهیم بیگ با آنکه خود ارباب و از یک خانواده اشرافی و نسبتاً ثروتمند هزاره بود، از ادای مالیات و روغن کته پاوی عاجز آمد و بدهکار شد و مدتی در زندان بسر برد و در آنجا به چشم خویش دید که بالای مردم بیچاره و بی نوا چه می گذرد، وقتی از زندان رهایی یافت مدتی به حال اختفا بسر برد. روزی مشاهده کرد که چند تن از ماء مورین دولت پیره زنی را که از ادای مالیات ناتوان آمده بود، با خود به سوی مقر حکومتی می برند، دیگر نتوانست آن همه خفت و خواری را تحمل کند. این بود که به همراه برادران و افراد مسلح خویش بالای مقرحکومتی در منطقه القان حمله کردند.

مردم که چنین دیدند سلاحهایی را که سالیان دراز در درون دیوار خانه های خویش پنهان کرده بودند، بیرون کشیدند، و مرکز حکومتی را به محاصره در آوردند. ابراهیم بیگ به زودی رهبری این افراد را به عهده گرفته، آنان را به چند دسته تقسیم کرد و نقاط مهم و استراتژیکی را به تصرف در آورد و عده ای را مامور نمود که سر کوه ها و ارتفاعات را به تصرف در آورند و به نگهبانی بپردازند تا نیروی دولتی از پنجاب یا کابل وارد منطقه نشود.

خبر قیام چون صدای بعب در همه جا پیچید، روح و نشاط تازه در سراسر هزاره جات دمید، برخی از مردان از جان گذشته از دور و نزدیک خود را به ابراهیم خان رساندند و تعداد افراد مسلح او به سرعت از چند صد نفر تجاوز کرد. قوای دولتی در داخل قلعه نظامی القان پناه برده و از داخل برجها به سوی مردم تیر اندازی می کردند.

مدت محاصره اندکی طول کشید ، چند نفر نقب زن که یک تن از آنان از جاغوری بود، شروع به نقب زنی کردند. وقتی کار نقب زنی به پایان رسید، پیپ های تیل را حدود 7 سیر باروت (50 کیلو) جا سازی نموده ، در زیر یکی از برجها کار گذاشتند و منفجر کردند. صدای مهیب انفجار زمین را لرزاند، تکه های سنگ و کلوخ به هوا پرتاب شد و گرد غلیظی فضا را پوشاند، دو نفر عسکر جا به جا کشته شدند. (تعداد تلفات را بیشتر از این هم گفته اند) قلعه به تسخیر مردم در آمد. مامورین دولت قرآن بدست اشک ریزان و التماس کنان تسلیم شدند. انتظار میرفت که مردم درد رسیده آنها را پاره پاره کنند اما بچه گاو سوار اعلام کرد که هیچ کس حق اذیت و آزار و توهین و تحقیر آنان را ندارد و چون مهمان نگهداری خواهیم کرد. عسکر ها با اعطای سفر خرج به سوی وطن شان فرستاده شدند، افراد مهم به عنوان گروگان در نزد مردم باقی ماندند.

ابراهیم خان بعد از تسخیر مرکز حکومتی، زندانیان را آزاد کرده، دروازه "سلاح کوت" را گشود و اسلحه آن را میان افراد خویش تقسیم کرد. انبار گندم و روغن و دیگر اموال دولتی را نیز متصرف شد و بالای کوه ها دیدبانها گذاشت تا مراقبت اوضاع باشند و خود به حل و فصل امور پرداخت.

مردم منتظر آب شدن برف زمستانی بودند تا به پنجاب که مقر حکومتی کلان بود، حمله کنند، که تسخیر آن تسخیر کل هزاره جات بود. مردم سایر هزاره جات نیز همین انتظار را می کشیدند، عده ای از افراد از جان گذشته از دیگر جا ها بطور پنهان خود را به القان رسانده و به ابراهیم خان پیوسته بودند.

با اینکه دولت می کوشید خبر این قیام در سایر نقاط کشور درز نکند، اما چون نا رضایتی عمیقی در سراسر مملکت به وجود آمده بود، مخالفین دولت با آب و تاب این خبر را پخش کردند. و شخص بچه گاو سوار به یک

موجود افسانه اي تبديل شد و در کابل شايع گرديد که او گاوي سوار مي شود که اگر گوش آن را بچرخاند آن گاو در هوا پرواز مي کند.

سيد عباس لوگري حاکم کلان دايژنگي چنان به وحشت افتاد که هر روز از کابل درخواست نيروي کمکي وتازه نفس مي کرد. او مي گفت اگر دولت نيرو روانه نکند دامنه قيام به زودي به سراسر هزاره جات گسترش خواهد يافت. اما دولت در آن زمستان سخت وپوشيده از برف چگونه مي توانست نيروي نظامي روانه کند؟ آيا اين نيرو در وسط راه تار ومار نمي شد؟ دولت از توسعه وگسترش دامنه قيام بيمنگ بود. شاه که متوجه شده بود، حکومت مطلقه عمويش هاشم خان باعث نا رضايتي عميق در سراسر کشور شده است، به ناچار او را برکنار کرد و عموي ديگر خويش شاه محمود را که انسان معتدل تري بود به صدارت منصوب نمود.

صدراعظم جديدپيامي پراز وعده و وعيدبه رجال و مردان سرشناس هزاره ارسال کرد واز آنان خواست که هر چه زودتر خود غائله را ختم کنند و ياغيان را وادار به تسليم کنند و الا منطقه را با خاک يکسان خواهد کرد. نگارنده شنیده بودم، که حضرت آيه الله محمدعلي مدريس افغاني، از قيام بچه گاو سوار اطلاع دقيقي دارد و خود شاهد برخي از ماجراها بوده است، لذا در پي فرصت بودم تا اصل داستان را از زبان ايشان بشنوم، در سال 1361 فرصتي پيش آمد، با اجازه قبلي در خانه استاد بخدمتش مشرف شوم و جريان را از نزديک جويآ شدم براي چنين صحبت کرد: " من در حالي که روحاني جوان بودم از نجف اشرف به دستور ايه الله سيد ابوالحسن اصفهاني مرجع تقليد وقت ، به افغانستان رفته در جاغوري وطن اجدادي ام اقامت گزیدم و مدرسه اي بنا نهادم و مشغول تدريس و تربيت طلاب شدم. در جاغوري بودم که خبر قيام بچه گاو سوار را شنيدم، مردم از شجاعت و رشادت و فداکاري اوبه شور و هيجان آمده بودند. بعد از مدتي از طرف دولت

اخطاریه شدیدی برای مردم رسید و از بزرگان هزاره خواسته شد که بچه گاو سوار را وادار به تسلیم کنند.

اواخر زمستان بود که بزرگان جاغوری از جمله نادر علی خان، رئیس عبدالله خان، قنبر علی و تني چند که من نیز همراه شان بودم، از جاغوری به قصد شهرستان حرکت کردیم. از اجرستان گذشته به دره ای رسیدیم که متعلق به یک نفر هزاره بود و به خانه او مهمان شدیم، مرد عجیبی بود، با روحیه قوی و عقیده راسخ و تجربه زیاد او از ما خواست که ابراهیم را پنهانی به مقاومت دعوت کنیم، زیرا خودش عقیده داشت که به محض آب شدن برفها تمام هزاره جات یک پارچه قیام خواهند کرد. و می گفت: " دولت هیچ کاری نمی تواند، من ایمان آن ها (منظورش دولتیان بود) را دیده و تجربه کرده ام، اینها هیچ ایمانی ندارند و خیلی ترسو اند. چند سال قبل در همین دره یک لشکر از آنان بالای ما که چند خانوار هزاره هستیم، حمله کردند، من با چهار پنج نفر همه را شکست دادیم. ابراهیم خان تمام مردم داغدیده را در پشت سر خود دارد، تا به همه خواسته های خود نرسد نباید تسلیم شود".

ما همه از شجاعت و روحیه آن مرد تعجب کردیم و فردا از آنجا حرکت کرده هنوز به شهرستان نرسیده بودیم که من از پشت اسپ سقوط کردم و پایم شدیداً صدمه دید و به این جهت مدتی معطل ماندیم. روزی که وارد شهرستان شدیم خیمه های زیادی مشاهده کردیم، قریب 150 نفر از جوانین و روحانیون هزاره از نقاط مختلف برای صلح آمده بودند. دیدار جنگویان شهرستان با تفنگ و کمربندهای پر از مرمی مرا به شوق و هیجان می آورد. ابراهیم خان را خیلی جوانتر از آن که تصور میکردم دیدم، حدود 24 - 25 ساله،؛ با قامت رسا، هیکل مردانه و چهره جذاب. مصمم بود که تا آخرین نفس مقاومت کند. او به روحانیت احترام زیاد قایل

بود و به سخنان شان گوش می داد. افرادی به او گفته بودند که این قیام بر خلاف شرع است، شیعه اگر قبل از قیام قائم قیام کند، گمراه خواهد بود. لذا از من پرسید و گفت اگر از نظر شرعی کار من اشکال دارد، هرچه شما می گوید عمل خواهم کرد و اگر از نظر شرعی اشکال ندارد، من تسلیم نمی شوم چون می دانم در هر صورت کشته می شوم چرا در میدان جنگ مردانه کشته نشوم."

اسماعیل خان مایار والی وقت کابل نیز بایک هیئت صلح از کابل آمد، اوتعهد نمود که به همه خواسته های مردم هزاره رسیدگی خواهد شد. گفتگوی زیاد بعمل آمد. ابراهیم خان رو به سران هزاره نموده گفت: "من می خواهم این همه سختی از بالای مردم برداشته شود، اگر دولت مرا به دم توپ هم بپراند شما نباید مانع شوید، بگذارید تا من قربانی ملت شوم، من از روز اول که دست به این کار زدم کشته شدن را بجان خریدم، اما سخنان من همانست که گفتم باید روغن از بالای مردم برداشته شود و به کار مامورین دولت که آن همه ظلم و ستم روا میدارند، رسیدگی شود! والی اسماعیل خان دوباره تعهد کرد که شخص اعلیحضرت به عرایض و شکایات شما رسیدگی خواهد کرد.

مدتی این گفتگوها طول کشید. ابراهیم خان تسلیم شد، بهار بود که یک گروه قریب 200 نفری مرکب از ابراهیم خان، و تني چند از بزرگان هزاره، همراه والی اسماعیل خان و مامورین دولتي از شهرستان به سوي کابل حرکت کردیم. همه سوار بودند در وسط راه هنگام استراحت در چند موضع والی اسماعیل خان با خوانین هزاره به نشانه زني پرداختند. در هر کجا که می رسیدیم مردم به تماشا می آمدند.

اسماعیل خان که از مردم وردک بود، نسبت به هزاره ها احساس یگانگی و همدردی نشان می داد، و می گفت "از کودکی به شما مردم ارادت دارم، چون شما با عث نجات خانواده ما شده اید، در سال 1308 نیروهای سقوي

بالاي ما حمله کردند و خانواده ما در خوات بهسود به ارباب بختياري معروف پنا هنده شد. و هزاره ها در آن سال خيلي به ما مهرباني و کمک کردند. باري، که ما وارد کابل شديم جمعيت زياد در اطراف سرکها و چار راه ها به تماشا آمده بودند، تا "بچه گاو سوار" را ببينند، مردی که در برابر شاه قد علم کرده بود.

قريب یک ماه يا بيشتر در کابل مانديم. ديدار ها يي با صدر اعظم جديد و نيز شخص محمد ظاهر شاه داشتيم و خواسته هاي مردم و ليستي از ظلم و ستم مامورين دولت تهيه شد که به شخص شاه تقديم گرديد. اعلیحضرت نطقي ايراد کرد و اين مثل را آورد که "اگر ديديد آب از سر چشمه پاک و زلال است، عاقلانه آن خواهد بود که از سر چشمه آب بر داريد" آنگاه خطاب به ابراهيم بيگ گفت: "وقتي مامورين محلي ظلم و ستم مي کردند شما بايد به کابل آمده به خودم شکايت ميکرديد، من همه ملت افغانستان را به یک چشم مي بينم، هزاره ها رعايای صادق و خدمت گذار اين مملکت اند. اگر کسی از صاحب مناصبي کار نا شايسته ببيند، بايد به مقام بالاتر عارض شود نه اينکه خود اسلحه بردارد".

بعد از نطق شاه هدايایي به حاضرین تقديم شد. يکنفراز روحانيون (سيد رئيس يکاولنگ) براي اينکه خود را خوش نام کند، بلند شد که عمامه بچه گاو سوار را به گردنش اندازد که بچه گاو سوار شديدا مانع اين کار او شد.

به ابراهيم خان اجازه بازگشت به شهرستان داده نشد و در کابل به صورت تحت نظر باقي ماند. من در خلوت به او گفتم، ممکن است دولت روزي شما را به بهانه ديگر دستگير کند، پس به فکر باش اگر مي تواني به ايران و يا عراق برو، او گفت: "من هرگز اين ننگ را تحمل نمي کنم که مردم پشت سرم بگویند، بچه گاو

سوار فرار کرد. من در کابل میمانم، بگذار کشته شوم که آنرا از اول به جان خویش خریده بودم".¹

بنیاد خان هزاره، غازی بنیاد خان رهبر هزاره های بادغیس در قرن سیزدهم هجری، دلیر مردی که تمام عمرش در دفاع از سرزمین و وطنش گذشت و بارها از هرات دفاع کرد و ضربات سختی به نیروهای مهاجم بیگانه وارد کرد.

یک بار 12 هزار نیروی مسلح قاجاریه را در دره بوم بادغیس تار و مار کرد. سپاهیان ایران او را به رستم داستان تشبیه می کردند و جرات مقابله با وی را نداشتند. یک مرتبه در یک جنگ خونین میان سپاه ایران و افغانستان به سرکردگی فتح خان در سال 1232 هـ ق سپاه ایران شکست خورد. و تنها فاتح این جنگ بنیاد خان هزاره بود که معتمدالدوله اصفهانی یکی از فرماندهان بزرگ ایران را به اسارت گرفت و در بدل آزادی او حکومت جام و باخرز را بدست آورد. شرح حال او در جلد دوم پژوهشی در تاریخ هزاره ها به تفصیل آمده است.²

نویسنده آزاده جناب رحیم ابراهیم در مقاله ای تحت عنوان "سیمای بنیاد خان غازی هزاره" از شجاعت و قهرمانی های او در برابر تهاجم سپاه بیگانه ستایش بسیار نموده از جمله می نویسد:

بنیاد خان غازی هزاره سپه سالار دلیر و میهن پرست پر شوری است که در جریان اواخر سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم در صحنه تاریخ ظهور می کند. سه بار در برابر مهاجمین قاجاری می جنگد. در دو نوبت پیروزی نصیبش می شود. در نوبت سوم که مهاجمان با سلاحهای مدرن (تفنگها) و سی هزار ناوک زن تقویه

¹- خلاصه یی از سخنان مدرس افغانی در باره قیام بچه گاو سوار.
²- پژوهش در تاریخ هزاره ها، ج2، ص 201-235.

شده اند او را در پیوار در سال 1243 هجری قمری به شهادت می‌رسانند.

باید گفت که آواخر سده دوازدهم و اوایل سیزدهم، در غرب کشورما، از سالهای نهایت پر آشوب است. در این دوران، قاجاریان ایران به منظور تسخیر هرات وضمیمه کردن آن به ایران، لشکر کشی های فراوانی کرده اند. اما مردم خراسان به منظور دفاع از میهن خویش شجاعانه در برابر لشکر مهاجم ایستادند و جنگهای فراوانی با ایشان نمودند. جنگ معروف "چارده ماه" در دشتهای شکیبان هرات نیز در شمار همین جنگها است. در این نبرد های رهایی بخش، مردم چه عارف و عامی اشتراک ورزیده بودند. چنانکه عارف مشهور طریقه خواجگان نقشبندیه صوفی اسلامقلی منشا شیخ الاسلامیان و شاعر معروف سید اکروخی نیز در جریان همین دشمن زدایی در سال 1222 هـ. ق به شهادت رسیدند.¹

سیمای بنیادخان غازی هزاره در شعر تایب بادغیسی

در دیوان رحمت الله تایب (رحمت) بادغیسی، دو قطعه شعر راجع به این مرد مبارز و نستوه وجود دارد. قصیده یی مدحیه در (42) بیت.

ترکیب بندی در (152) بیت در مرثیه او. باید گفت که رحمت الله تایب، با وجودی که مردی عارف و وارسته بوده است، از تاثیر کشاکش های تباه کن سنی و شیعه بر کنار نماند، در این اشعار سخنانی ناهنجاری نیز در رابطه به قاجاریان که اهل تشیع بوده اند، دارد. ما در این مقاله، دنبال مقصود خویش، یعنی بازتاب سیمای بنیاد خان غازی هزاره در شعر رحمت الله تایب (رحمت) می باشیم و اینکه این مرد

¹- رحیم ابراهیم، سیمای بنیاد خان غازی هزاره در شعر تایب بادغیسی مجله تعاون، ص 18-26.

گمنام در برابر مهاجمان، تا چه حد پایداری کرده و سر انجام جام شهادت نوشیده است. و به این مطلب که حقیقت را ندیده، جنگ هفتاد و دو ملت را به راه انداخته اند، کاری نداریم.

نخست قصیدهء او را مورد بررسی قرار میدهیم. قصیده مذکور، که شاید بعد از اولین پیروزی بنیاد خان غازی هزاره بر قاجاریان سروده شده باشد، این گونه تشبیب یا به اصطلاح داستان نویسان آهنگ دارد"

جهان یک چند شد مظلم ز جور چرخ دون پرور چنان کز گرد باد ظلم شد اهل جهان اغیر

به رنگی کز جفا اهل هوا طغیان نواز آمد شد اندر کشور آفاق هر ظالم ستم گستر

این حالت بر خراسان، از اثر حملهء لشکر قاجاریان به سر لشکری قلیچ نام است.

شرر آماي این طغیان لهیب افزای این عصیان شد آن مردود بی ایمان قلیچ نوبه کفر اندر

چو دریای فسادش موج زن گردید از هر سو به

سیلابش خراسان شد محاصر چون هری یک سر

در چنین حالت دشوار وتبه کن در کنار دیگر مبارزان مردی موسوم به " بنیاد خان" قد می افرازد و کمر

در جهت رهایی وطن خویش می بندد:

ز قدرت ساخت تصویری به صنعت کرد تعمیری ز حکمت

دادش از میری صفای خاطر انور

حکیم قادر و داننا نمود از "علم

الاسما" مسمايش ز علم خویشتن " بنیاد" دین پرور

امارت دادش از حکمت جلالت دادش از قدرت شجاعت

دادش از عظمت نمود اورابه خود مظهر

امیر الدین والدنیای شجاع الملک والعقبای

ز بهر خنجر اعداء، به کف باشد ورا خنجر

عظیم الشان و الحشمه جلال القدر والشوکه

سریرنصر را رفعت، نگین فتح را زیور

شجاعت انتسابش را، ظفر همره رکابش را غزا

کامل نصابش را، شده غزات را سرور

به امرم لهم غیبي به میدان مصاف آمد
 شد از "نصرمن الله فتح" را نخل قدش مثمر...
 تقابل گشتنش با خصم هم‌رنگ مقماتل شد که
 بگریزد عدواز وی چوروباهان ز شیرنر
 سمندش تابه جولان گرم گردد خصم بگدازد که
 تباب شرق نور مهر نارد زمهریر تر
 به تصدیق مقمالم گر گواه عدل می خواهی
 برو اندر هرات ازکشته ها صد پشته ها بنگر
 به دست "لافتی الا" ز تیغ ذوالفقار آسما
 برید آن سان زتن سرها نه کهترماند نه مهتر
 شگفتم من درین سودا که درهرجا که درهیجا خدنگش
 گوییا از بال عزرائیل دارد پسر
 پس آن کس راکه حق یاراست چه باک ازخصم بسیاراست حبال
 السحر باشد بس عصای اژدها پیگر
 سلاحش نقل، میدان بزم، غزوش جام، فتحش می زهی نقل
 وزهی باده زهی بزم وزهی ساغر
 ورا نصرت میسر شد به خصم خود مظفر شد زهی
 فتحی بدینخوبی زهی خصمی چنین ابتر
 فلک رتبت بود جاهش ملایک سیرت اسپاهش خوشا جاهی بدان
 رفعت خوشا میری به این لشکر
 ... فلک تا جام منصوره دهد مهر را در خور بده
 از فضل خود یارب ز شهد نصرتش ساغر...
 برین مضمون واین منوال دعایش می کند "تایب"
 میان جمع درویشان درون مسجد و منبر
 غرض مدح غزایش بود چون مضمون اشعارش سزد گر
 در بردانها، زشه نامه بود برتر
 به شعرم بیشتر گر زر نثار آرد عجب نبود
 که مضمونش بودوصف غزای میردین پرور
 اگر اشعار من گردد قبول خاطر پاکت
 مرابس باشداین دولت ترا آن مکنت اولی تر
 به این ترتیب می بینیم که بنیاد خان در این نوبت
 پیروز و سر بلند است، چون دشمن میهن را مغلوب و
 زمینگیر کرده است.

واما ترکیب بند اوکه دوازده بنداست و عنوان
"درجنگ پیوار گفته است" را دارد. چنین شروع می
شود.

وا دریغا که کهنه زال جهان باز آغاز
فتنه کرد عیان
آنچنان شور و شر هویدا گشت کایمی کرد رو به پرده
نهان
سیل غم بسکه موج زن گردید گشت دیوارخوشدلی
ویران
از عزا جمع شد پراگنده عاقبت شد تمام
سرگردان
شد ستم گامزن به عرصهء ملک از میان رخت بست امن و
امان
نیش جور و جفای دهرهء دهر زخم آلود کرد
پیر و جوان
بر گریز خزان دینی دوزخ زرد رو کرد جسم را
ز غمان
شاید از دست مکروبی دادش خلق گردندوا اسف
گویان
زین مصیبت که در جهان افتاد خون دل شد زدیده
ها ریزان
شد جگرخون و چشم چون جیحون لابه گرسد زبان وزد
افغان
که قضا ز آسمان چه مکر انگیخت
برشادی ز نخل عالم ریخت
در بند دوم نیز همین آهنگ اندوهبار ادامه میابد و
بیت گردان آن چنین است.
کاهل دل را چه غم رسید به پیش که شد آواره
سرور و درویش
بند سوم، مقدمهء حملهء دوم ایرانیان به هرات و
مقابلهء بنیاد خان با آنان است.
کرد آغاز فتنه و آشوب بریلان هزارهء
دین پاک

گشت میدان رزم گرم از جنگ وز دم نیزه سینه ها شد
چاک

وعاقبت "سرخ رو شد زفتح امیر نصیر".
به این ترتیب دومین حمله قاجاریان جهت تسخیر شهر
هرات بد فرجام گردید.

زمانی که خبر شکست به تهران میرسد. این بارتهران
با آمادگی بیشتر وتدابیرجنگی کافی دست به حمله میزند.
چار سر لشکرنامی قاجارنیزدر این جنگ شرکت
دارند. طلا، قلیچ، امیر آقاخان. اینان سی هزارناوک زن
با خود دارند.

کینه جویان زملک توس وعراق آمدند تا دیار
ترکستان

اینبار نیز، لشکر مهاجم شکست خورده، تکیده، چنگ
وچنگال کنده می شوند.

میر اقلیم جسم و جان بنیاد آمدند ازغزا
به نصرت وشاد

درآخرین بنداین ترکیب بند، حماسی - عرفانی راجع به
تاریخ شهادت این سردار ستبر سینه و پولادین اراده
چنین سخنانی دارد.

به صفا سیرتان اهل وصال به نهایت
رسیدگان کمال

به مناجاتیان عرش مجید به

خراباتیان با اقبال

به نیاز دل شکسته دلان به فنا
گشته گان با اجلال

به ضمیر منیر اهل صفا به غزا
پیشگان ذوالافضال

...

چونکه از دل به لابه پرسیدم سال
وتاریخ قتل را اجمال

شد مشبک ز درد چون " غربیل" ¹ گفت با ناله
پرس از "غربال"
بعد پاسخ کشید ناله و "آه"
"که دریغ" از امیر عالیجاه ²

بانوي مير يزدان بخش ، دختر يکي از خوانين بزرگ
دائزنگي از زنان خردمند وشجاعي بود که از سوي
دشمنانش نيز موردتخسين قرارگرفته است.
اين بانو شوهرش مير يزدان بخش بهسودي را درهمه موقعيت
ها همراهي مي نمود. زن فوق العاده ، داراي شرايط
لازم و قدرت فکري طبيعي بود. و درجنگها لباس
مردانه مي پوشيد و خود را با شمشير، سپر و تيرو کمان
آرايش ميداد. گاه با تفنگ فتيله اي در ميدان جنگ
در کنار شوهرش عليه دشمنان او مي جنگيد. وقتي دوست
محمد خان سر سلسله محمد زايي ها مير يزدان بخش را به
کابل دعوت کرد پشت جلد قران کریم ضمانت نامه اي
نوشت و مهر زد و عدهء از بزرگان قزلباشيه کابل را
شاهد گرفت، و همه اين وثيقه را امضا کردند و شهادت
دادند که امير کابل جز خير خواهي نظر ديگري ندارد.
مير يزدان بخش به اين وثيقه اعتماد کرد اما همسر او
شوهر را از سفر کابل بر حذر داشت و مي گفت " دلم
گواهي بروز حادثهء بدی را مي دهد. ولي مير يزدان بخش
تصميم خود را گرفته بود، ديگر کسي نمي توانست مانع
سفرش به کابل شود. وقتي اين زن نتوانست او را از
عزمش منصرف سازد تصميم گرفت در سفر همراه شوهرش
باشد.

¹ - ظاهرا ماده تاريخ شهادت بنياد خان کلمه "غربیل" است که به حساب
اجد 1242 مي شود، و اما اگر مراد کلمه غربال به اضافه کلمه "اه" باشد،
تاريخ شهادت بنياد بيگ در سال 1239 خواهد بود که سه سال با ماده
تاريخ، قبلي تفاوت دارد. الله اعلم.
² رحيم ابراهيم، سيمای بنياد خان غازي هزاره در شعر تايب بادغيسي،
مجله تعاون، ص 18 - 26.

خان هزاره در ابتدا توسط امیر دوست محمد بسیار مودبانه استقبال شد. اما بعد از اندک مدتی و در اولین فرصت او را با خاغنش یکجا توقیف و زندانی کرد. او معمولاً زندانی خویش را به زودترین فرصت از میان می برد. ولی رئیس هزاره که از حرص و مال اندوزی وی آگاهی داشت آماده پرداخت 50 هزار روپیه جهت آزادی خویش گردید. بشرطی که او را فوراً آزاد کند تا وی به وطن رفته مبلغ مذکور را تهیه نماید این امر سبب به تاخیر افتادن قتل او گردید و در جریان این گفتگوها فرصتی پیش آمد، رهبر هزاره ها با یک نقشه ماهرانه راهی برای فرار یافت و خود را به بهسود که مرکز قدرت او بود رساند.

امیر دوست محمد خان از فرار قربانی خویش چنان به خشم آمد که در اولین بار از عصبانیتش قصد کشتن خانم او را نمود. لذا آن زن را از زندان به حضور طلبیده با الفاظ زشتی مورد خطاب و ناسزاگویی قرار داد. زوجه میر یزدان بخش قامت راست نموده با فریاد گفت: ای پسر پاینده خان خجالت نمی کشی که خود را با یک زن مقابل می سازی؟ در این وقت مردان صاحب نفوذ افغان که در دربار بودند شجاعت و بلند نظری آن زن را تحسین کردند. خشونت و اهانت به او را زشت و ناروا دانستند. امیر دوست محمد خان مجبور شد رضایت دهد که آن زن نزد قزلباشان کابل در توقیف و نظر بند بسر برد. به این ترتیب بانوی موصوف در چنداول در یکی از خانه های شیعیان منتقل شد و بعد از مدت کوتاهی لباس مردانه و مسلح و سوار بر اسب به سوی بهسود فرار کرد. فرار او شاید به کمک و یا نادیده گرفتن زندان بانس صورت گرفته باشد. امیر دوست محمد خان گروهی از سواران نظامی را برای تعقیب و دستگیر کردنش فرستاد.

تعقیب کنندگان در دره "اونی" قبل از رسیدن به سرحد بهسود به آن خانم رسیدند. آغه وقتی در یافت که مورد تعقیب قرار گرفته فوراً تفنگ فتیله ای اش را در

آورده توقف کوتاهی کرد و به طرف عساکر دولتی شلیک می نمود و زمانی به اسبش مهمیز می زد و چون تیر با سرعت میرفت و به این قسم تعقیب کننده گانش را دور نگه می داشت، تا به " کوتل اونی" رسید. این جا چون سرزمین بهسود به شمار می رفت و داخل قلمرو میر یزدان بخش بود، تعقیب کنندگان با دست خالی به کابل باز گشتند. بانوی شجاع و دلاور هزاره خود را به شوهرش رساند و مایه شادمانی اهل خانواده خویش شد.

پهلوان خدیجه، دختر مهاجر افغانی که 6 نفر دزد مسلح ایرانی را از پای در آورد و نامش بر سر زبانها افتاد.

خلاصه ماجرا آنکه شش نفر دزد مسلح با کارد و قمه، در زمستان 1373 ش، از تاریکی شب سو استفاده کرده، در یک مرغداری به نام مرغداری جلای از توابع ورامین تهران، دستبرد زدند. در آن مرغداری یک خانواده مهاجر افغانی مشغول به کار بودند. دزدان اول تمام اهل خانه را از زن و کودک و پیر و جوان با طناب محکم بستند. مرد خانواده با دو پسر بزرگتر که از خود مقاومت نشان داده بودند با ضربه کارد به حال نیمه جان افتادند. چون مرغداری از دهکده فاصله داشت هیچ کس داد و فریاد آنها را نشنید. و دزدان با خاطر آسوده به جستجوی پول و زیور آلات و جمع آوری وسایل گران بهای آنان مشغول شدند. تنها دختر جوان این خانواده به نام " خدیجه " که بعد ها به نام پهلوان خدیجه معروف شد، چند دقیقه قبل از حمله دزدها برای سرکشی به سالن مرغداری رفته بود. او از سرو صدا و فریاد خانواده متوجه حمله دزد ها می شود و بدون اینکه خود را ببازد، در انبار مرغداری که چسپیده به دیوار خانه اش بود، در تاریکی دیوار به کمین می پردازد و یک میله آهنی سنگین به دست گرفته به انتظار دزدها می ایستد. یکی از دزدها برای جستجوی اموال قیمتی می خواست وارد مرغداری شود، دختر دلاور افغانی از کمین گاه با یک

ضربه او را نقش زمین می‌کند. نفر دوم می‌دود، بازوی راستش بادومین ضربه می‌شکند و قمه از دستش به زمین می‌افتد. نفر سوم نیز به همین سرنوشت دچار می‌شود. سه نفر باقی مانده که خیال کرده بودند یک گروه مسلح در پشت در کمین کرده، خواستند از پشت دیوار خود را به بیرون پرتاب کنند، قبل از آنکه که موفق شوند یکی یکی فقط با یک ضربه میله آهنی نقش زمین شدند.

پهلوان خدیجه اول ترا از همه دست‌های هر شش نفر را با طناب محکم می‌بندد. سپس آمده دست و پای سایر اعضای خانواده خویش را باز نموده ماجرا را از طریق تیلیفون هم به صاحب مرغداری و هم به کلانتری ورامین گزارش می‌دهد و خواستار کمک می‌شود.

فردای آن زروز خبر این حادثه مثل بمب در تمام محلات ورامین پیچید، و چند نشریه محلی با مصاحبه‌هایی با این دختر و خانواده اش تمام ماجرا را به تفصیل نوشتند، با این حال باز برخی از مسولین متعصب ایرانی تلاش می‌کردند که این دختر شجاع افغانی به جرم اینکه خود وارد عمل شده و دزدان را جزا داده مجرم شناخته شود اما تلاش‌شان به جایی نرسید.

تاجور آغه ، شیرزنی از تبار سلحشوران، دختر میر محمد حسین بیگ ترغی (Targhay) پنجاب. از یک خانواده اصیل و نامدار، خانواده‌یی که بعضی آداب و سنن قدیمی هزارگی خویشرا تا همین اواخر حفظ کرده، و به آن می‌بالیدند.

میر ترغی به پیروی از سنن اجدادی، این دختر را مثل دیگر زنان اشرافی هزاره، یک دختر شجاع، تیرانداز و سوار کار ماهری تربیت کرد. آن چنان که در هنر تاخت و تاز و "کندلو زنی" (kondalo zani) مهارت حیرت‌انگیزی پیدا کرد. شاید او آخرین زن هزاره

باشد که این هنر مردانه را به خوبی فرا گرفته بود.

تاجور آغه به دلیل هوش و زکاوت فطری و خیر خواهی به نفع مردم نزد روستائیان از شهرت و محبوبیت برخوردار بود و خواستگاران زیادی داشت ولی او کسی را در ساحه مناطق ترغی لایق همسری خویش نمی دانست، تا بالاخره به عقد ازدواج فضل احمد بیگ پسر میر حیدر بیگ کوه بیرونی که از جوانان برازنده بود، در آمد. و به زودی در منطقه کوه بیرون نیز محبوبیت و احترام فوق العاده ای به دست آورد.

او بانوی بود مهربان، دلسوز، با اخلاق حمیده و خیرخواه مردم. حتی المقدور در حل مشکلات مردم صادقانه سهم می گرفت. و تا هنوز مردم کوه بیرون از تدبیر و اندیشه و کارهای او به خوبی یاد می کنند. از جمله می گویند: " زمانی چند نفر مامور دولتی در منطقه کوه بیرون آمده ، دهقان و مردم فقیر و تهیدست را به بهانه های واهی زیر لت و کوب قرار می دادند تا پولی وصول کنند. تاجور آغه چند تن از زنان قریه را جمع نموده گفت: جای خجالت و شرمساری است که چند نفر مامور از خدا بی خبر بیاید و بالای مردم آتش روشن کند! و کسی نباشد جواب این همه ظلم و ستم را بدهد، بزنید این بی شرفها را جوابش به عهده من ! "

به محض اینکه این فرمان را صادر می کند نا گهان 15 تا 20 زن با چوب و چماق بالای مامورین حمله ور می شوند. و آنقدر می زنند که همه شان به گریه و التماس می افتند.

تاجور آغه خطاب به آنها می گوید: اگر انسان هستی، عقل و شعور دارید همین برای تادیب تان کافی است. اگر نزد حاکم اعلی لب به شکایت گشودید، بدانید که من شکایت مردم قریه را تا به نزد شاه مملکت خواهم برد.

ماموران سر شکسته و خجالت زده از قریه بیرون می روند و دیگر هیچ ماموری جرات نداشت در آن روستاها آفتابی شود. بانوی موصوف در سال 1339 ش به رحمت ایزدی پیوست.

منبع:

گفتگو با نزدیکان تاجور آغه. و استفاده از یاد داشت قلمی عبدالاحمد مبارز کوه بیرونی.

حسن بیگ شاعر عصر اختناق ، ساکن روستای "تخت"

از توابع ورس، از شعرای قرن 13 هجری از مردان بزرگ و نیک نام، در یک خانواده سر شناس و نامدار به دنیا آمد. تاریخ تولد او دقیقا روشن نیست. میتلند سرهنگ انگلیسی در گزارش خویش او را از خوانین و رهبران ناحیه تخت به شمار آورده است.

نسب نامه او در شجره عمومی طایفه بچه غلام ها چنین آمده است. "حسن بیگ رهبر تخت (سال 1885 م = 1303 هـ (ولد حسینعلی بیگ ولد میر شاه مدد ولد میر جامعلی از خاندان میر سنگی میر هزار.¹

حسن بیگ در سالهای اول حکومت امیر عبدالرحمن همراه گروهی از خوانین و بزرگان هزاره به کابل خواسته شده، بدوا مورد احترام و نوازش شاهانه قرار گرفتند. در پایان بعضی به عنوان نظر بند در کابل ماندند، برخی دیگر اجازه بازگشت به وطن شان یافتند که حسن بیگ جز دستهء اخیر بود.²

بار دوم در سال 1310 هـ به همراه دو تن دیگر از بزرگان هزاره دستگیر و به کابل فرستاده شدند و در زندان به شهادت رسیدند.

¹ - ن.ک: هزاره ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی) اثر میتلند، ترجمه محمد اکرم گیزابی، چاپ 1376، ص 86 و 88

² . ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، چاپ کابل، ج 3، ص 400

حسن بیگ در زندان نیز به سرودن شعر ادامه داد و در یک قطعه سوزناکی که از وی باقی مانده ، و توسط همبندی هایش به بیرون انتقال یافته است از گرفتاری خویش و دیگر مظلومان هم زندانی خویش شکوه نموده ، از روح پاک و مطهر امام حسین (ع) سرور آزادگان استمداد جسته است تا از آن ظلمت کده رهایی یابد.

سید شاه علی اکبر شهرستانی استاد دانشگاه کابل می نویسد: "حسن بیگ شاعر قرن 13، پسر حسین علی بیگ، مولدش تحت ورس، تعلیمات خویش را نزد روحانیان محلی شروع کرد. از زمان کودکی زرنگ، حلیم باهوش و مهربان بود. در عنفوان شباب به سرودن شعر آغاز کرد. از هر کار دیگر به خواندن دیوان غزل علاقه نشان می داد. از آوانی که با دختر جوان و زیبارویی از دختران یکی از میر های آنجا که نامش "نساء" بود، دلباخت ، شعرش شور و مستی دیگری یافت و در اوصاف معشوقه غزل های نغز و شیوا سرود. در تشبیه آفرینی و ایجاد تناسب شعری و تراکیب دل پسند ابتکار هایی نموده است ، چنانچه قوت طبع و مضمون آفرینی او را در این مسمط می بینیم"¹

وقتی که عکس رویش در جوی آب افتد
 چهره او صد آفتاب افتد
 مهتاب از شعاعش رخ در نقاب افتد
 نسرين به شاخ سنبل در پیچ و تاب افتد
 نسخه رباید از بو عطر از گلاب افتد.

یک ره نظر نمودم از شوق سوي دلبر
 دیدم به مثل سنبل مرغوله موي دلبر
 زلفین حلقه حلقه بر گرد روی دلبر
 قوس و قزح دو ابرو محراب کوي دلبر
 چون جدول سیاهی دور کتاب افتد.

¹. شهرستانی، سید علی اکبر ، مجله تفاهم شماره ، 10، چاپ دهلی نو، ص 9

آن قامت کشیده شمشاد عاشقان است تیر نگاه غمزه
جلاد عاشق_____ان است
ابروي کج خمیده صیاد عاشقان است از بس به قصد
جان ناشاد عاشقان است
آتش به جان عاشق از اضطراب افتد.

دندان به وقت خنوده درّ سفید روشن
همچون بلور مینا باشد بی_____اض گردن
لعل و عقیق و مرجان لب هاش کرده خرمن دوقبه
درخشان_____ان در سینه اش مزین
شرمنده پیش لعلش درّ خوشاب افتد

برگوش و گردن وي درّخوشاب غلطان آویخته ز هرسو
یاقوت و لعل و مرجان
دیباي کشميري بين بر فرق آن صنم جان چشمان
دوچشم آهو، خندان چو ماه تابان
در پیش او سلاسل¹ چون آفتاب افتد

ببند اگر سلیمان آن یار نازنین را بخشد
بر آن پري روي انگشتر و نگین را
از روم هدیه آرد گلبرگ یاسمین را دارا خراج
بخشد، فغفور ملک چین را
قیصر به تخت زرین د رپیچ و تاب افتد

مثلش به کل عالم گل پیرهن ندیدم درهند و روم و
ایران در تاجکن² ندیدم
چشمان دوچشم آهوآندر ختن ندیدم در ملک چین و
ماچین، آندر یمن ندیدم
از دیدن جمالش دل ها کباب افتد

در فرقتش دریدم از جیب تا به دامن قلب
از فراق رویش درسوز و آه و افغان

¹. سلاسل یا سلسله: نوعی سینه ریز از طلا یا نقره.
². تاشکند.

بہتر ز سرو و شمشاد دیدیم قد جانان
خرامد از ناز سوی بوستانان
گیسو به پای دلبر مثل طناب افتد.

زاندم که مبتلا من گشتم به یار زیبا
بردم بسر رفیقان در آه و ناله
شبها

"حسن" بسی تپیدی در کارهای دنیا
به خاک و جان در عذاب افتد.¹ امیدها

حسن بیگ در قطعه دیگری از زود رنجی و مزاج لطیف و
طبع نازک معشوقه گله دارد و خطاب به او می گوید:
اگر گویم مرا با تو سر و کار است می رنجی اگر
گویم رفیقان تو بسیار است می رنجی
اگر گویم غم هجر تو بسیار است می رنجی اگر
گویم تنم از غصه بیمار است می رنجی

مرنجان خاطر خود را از این دلدادہء کویست
نیفتاده نگاہ من دمی با دفتر
رویست

سر افتادهء یی بنگر که آندر حلقہء مویست
من بیدل خجالت دارم از نادیدن
رویست

از این دوری به قلبم زخم بسیار است می رنجی

اگر خواهد خدا مارا سر کوی تو می آیم
ندیده روی تو، من دیدن روی تو می
آیم

قدم خم گشته مانند سر موی تو می آیم
چو صیادی پی رم خورده آهوی تو می آیم
اگر گویم مرا عشق تو سر شار است می رنجی

¹. من این شعر را از زبان پیر مردی شنیدم به نام لعل محمد که روایت او از روایت شهرستانی کامل تر و دقیق تر بود.

شنیدستم که با عاشق عجب شیرین سخن داری عجب
چشم و عجب ابرو، عجب شیرین دهن داری
عجب زلف و عجب گردن، عجب خلق حسن داری عجب قد و
عجب قامت، عجب نازک بدن داری
اگر گویم به عشقت راز بسیار است می رنجی

حسن بیگ در جوانی شیفته جمال دل آرای "نساء آغه"
می شود که در حسن و زیبایی بی مانند می نمود و طبع
سرشارش از عشق او لبریز می گردد و غزلهای نغز می
سراید ولی روزگار به قسمی می چرخد که به وصل یار
نمی رسد و از دوری و هجران او ناله سرداده می
گوید:

خوش آن روزی که با من عهد کردی آشنایی را
به کنج سینه بنهادی چراغ روشنمایی را
به چشمم جلوه میدادی توناز و دل ربمایی را
چنان لیلی به من دادی رهء مجنون گدایی را
به چشم و دیده می کردم قبول این بینوایی را
تو شمع چشم من بودی و من پروانهء رویت
تو مست عارضم بودی و من دیوانهء کسویت
شب و روز و گه و بیگاه دو چشمم بود بر سویت
دمی صد بار می گفتم که من قربان گیسویت
به صد شاهی نمی دادم من این روز گدایی را
به من اول کلام و قول و اقرار و فدا
کردی

دلم بردی و دردم را به لطف خود دوا کردی
به لوح سینه نقش مهر را صفا صفا کردی
نمی دانم چه شد جاننا که از بهرم چها کردی
سخن شد مختصریان، مجو ایدل و فدا از زن
به عالم هرکرا دیدم به من شد داد خواه از زن
بسی داغ جفا دارد به دل شاه و گدا از زن
"حسن" بشنو مثل این حرف تا روز جزا از زن
بسی شبها به من با ناز همدم تا سحر بودی

به لذت از شکرخوشر به بو چون مشک تربودي
به سر مستي و رعنايي چو طاووسان نر بودي
به خواجگ يا به بيداري تو محراب نظر بودي¹
راستي اين "نسا آغه" که روزگاري با شاعر سروسر و
عهد و پيماني داشته و بد عهدي کرده و شاعر را به
چنين سوز و گداز و ناله و فریاد وادار کرده است،
کي بوده است؟ آیا مي توان به قرائن و آثار تاريخي
نام و نشاني از او پيدا کرد؟ بعيد نيست که اين
بانو همان "نسا گل" مشهور خواهر مير ناصر بيگ ورس
باشد که از زنان معروف و نامدار و مورد احترام
زمان خويش بوده و ناطق نيلي منظومه "شکر باغ" را
به خاطر او و در وصف جمال و دلربايي او سروده است،
و سر انجام به عقد مزاجت هم در آمده اند.
اين حدس از اشاره کوتاهي که در يک خمس حسن بيگ به
نام ناطق نيلي رفته. بيشر تقويت مي شود. و مثل
اينکه حسن بيگ اشاره مليحي به مسن بودن ناطق
دارد. چنانچه گويد:

چه حسن است اينکه ملک ناز ازو آباد مي بينم
چه رنگ است اينکه گلها را ازو بر باد مي
بينم

چه روي است اينکه چشمش صحنهء بيداد مي بينم
به پيش قامت سروش خجل شمشاد مي بينم
به ناز و عشوه و عاشق کشي استشاد مي
بينم

ندیده دیدهء عالم چو تو محبوب طننازي
محبت پيشه و عاشق کش و عالم بر اندازي
لبانت در شکر ريزي، زبانت در فسون سنازي
کمان ابرو و مژگان تير و نرگس داخل بنازي
عجب نقاش قدرت بسته نقش روي او رنگين
ز نقش آميزي حسنش خرد پيوسته در تحسین
نگاهش مست ورم خورده ، کمان ابرویش پرچين

¹. شهرستاني، مجله تفاهم شماره 10 چاپ دهلي نو، ص 9

به زلفین کمند انداز او بنگر عجبایب
بین

به کوی دوست مردم بر غریبان رحم می باید
طیب آندر سر بیمار گر آید دمی ششاید
چو جان گر او به برناید، بدین تن جان نمی شاید
مسیح آسا به بالینم، شبی گسر آن صنم آید
به خوبی ماه من خو بند از سر جملهء خوبان
نهفته یوسف مصری ز عکسش روی در زندان
زلیخای زمان را پیرهن چاکست تا دامان
ز لیلیء نگاهش گشته مجنون بی سرو سامان
به ملک حسن عادت ظلم باشد پادشاهش را
بود اندیشه کی از خون مظلومان سپاهش را
کجا غم از سیه روزان بود زلف سیاهش را
خمسار نیم مست آلوده غمزه ننگاهش را
به درد عاشق بیچاره آخر مبتلا
تاکی

غریبی از وطن آواره زار و بی نوا تاکی
سر پیرانه "ناطق" از محبت پر بلا تاکی
"حسن" از دست مهرویان خورد زهر جفا تاکی

ناطق نیلی در منظومه "شکر باغ" نسا گل را به شیرین
زبانی و دلربایی وصف کرده است. و حسن بیگ نیز
نساء آغه را با همین صفت ستایش می کند، چنانچه
گوید:

"لبانت در شکر ریزی، زبانت در فسون سازی" که از
مجموع این قراین احتمال فوق یعنی یکی بودن نساء آغه
و نساء گل تقویت می شود.
متاسفان دیوان مدونی از حسن بیگ بدست نیامده است
اشعاری، که به او منسوب اند تمام از زبان مردم جمع
آوری شده و قطعا در آنها تحریفاتی رخ داده است و
تازمانی که دیوان او به دست نیامده تشخیص آن
تحریفات مشکل خواهد بود. سکتہ و نا هماهنگی هایی که

در پاره اي از مصراع ها دیده مي شود شايد از ناحیه همان تحريفات باشد.
 حسن بيگ در يک خمس ديگر گويد:
 چه شوخ هستي که عالم را گلستان کرده مي آيي
 قد شمشاد را کج کج خرامان کرده مي آيي
 دو زلف عنبر افشان را پریشان کرده مي آيي
 سمند غمزه را از ناز جولان کرده مي آيي
 شب ديچور عاشق را چراغان کرده مي آيي
 قدش عرعر، رخس احمد، تنش سيمين ، لبش شکر
 دهان غنچه ، زبان بلبل، بود دندان ز در خوش تر
 به قد ني پست و ني بالا به چشم آهو ، به دل کافر
 دلـم را از فراق خویش ويران کـرده مي آيي
 خدا از تير مژگانـش نگهدارد جـوانان را
 به ناز و غمزه و خوبی که دل برده ز ريچـان را
 رقم داري که از عاشق بگيري عقل و ايمان را
 غم و اندوه "حسن" را فراوان کـرده مي آيي

خمسي به نام "طبيب دل"

بنام همچو بلبل ازفراقت اي شهء گـلها تويي کافر
 تويي رهزن تويي جلاد جاهل ها¹
 منم بلبل تويي سنبل منم مجنون تويي ليلا به چشمان
 سپاه خویش غارت کرده اي دلها
 هزاران آفرين بادا به تو اي شوخ مه سيما
 به پيکر آدمي هستي دل و خوي پري داري همي سوزم من از
 عشقت ولي باور ني داري
 مگر اندر تن خود يک رگي از کافري داري که ده سال است
 اي کافر کجا زن شوهری داري
 شدم مجنون من از بهر تو اي ظالم بي پروا
 بيا اي بي وفا آخر ز کار خود پشيمان شو طبيب هستي
 دوا داري بيا با من تو لقمان شو
 مرا کشتي تو اي کافر بيا در فکر درمان شو شي درخانه
 ام اي ماه زلف خویش مهمان شو

¹. مراد ز جاهل: يعني جوان.

به جلادي مرا کشتي بده حالا تو خونم را
 زحسن نيم رنگ يار بزم روشن است امشب
 اگر مچنون شوم عييم مکن حق بامن است امشب
 زتير ناوک مژگان آن شوخ کــــــــــــــــــــان ابرو
 دلــــــــــــم چون خانه زنبور روزن روزن است امشب
 رقيبــــــــــــان مست خواب ويار بيدار است اي صاحب
 اگر رازي به دل داري مجال گفتن است امشب
 لبــــــــــــانم بر لبانش ماند شکر بر لــــــــــــب طوطي
 ملک درعرش مي گويد که احسن احسن است امشب
 حسن بيگ در مدح و مراثي ائمه (ع) به خصوص در مدح
 و منقبت مولاي متقيان حضرت علي بن ابیطالب از جمله
 در باره بند بربر، کشتن مرحب خيبري ، قتل عمرو بن
 عبدود و... اشعار دلپذيري سروده است که تا کنون
 توسط منقبت خوانان خوانده مي شود و جناب آقاي
 شهرستاني به نمونه هاي ناقصي اشاره کرده است . اما
 هيچ قطعه کامي در اختيار نبود تا در اينجا
 آورده شود.

پايان عمر شاعر

پايان عمر شاعر خيلي غم انگيز و رقت بار است. او
 توسط جلادان امير عبدالرحمن دستگير شد و به زندان
 افتاد و در هماغجا به شهادت رسيد. ملا فيض محمد کاتب
 مي نويسد: "وهم در اين وقت (جمادي الاول سال 1310 ه
 ق)، سپهسالار غلام حيدر خان حسن بيگ تخت و قنبر علي
 اخضرات و طلا مهتر جرغي را محبوساً روانه کابل نمود و
 هر سه تن کشته شدند."¹
 علاوه بر خود او. چند تن از بستگانش نيز به زندان
 افتادند و يا به شهادت رسيده اند. از جمله در
 سراج التواريخ مي خوانيم: دو تن از برادر زادگان
 حسن بيگ دايزنگي را با اهل و عيال ايشان در کابل

¹. ملا فيض کاتب، وقايع افغانستان، ج ، 1 ، چاپ ارگان سيد جمال الدين ،
 فصل وقايع هزاره جات، ص ، 285.

فرستاده مال و متاع و ملک و دواب و مواشی ایشان را ضبط کردند.

حسن بیگ در غزلی که 15 بیت دارد و در زندان سرود ه است چنین می گوید:

بیا ای مرغ دل، خود را خلاص از بند و زندان کن
به سوی کربلا شاه مظلومان تو طیــــران کن
رسی گر در مزار انــــورش بر گــــوز ســــوز دل
که ای شاه بلند اختر نظر سوی غریبــــان کن
سراسر گشته چون ظلمت کده این روزگار ما
منور عالم ما را ز لطف ای نور یــــزدان کن
گرفتــــار بلایم، جمله ای شاه فلک در بــــان
به استخــــلاص ماها چاره ای ، ای سرNسبحان کن.
و در آخر گوید:

حسن از راه بی یاری نــــاید نالــــه و
زاری
خداوندا دم آخر او را از اهل ایــــمان
کن.¹

خچی ارباب ، زوجه محمد موسی ساکن روستای "انده" یکاؤلنگ بامیان، زنی مدبر، کاردان و سیاستمدار خردمندی بود که برای مدتی به عنوان قریه دار انجام وظیفه نمود و کار نامه درخشانی از خود به یادگار گذاشت، آن چنان که تا امروز مردم منطقه از خدمات او به خوبی یاد می کنند. نام اصلی این بانو " خدیجه" بوده که در لهجه و گویش محلی به "خچی" تبدیل شده است.

در جامعه سنتی هزاره گاهی زنانی از خانواده اشرافی و نامدار ظهور کرده که تحت شرایط خاصی رهبری جامعه خویش را به عهده گرفته اند و غالباً هم بسیار خوب از عهده بر آمده اند. از آن جمله گل چمن آغه دختر یوسف بیگ شهرستانی است که در غیاب پدر و در چند

¹-شهرستانی، سید شاه علی اکبر، مجله تفاهم، شماره 10، چاپ دهلی نو، ص9.

دوره که یوسف بیگ به دلایل مسایل سیاسی به زندان افتاده بود، او با وجود داشتن برادران کلان تر از خود، عملاً رهبری قلمرو پدر را به عهده می گرفت و به نحو احسن امور سیاسی و اجتماعی منطقه خویش را اداره می کرد. و بسیار مورد اعتماد پدرش بود. و تمام مردم شهرستان نسبت به او احترام می گذاشتند. اما ارباب خچی یکاولنگی زنی است که از یک خانواده عادی ظهور کرد و تنها به جهت فهم، شعور، تلاش، جرأت و رشادت خویش از طرف مردم به رهبری و قریه داری برگزیده شد و چند سال در این مقام باقی ماند و مصدر خدمات ارزنده ای شد. و چون اربابان دیگر مناطق عموماً به رشوه خواری عادت داشتند و مردم گاهی از دست آنان به ستوه می آمدند، اما اهالی دهستان آنده به خود می بالیدند که از این بابت آسوده اند و اربابی دارند که هر چند زن است ولی انسان صادق و دل سوز است و به رشوه ستانی عادت ندارد و هر کاری که انجام میدهد برای خیر و صلاح مردم است.

در سال 42 یا 1343 اعلیحضرت ظاهر شاه سفری به هزاره جات از آن جمله در یکاولنگ انجام داد که مورد استقبال مردم قرار گرفت. ارباب خچی در مراسم استقبال از شاه ابتکاری به خرج داد که مورد تحسین همگان واقع شد، و در روز ورود ظاهر شاه طاق نصرتی از پیکره انسانی درست کرد. یعنی قبلاً عده ای از جوانان را آموزش داده و در روز ورود شاه آنها به روی دوش همیگر بالا رفته و دست هارا با همیگر قفل کردند و طاق نصرتی زیبایی به وجود آوردند. و وسایل نقلیه شاه و همراهان از زیر همان طاق نصرت عبور کرد. محمد ظاهر شاه از این منظره جالب و دیدنی بسیار خوشش آمد. و ارباب خچی را مورد تقدیر قرار داد.

ارباب خچی در این مراسم شروع به سخنرانی کرد، ضمن عرض خیر مقدم خلاصه ای از وضع معیشت مردم و درد و

رنج آنان را به شاه گوشزد نمود و بعد یک قرص نان جوین را که در زیر چادر پنهان کرده بود بیرون کرد و گفت: این قوت غالب مردم این سامان است که آن را هم نمی توانند به آسانی بدست آورند. و این یک قرص نان می تواند آینه تمام نمای وضع زندگی مردم این سامان باشد. بنابراین این توقع ما از پادشاه عادل و رعیت پرور افغانستان این است که به وضع زندگی این مردم توجه بیشتری مبذول دارد.

یک نفر پیر مرد و روحانی از اهالی "دره بند امیر" که این زن را از نزدیک دیده چنین تعریف می کرد: "بانو ارباب خدیجه یکاولنگی شیر زنی بود از تبار سلحشوران آزاده. مدیر و مدبر که به مدت هفت سال ارباب و قریه دارد منطقه "انده" یکاولنگ بود و خاطرات نیکی از دوران اربابی خویش به جای نهاده است. ساکن "شاتوی بالا" از توابع انده دارای یک پسر و چهار دختر. زنی بود باهوش، جسیم و تناور و بلند بالا، شجاع و با جرأت. وقتی به مرکز حکومتی یکاولنگ می آمد یک گوشه چادر را بسر انداخته، گوشه دیگر را مانند پَتکِی (Patkay) (ردا) مردانه از بازوی راست به سوی بازوی چپ می انداخت. رو به روی حاکم بالای چوکی می نشست و پا را بالای پای دیگر انداخته در امور سیاسی و اجتماعی نظر میداد و "بالای کَرگ (Karg) هم رای نمی زد." و گاه میشد که حاکم و یا دیگر ماموران ولسوالی را به دلیل اشتباهات شان به باد انتقاد می گرفت. زنی چون او بسیار کم دیده شده است."

خواهر فیضوخان، فیضو خو یا فیض محمد خان از سرداران و خوانین بزرگ هزاره قره باغ غزنی، در سال 1297 هـ ق توسط مهاجمانی که از سوی انگلیس تحریک شده بودند، با تمام اهل و عیال و اهالی دهکده شان به وضع ناگواری به قتل رسیدند، املاک و دارایی شان به

غارت رفت، چندین قریه در آتش ظلم و بیداد به خاکستر تبدیل شد.

اوخواهری داشت که بسیار شجاع و تیر انداز ماهری بود، اما در هنگامیکه دهکده فیض محمد خان مورد یورش قرار گرفت، آن زن همراه شوهرش در جای دیگری زندگی می کردند. وقتی از مرگ برادر و آن حوادث دل خراش آگاه شد، به شدت گریست و محته سوزناکی به زبان محلی در رثاء برادر سروده که چند بیت آن چنین است:

فیضو خو کشته شده قد خاک و خون ششته شده
از سر برج اوزو ششده بله (بالایش) شی تیر بارو
شده

قیرون تو فیضو خون مه بی‌رار مهـــــــــــــــــربون
مـــــــــــــــــه

اسب فیضو تاخته میه خون فیضو ریخته
میـــــــــــــــــه

شاباش فیضو خون مه شهید غرقه خون
مـــــــــــــــــه

سردار فیضو خون مه امیر مهـــــــــــــــــربون
مـــــــــــــــــه .

دادا بیگ هزاره ، از روءساو سرداران بزرگ ارزگان بود که در تسخیر شهر قندهار در سال 951 هـ ق به همایون شاه ابن ظهیر الدین بابر کمک شایانی نمود و مورد تقدیر قرار گرفت.

ابوالفضل علامی می نویسد: " در این وقت (هنگام محاصره قندهار) دادا بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد.¹ "

او علاوه نموده است: "دادا بیگ چون می خواست به خدمات مالی و جانی سر افراز گردد به جانب قلعه تیری (تیرین کوت فعلی) که حشم او در آنجا بود شب را بسر کرد، و

¹ . ابوالفضل علامی، اکبرنامه، چاپ ایران، ص، 348

وقتی موکب همایونی در آن حوالی رسید کلان تران آن دیار، اسب و گوسفند به قدر حال پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده واقع شدند.¹

درویش علی خان بیگلر بیگی هرات، تاریخ سر شار از حوادث تلخ و شیرین و آموزنده است، یک روز انسان در اوج عزت و اقتدار بسر می برد و روز دیگر گرفتار زنجیر فلاکت و ادبار می شود. و هیچ یک از این دو حالت پایدار نیست گویا همه چیز نوبتی است، "یوم لک ویوم علیک." امیر اسماعیل خان سابق والی هرات، در زمان حکومت و اقتدار خویش، به خانواده های آواره بی پناه هزاره که از بد حادثه از اینجا و آنجا رانده شده و به هرات سکن گزیده بودند، اجازه خرید منزل نمی داد به این بهانه که اینها بومی هرات نیستند! بهانه ای که حتی طالبان با آن همه خشونت و قساوت از آن استفاده نکردند.

وبالآخره قدرت و اقتدار برای او هم باقی نماند، اما خاطره این رفتار تلخ و دور از انتظار در قلب رنجیده یک مشت آواره بی پناه برای ابد باقی ماند.

مطرح کردن این موضوع که کدام قوم بومی و کدام غیر بومی اند، آنهم در یک کشور واحد، با ملیت واحد حقیقتاً طرح زشت و ناپسندی است. تبعه یک کشور اگر از شرق آن باشد و یا از غرب آن با هم برادراند و قانوناً حق دارند در هر گوشه مملکت شان که خواسته باشند سکن گزینند و زندگی کنند.

هزاره ها بر خلاف تصور و پندار والی موصوف از چند قرن پیش در هرات و اطراف آن ساکن بوده و در دفاع از این شهر در برابر تهاجم خارجی در کنار سایر هموطنان هراتی خود حضور فعال داشتند. و حتی زمانی یک نفر از همین مردم بنام "درویش علی خان" بیگلر بیگی

¹. همان ، ص، 360

هرات بوده است. یعنی: درست در همان مسند و مقام اسماعیل خان.

سید علی میر نیا نوشته است: " درویشعلی خان هزاره با طایفه خویش در سپاه نادر شاه بود، بعد حاکم هرات شد و در جنگ ها و فتوحات نادر شرکت داشت." این مرد مدبر و کار آزموده از خوانین بزرگ خراسان بود و در راه استقلال و تمامیت ارضی کشور و رونق و آبادی هرات و بادغیس صادقانه تلاش کرد، شهرت و محبوبیتش از زمان نادر شاه آغاز گردید. و در زمان آن شاه ریاست قبایل هزاره و چهار اویماق را داشت و احتمالاً از طرف او ویا از طرف احمد شاه بابا به عنوان بیگلربیگی و نایب الحکومه هرات ایفای وظیفه می کرد و تا سال 1184 هـ ق در این سمت باقی بود و از یاران و همکاران نزدیک احمد شاه درانی محسوب می شد.

وقتی شاه درانی به جهت حملات مکرر به هندوستان نام و آوازه یافت و از استحکام حکومت خویش اطمینان حاصل کرد، شهزاده تیمور پسر ولیعهد خویش را رسماً به حکومت هرات منصوب کرد، اما کارها همچنان در دست درویشعلی خان بود. و بعد به مرور ایام میان او و اطرافیان شهزاده اختلافاتی بروز کرد. انزله خان (حنظله) فوفلزایی همواره دسیسه چینی می کرد و شهزاده را نسبت به درویشعلی خان بد بین می ساخت. بالاخره شهزاده به اغوای اطرافیان در سال 1176 هـ ق دو نفر را با پیام و نامه سری نزد پدر به قندهار فرستاد و خواستار برکناری درویشعلی خان شد.

منشی محمودالحسینی بن ابراهیم مورخ دربار احمد شاهی در این باره نوشته است: "درویشعلی خان صاحب کار در ولایت غیر از خود کسی را نمی دانست. و احمد شاه او را بیگلربیگی هرات و انزله خان (حنظله) را به عنوان سردار هرات مقرر کرد و بین این دو ناسازگاری پدید آمد و بنا خوشی انجامید. و هنگامیکه شهزاده تیمور بیگلربیگی شد، درویشعلی خان بطرف بادغیس

رفت و "قلعه نو" را او بنا کرده و ساخته است. وطایفه هزاره و اویاق را که زمره کثیر و گروه انبوه اند بدور خویش گرد آورد و بعدا به کرخ هرات آمد. و از آن طرف انزله خان ایلجاری جمع کرده، فوجی ترتیب داد و بسرکردگی عناب خان تایمی و نیکوخان به مدافعه درویشعلی خان حرکت کردند و جنگ عظیمی میان طرفین بوقوع پیوست:

دو فرقه به میدان فرس تاختند زخون تیغ ها
سرخ رو ساختند

شد از هر دو سو گرم بازار کین برآورد اجل
دست از آستین

نشد آخر الامر عناب خان حریف گروه تگرد
نشنان

ز ناچار از بهر حفظ حیات نمود او هزیمت به
شهر هرات.

درویشعلی خان سردار دلیر و مرد کارزار و در عین حال مردم دار و آینده نگر بود، با اینکه در این جنگ حنظله خان فوفلزایی را شکست داد، اما برای احتراز از جنگهای احتمالی بعدی و بالا گرفتن آتش فتنه و فساد، مجبور شد به همراه ایل و تبار خویش به مرو شاه جهان هجرت کنند، ولی آن سرزمین به مزاج شان ناسازگار آمد و بعد از مدتی توقف به اقتضای حب الوطن من الایمان به اما کن قدیمی خویش در اطراف هرات مراجعت کردند. درویشعلی خان این مرتبه با روءسا و بزرگان قوم به مشوره پرداخت و بهبودی کار را در آن دیدند که عریضه ای مشعر بر بی گناهی خویش و سوء رفتار حنظله خان و کم و کیف ماجرا برای شاه ولی خان وزیر اعظم احمد شاه به قندهار ارسال کند. وزیر موصوف عریضه او را از نظر بنیانگذار سلسله درانی گذرانید، و اظهار داشت که درویشعلی خان از سوء کردار و بد سلوکی سردار بی تدبیر هرات جلای وطن اختیار کرده، اگر حنظله خان از سرداری هرات معزول و درویشعلی خان دوباره بسر

کارش برگردد، من تعهد می‌کنم که خلافتی از وی بظهور نرسد.

احمد شاه بابا ملتمس او را قبول کرد و حنظله خان را به ملازمت رکاب خویش طلبید و بجای او شاه بیگ خان فوفلزایی را به سرداری هرات منصوب نمود. و درویشعلی خان دوباره بیگلربیگی هرات شد.

در سال 1178 هـ ق طوایف کرد عمارلو، سکنه نیشاپور، علم طغیان بر افراشتند، درویشعلی خان به اتفاق نور محمد خان خوگیانی به منظور تنبیه یاغیان بسوی مشهد و نیشاپور حرکت کرده، طوایف متمرّد و گردنکش را به اطاعت در آورده، با فتح و پیروزی بسوی هرات مراجعت کردند، اما در وسط راه شنید که در غیاب او احمدشاه بابا خوانین و بزرگان هرات را به حضور طلبیده و قول وقرارهایی گذاشته اند. او این امر را توطئه ای علیه خویش پنداشته، از منزل کافر قلعه از سپاه هرات جدا شد و بطرف غوریان رهسپار گردید و در آنجا با جنید خان هزاره که از سرداران ایل بود، هم پیمان گردید و به اتفاق دیگر روءسای ایلات اویماق و هزاره بسوی "قلعه نره تو" از توابع بادغیس که خود آن را بنا کرده بود و در ارتفاع و استحکام هم‌دوش فلک برجیس بود حرکت کردند.

شهزاده تیمور به موجب غرور جوانی و تجربه اندک و اغوای اطرافیان نزد پدر به قندهار رفت و بنای شکوه و شکایت نهاد و حرکت درویشعلی خان را تمرد و سرکشی عنوان کرد، و مبالغه در این باب را مجد اعلی رساند. شاه درانی ب فکر فرو رفته، وزیر اعظم را مخاطب قرار داده گفت: "این تو بودی که باعث خلاصی او شدی و کار باینجا کشید. وزیر موصوف پیشنهاد کرد: ابتداء نورالدین بامیزایی را با سپاه لازم جهت استمالت و دلجویی او باید روانه کرد، شاید بتواند او را به قندهار آورد، اگر نه من خود می‌روم و به هر نحوی که شده وی را خواهم آورد. طبق پیشنهاد سردار موصوف نزد درویشعلی خان رفت و هرچه حيله و

نیرنگ و وعده و وعید داشت بکار برد، تاثیری نبخشید و بی نیل مقصود به پایتخت مراجعت کرد.

این بار شاه ولی خان بعرض احمد شاه رساند که اگر مهم او به من واگذار شود و بدست خط مبارک و وثیقه ای مشعر بر اینکه این فدوی به هر چه صلاح دولت در آن باشد، عمل نماید، عنایت فرمایید، من ان شاء الله بدون مبادرت برزم و پیکار او را وادار به تسلیم نموده به دربار خواهم آورد.

شاه نامه ای با همان اوصاف باو عنایت کرد. وزیر اعظم طبق دستور بسوی هرات روانه شد، درویشعلی خان به استقبال آمد و به سخنان وی اعتماد کرد و باتفاق بطرف قندهار حرکت کردند و احمد شاه طبق وثیقه ای که داده بود نتوانست گزندی به وی برساند و بدوا آزادش ساخت. تجربت و کاردانی و سوابق نیک و خدمات شایسته قبلی اش نیز در این امر دخالت داشت.

شاه ولی خان بامیزایی در نظر داشت که بعد از احمد شاه، پسر کوچکتر او را بنام سلیمان که دامادش بود به سلطنت بردارد و برای این منظور با رجال بزرگ و سرشناس طرح دوستی انداخته می خواست نظر آنان را به سوی شهزاده موصوف جلب کند. از جمله آنان درویشعلی خان بود که در این طرح با وی موافقت داشت. و این امر باعث گردید تا رابطه بیگلربیگی با شهزاده تیمور روز بروز تیره تر شود. بقسمی که در سال 1185 هـ ق بکلی از قدرت برکنار شد و بطریق نظر بند بسر می برد و جمعی کشیک چپ و مستحفظ به محافظت او گماشته شدند. پسران وی بنامهای : اسلام خان وحنظله خان وقتی پدر را در اسارت مشاهده کردند با نیاز خان جمشیدی و جمعی از طوایف هزاره و اویماق متحد شده، رایت مخالفت در سمت غرjestان بر افراشتند.

شهزاده تیمور حاجی کریم داد خان عرض بیگی را مامور سرکوبی آنها کرد. شخص مذکور توان مقابله با هزاره هار را در خود ندیده، خواست مصالحه کند. تا اینکه خبر به احمد شاه رسید، سخت بر آشفت چندی از سرداران

افغانستان ترس و واهمه شاهان و در باریان از قدرت و اقتدار روز افزون رجال و شخصیت‌های پر نفوذ ملی بوده است. با نگاه به کارنامه درویشعلی خان معلوم می‌شود که او هیچ کارخلاف و ناپسندی بر ضد احمدشاه مرتکب نشده بود، جرم اصلی او نفوذ و محبوبیتی بود که در میان طوایف اویماقیه و مخصوص هزاره‌ها داشت و بالاخره به همین جرم و در اثر سعایت و دسیسه در باریان متملق آنهم بعد از قتل دو فرزند رشید و دلاورش، در زندان احمدشاهی به شهادت رسید و خدمات ارزنده سابق او نادیده گرفته شد. و شگفت آنکه شاه درانی نیز بعد از او روی سعادت و خوشبختی را ندید و به مرض صعب‌العلاجی گرفتار شد که هیچ دارویی نمی‌توانست بر آن تاثیر کند و در همان سال قتل بیگلربیگی هرات در کمال یاس و ناامیدی از دنیا رفت.

درویشعلی خان بی‌تردید یکی از خوانین بزرگ و باکفایت خراسان و مرد دلیر و مدبری بود، مورخین ایرانی نیز از او به بزرگی و بزرگواری یاد کرده‌اند. چنین شخصی طبیعی است که دشمنان و مخالفان نیز داشته باشد. وی موء سس و بنیانگذار دوقلعه مهم نظامی قلعه نو هرات و قلعه نره توی بادغیس بود که هر کدام در زمان خویش به استحکام و متانت معروف بودند و جمعی از طوایف هزاره در آنها سکونت داشتند.

منابع:

تاریخ احمد شاهی.

گزارش کمیسیون سرحدی.

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان.

ذوالنون ارغون (امیر)، از رجال معروف عصر تیموریان، بنیانگذار سلسله امارت ارغونیه افغانستان، در سال 884 هـ ق از طرف سلطان حسین میرزای بایقرا به حکومت غور و قندهار منصوب شد، در اندک مدت تمام قبایل شیعی هزاره را که بطور آزاد در کوهستان مرکزی غور و غزنی زندگی می‌کردند به

اطاعت در آورد، روز به روز بر اقتدار و قلمرو و محبوبیتش در میان مردم افزوده می شد، سر انجام امارت مستقلی بوجود آورد و دائره حکومت خویش را از شرق تا کابل و از غرب تا فراه و سیستان و از شمال تا بامیان و بلخاب و از جنوب تا قندهار توسعه داد. و ابنیه های مستحکمی در زمین داور که پایتخت او بود بنا نهاد. و در زمان او هزاره ها به وحدت، و انسجام و تشکل و پیشرفتهای قابل توجهی در امور سیاسی و اجتماعی نایل آمدند و عزت و اقتدار فراوان کسب نمودند.

ذوالنون ارغون امیری بود شجاع، چالاک و بی باک، مردمدار و متدین و شب زنده دار و فضیلت پرور، در جنگها چون شیر ژیان تا قلب لشکر دشمن هجوم می برد. خواند میر آورده است: "امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون بی شائبه تکلف و غائله تصلف شجاعت کامل و عدالت شامل داشت و در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی. آن جناب که پر تو انوار عدالتش تا ولایت شال (کوئته فعلی) و مستون (مستونک) و سیوی و توابع و لواحق تافت.¹ حکومت قندهار را به پسر بزرگترش شجاع بیگ و داروغگی ساخر و تولک را به عبدالعلی تر خان و ریاست غور را به امیر فخرالدین و امیر درویش و حکومت سیستان را به امیر سلطانعلی ارغون برادر خویش عنایت کرد. خود در زمین داور ساکن شد و در آنجا عمارات عالیه بر افراخت. و یک بار تا هرات پیش آمد و می خواست این شهر را از تصرف سلطان حسین میرزا در آورده و به پسرش بدیع الزمان میرزای تیموری بسپارد و بدین منظور تا النگ نشین هرات پیشروی کرد و سه هزار نفر از سپاهیان هرات را شکست داد، سر انجام با پادر میانی علما و دانشمندان و بخصوص امیر علی شیر نوایی بین او و

¹ - خواند میر، حبیب السیر، ج4، ص171 - 250، تاریخ الفی، ص 227.

هراتیان صلح برقرار شد¹. سر انجام این سردار بی باک و امیر هزاره در سال 912 هـ در دفاع از شهر زیبا و باستانی هرات در طی یک نبرد خونین در جنگ با محمد خان شیبانی کشته شد. خواند می‌نوشته است: امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای و غا باده دوازده هزار نفر از غور و ساخر و قندهار و زمین داور از مردم هزاره به جنگ ایل امان محمد خان شیبانی شتافته قریب صد نفر از ازبکان را کشت و 70 نفر را اسیر گردانید.²

وی در بسیاری از منابع تاریخی به صفت شجاعت و مردانگی وصف شده است. و آصفی او را با لقب هزبرالله الصایل و شیر حمله آور خدا یاد کرده است.³ خواند میر در جای دیگر می‌نویسد: امیر شجاع الدین ذوالنون در آن روز (جنگ با محمد خان شیبانی) در معرکه ستیز آثار روز رستاخیز ظاهر ساخت. و مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره دشمن حمله می‌کرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه را به خون پر دلان میدان جنگ رنگین ساخت و نهایت جلادت به جای آورد و آخر الامر مهاجمان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را به شهادت رساندند. و این جنگ در اواخر سال 912 هـ و اوایل سال 913 هـ ق بود.

هزاره ها بعد از او پسر بزرگش را به نام "شاه بیگ ارغون" به سلطنت و حکومت برگزیدند و او قلمرو خویش را تا سند و ملتان توسعه داد. منابع:

حبیب السیر، ج 4، خواند میر.

پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج 1، کاظم یزدانی.

تاریخ سند معصومی، سید محمد معصوم بهکری، بمی 1938 م.

ترخان نامه، سید محمد نتوی، سند 1971 م.

1 - همان، ص 348.

2 - همان، ص 367 - 368.

3 - و اصفی، بدیع الوقایع، ج 2، ص 275.

تحفته الكرام، مير عليشير تتوي، با تصحيح سيد حسام الدين راشدي، سند 1971 م تاريخ فرشته، هندوشاه، ج 2، قسمت سلاطين سند و ملتان.

سردار مالستاني، زني از ولسوالي مالستان غزني كه در ميان مردم بهسود و سرچشمه به دليل تلاش و فعاليت هاي مردانه اش به اين نام شهرت يافت. شوهر اين زن در وقت احداث سرک خاكي سرچشمه بهسود فرمانده كارگران و سرک سازان بود، و در يك حادثه از كار افتاد و از تلاش و فعاليت باز ماند. در عوض همسر او كه از زنان خردمند، مدبر و شجاع بود از دولت وقت تقاضا نمود كه وظيفه شوهرش به او محول شود. اين تقاضا مورد موافقت قرار گرفت. و او مانند يك مرد بسر كار حاضري شد و بسيار موفق تر از شوهر از عهده برآمد. به قسمي كه همهء كارگران از او حساب مي بردند. و در عين حال از احترام فوق العاده اي برخوردار بود. هيچ كس نام اصلي اين زن را نميداند، اما به دليل تدبير و فرماندهي درست و رفتار نيك به "سردار مالستاني" شهرت يافت.¹

سعید احمد خان، نایب سالار فرزند محمد میر، متولد روستاي دوستدار حصه اول بهسود، جد او شاه نور (شاه محمد نور) و نیز پدرش از مبارزان و عیاران بودند. سالهاي متمادي بطور مخفيانه مي زيستند و از جايي به جايي نقل مکان مي کردند. بيشتري اوقات در دره هاي دور دست و صعب العبور مخفي بسر مي بردند و در فرصت هاي مناسب به نيروهاي نظامي رژيم هاي ستمگر وقت دستبرد مي زدند و هرگز تسليم زور و بيداد نشدند. وقتي امير امان الله خان پادشاه ترقیخواه افغانستان در سال 1307 ش به دسيسه پنهاني انگليس از قدرت برکنار شد، شخصي به نام حبيب الله خان کلکاني مشهور

¹. از قول چند نفر از كهن سالان بهسود.

به بچه سقا که از افراد شجاع و ماجرا جو بود بر تخت امارت تکیه زد و در نتیجه افغانستان گرفتار هرج و مرج و جنگها و اغتشاشاتی شد که به اغتشاشات دوران سقوی شهرت دارد. امیر تازه برای جلب هزاره ها سعید احمد خان شاهنور را به عنوان والی بامیان منصوب کرده به مقرر حکومتش فرستاد. اما هزاره ها خواهان بازگشت امان الله خان بودند و بچه سقا را که شخص بی سواد و بی خبر از امور سیاسی و مملکت داری بود آلت دست روحانیان متعصب و ارتجاعی می دانستند و از بیعت با او خود داری کردند. بچه سقا که چنین دید چند تن از بزرگان هزاره از جمله احمد علی خان میرآخور را که از مردان معروف بود در کابل اعدام کرد. و پیام تهدید آمیزی برای هزاره ها فرستاد و بدنبال آن نیروی عظیمی را برای سرکوبی مردم بسوی غزنی و بهسود گسیل داشت.

نیروی اعزامی بطرف سرچشمه و بهسود بسرکردگی حمیدالله خان معین السلطنه که ملقب به سردار اعلی بود تا نزدیک گردن دیوال و دهنه سیاه سنگ پیشروی کرده، دست به کشتار و غارت گشودند و وحشت زیادی در میان مردم ایجاد کردند.

سعید احمد خان شاهنور که چنین دید پست و مقام دولتی را رها کرده به کمک هموطنان خویش شتافت و به زودی در راس قوای مدافع هزاره قرار گرفت و ضربات سخت و کشنده ای بر نیروهای مهاجم وارد کرد و در طی جنگها و کمین های موفقیت آمیز سنگر به سنگر آنها را وادار به عقب نشینی و فرار ساخت. بخصوص در جنگ معروف "کوتل هونی" آن چنان ضربه ای به آنها وارد نمود که جان بدر بردگان تا کابل متواری شدند. سردار اعلی زخمی شد، غنایم بیشماری از انواع اسلحه و مواد خوراکی، از جمله 17 عراده توپ قلعه شکن به دست سعید احمد خان افتاد، شهرت و آوازه او در سراسر منطقه پیچید. سرداران ملی مانند: فرقه مشر فتح محمد و فرقه مشر غلام نبی بیگ چپه شاخ و

کرنیل (کلنل) هاشم خان کوه بیرونی که از فرماندهان بزرگ و شناخته شده بودند از جان و دل به ریاست و فرماندهی او گردن نهادند.

بچه سقا بعد از شکست نیروهایش در کوتل هونی دوباره نیروهای تازه نفسی را با اسلحه کامل برای سرکوبی و ارباب مردم ارسال کرد، آنان نیز در طی نبردهایی در دره هونی، سیاه خاک، دهن دره بوغه و پشت مزار نقطه به نقطه به شکست مواجه شده مجبور به خروج از مناطق شرقی هزاره جات شدند. و سعید احمد خان مناطق بهسود و دایمیرداد را از گزند و دستبرد سپاهیان مهاجم مصون نگه داشت. عامل موفقیت او را در تمام آن جنگها در چند نکته می توان خلاصه کرد.

1. هوش و درایت و استعداد جنگی فرمانده کل یعنی سعید احمد خان.

2. آشنایی او به جنگهای چریکی و پارتیزانی زیرا خانواده شاهنور از رزمندگان معروف و قدیمی بودند.

3. استفاده بموقع و ماهرانه از تاکتیک های رزمی

4. اجرای سیاست سخت و قاطعانه بر ضد متخلفین و کسانی که در انجام وظایف جنگی شان کوتاهی و سهل انگاری نشان می دادند. بقسمی که در همان آغاز جنگ یکی دو نفر را که پا به فرار نهاده بودند در حضور همه اعدام کرد و گفت: "اینک که عزت و سرنوشت مردم بدست ما قرار گرفته ، نمی شود با سرنوشت مردم بازی کرده خیانت کار هرکسی و در هر مقامی که باشد باید جزا داده شود." از آن پس همه از او حساب می بردند و متوجه بودند که با چه شخصیتی طرف اند!

5. تشویق افراد شجاع و مقاوم و جنگجو در حضور جمع و اظهار رضایت از کار آنها.

آنچه ذکر شد برگرفته از سخنان کسانی است که خود در آن جنگها حضور داشته و او را از نزدیک دیده اند.

سعید احمد خان شاهنور در زمان حکومت نادرشاه به عنوان نایب سالار هزاره معین شد اما در سال 1312 ش به اتهام ارتباط با شاه امان الله خان که در ایتالیا در حال تبعید بسر می برد، او و برادرش غلام حیدرخان شاهنور با چند تن دیگر از بزرگان و صاحب منصبان هزاره دستگیر و زندانی شدند و سالهای متمادی در زندان ماندند. و شخص نایب سالار بعد از 13 سال زندان، در اشکمش بدخشان و بعدا در بغلان تبعید شد و در سال 1344 آزاد گردید و در همان سال در قریه "خربید" از توابع بهسود در سن حدود 70 سالگی از دنیا رفت.

منابع:

تحقیق و گفتگو با چند تن از نزدیکان خانواده شاهنور از جمله استفاده از سخنان شیر احمد شاهنور برادر زاده نایب سالار و قوماندان غلام سخی نواده دختری او.

شاه بیگ ارغون ، دومین فرمانروای هزارستان از سلسله ارغونیه، پسر ازامیر ذوالنون ارغون در سال 913 هـ ق به حکومت رسید. نام اصلی او شجاع بیگ بود اما بعد از تکیه زدن بر کرسی امارت به شاه بیگ ملقب شد. و در سال 915 هـ در مقابل حملات سنگین ازبکان سخت به مقاومت پرداخت و قلمرو خویش را از دستبرد شیبانی محافظت کرد. در سال 916 که هرات به تصرف شاه اسماعیل صفوی در آمد، شاه بیگ به جهت عرق هم مذهبی به استقبال او شتافت اما دستگیر و زندانی شد. سپاه هزاره سر خورده و پریشان به سوی سرزمین خویش بازگشتند. امیر هزاره چند ماهی در هرات زندانی بود اما با یک حیل ماهرانه خود را از بند رهنانیده شبانه به سوی هزارستان حرکت نمود. مردم و سپاهیانش جان تازه ای گرفتند. او بعد از تجدید قوا

بدون آنکه به فکر انتقام و مقابله بر آید قلمرو خویش را از سمت جنوب توسعه داد و در سال 917 هـ از قندهار به سوی شال (کویته فعلی) و مستونک و سیوی پیش راند و به فتوحات درخشانی نایل آمد. جام فیروز پادشاه سند را از سر راه برداشت و تا عمق خاک سند و ملتان پیشروی کرد. در سال 919 هـ مناطق "کانا" و "باغبانان" را تسخیر نموده، غنایم فراوانی بدست آورد. اما چون شنید که قندهار و زمین داور مورد تاخت و تاز ظهیرالدین بابر قرار گرفته به ناچار فتوحات شمال هند را نا تمام گذاشت و به وطن مراجعت کرد و مردمی را که مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند دلداری داد، به نظم و نسق امور مشغول شد و بعد از برقراری امنیت دوباره به سوی سند و ملتان به پیشروی پرداخت. اما این بار هوای گرم و سوزان و تفتیده هند به مزاجش نا سازگار آمده، در سال 929 هـ جان به جان آفرین تسلیم کرد. شاه بیگ دو پسر داشت یکی به نام حسن بیگ یا میرزا شاه حسن ارغون که بعد از پدر بر مسند امارت تکیه زد و دیگری شاه محمد خان ملقب به غزنین خان که حکومت ولایت غزنی را در اختیار داشت.

شاه بیگ از جهت تدین، شجاعت، تدبیر و خردمندی و دانش پروری از سوی مورخین و معاصرانش مورد تمجید و ستایش قرار گرفته است. چنانچه در حدیقه الاقالیم می نویسد:

"شاه بیگ ارغون فاضلی شجاع و متهور بود و در روز رزم پیش از همه به میدان می شتافت. او بعد از پدر به قندهار استقلال یافت و لشکر به سند کشید و تهته و آن ولایت را از جام فیروز پادشاه سند گرفت."

او در عدل و داد بی همتا بود با علما و دانشمندان صحبت داشت و احترام همه را رعایت می کرد. از فضایل علمی بهره تمام داشت. در تفسیر قرآن کریم و فقه و حدیث صاحب نظر بوده کتب چندی به رشته تحریر در آورد و بر بعضی از کتب علمی از جمله بر "عقاید" عزیز

الدین نسفی از علمای بزرگ شیعی شرحی نوشت.¹ و همینطور شرحی بر کافیة و حاشیه ای بر "مطلع منطق" نگاشته است.

شاه بیگ در کارهای مهم و بزرگ همواره با سرداران و صاحب منصبان خویش به مشوره می پرداخت و تصمیم آخر به عهده خود او بود. و درپرتو فکر و اندیشه و به کارگیری ابتکارات شخصی بر بسیاری از مشکلات فایق آمد. او حتی به زنان نیز حق میداد که در مسایل سیاسی و اجتماعی نظر دهند.

منابع:

احسن التواریخ، روملو، با تصحیح دکتر نوایی، ص 145 - 152. بدیع الوقایع، واصفی.

حبیب السیر، ج 4، ص 115

تحفه الکرام، علیشیر قانع شوی، حدیقه الاقالیم، چاپ هند، ص 304.

شاه حسن ارغون، وی آخرین شاه از سلسله امراء ارغونیه هزارستان است. این خانواده از سال 884 تا 964 هـ ق به مدت هشتاد سال در افغانستان و سند حکومت کردند. بنیانگذار آن امیر ذوالنون ارغون است که در ابتدا از طرف میرزا سلطان حسین بایقراي تیموری به حکومت هزارستان تعیین شد، بعد به تدریج به استقلال رسید و بر دامنه فتوحات خویش افزود. پایتخت تابستانی اش در زمین داور و پایتخت زمستانی اش قندهار بود. قلمرو این سلسله در اوج اقتدارش از کابل تا فراه و از بامیان تا قندهار، بلکه تا سند و ملتان وسعت داشت. هزارستان در زمان شاه بیگ ارغون از دست این خانواده خارج شد. اما حسن بیگ

¹ - عزیزالدین نسفی متوفی 700 هـ ق. از علمای بزرگ شیعی دارای تالیفاتی در عقاید، از جمله کتابی داشته به نام "مبدء و ميعاد". محمد علی اخوان می نویسد: "عزیزالدین نسفی شیعه دوازده امامی، بلکه یکی از پایه گذاران جنبش و انقلابات تشیع بوده است." مجله کیهان فرهنگی، شماره 125 - اسفند، 1374 ش.

فرزند او دامنه فتوحات پدر را در سند و ملتان ادامه داد، وی در سال 964 در سن 66 سالگی در سند از دنیا رفت. جسدش را به مکه مکرمه انتقال دادند. چون از وی فرزندی به جای نماند، حکومت سند به خانواده دیگری به نام "ترخانیان" که از هزارستان به سند رفته بودند، انتقال یافت. شاه حسن ارغون از پادشاهان علم دوست و هنر پرور و شجاع بود. و به زبان فارسی شعر می گفت. و از علم و دانش بهره کمال داشت..

منابع:

- ترخانیان، نوشته سید محمد تتوی، چاپ سند 1971 م.
- تاریخ سند معصومی، سید معصوم بهکری، بیء 1928 م.
- تحفه الکرآم، امیر علیشیر قانع تتوی، سند، 1971 م.
- تاریخ فرشته ج 2، چاپ هند 1318 هـ ق
- حبیب السیر ج 4، فصل مربوط به ارغونیان،
- حدیقه الاقائم ص 304، چاپ هند.

شاهی سرورخان، از خوانین نیک نام ولسوال ورس در سال 1290 هـ ش در قریه "شاهی" از توابع ورس بدنیا آمد. پدرش محمد حسین خان نیز از خوانین بزرگ زمان خویش بود.

سرور خان شاهی در دوره های دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی از طرف مردم ورس به وکالت در ولسی جرگه انتخاب گردید.

و یک دوره نیز به عنوان "سناتور انتصابی" برگزیده شد. موصوف یکی از مردان جواد، سخی طبع و مهمان نواز بود. مهمان خانه ای داشت که بیشتر اوقات مسافران و رهگذران از نقاط مختلف کشور که گذر شان به ساحه ورس می افتاد غالباً مسیر حرکت خویش را به سوی قریه "شاهی" تغییر داده چند شبی را در آنجا به استراحت می پرداختند و از خوان گسترده وی بهرمنند می شدند. و در موقع صرف غذا مهمانان دور و نزدیک با مسافران و رهگذرانی که از اقاصا نقاط کشور گذارش

بدانجا افتاده بود همه بر سر یک سفره می نشستند. بسیار می شد که مسافران خسته بعد از مدتها سفر طولانی یک هفته و یا بیشتر به همان خانه او می ماندند. خادمان او هرگز حق نداشتند با چهره عبوس و گرفته با کسی برخورد کنند. می توان او را در ردیف اسخیا و جوانمردان بزرگ کشور به شمار می آورد. همه وقت 30 تا 70 و 100 نفر مسافر و رهگذر. در همان خانه او حضور داشتند.

موصوف در جوزای 1367 در سن 77 سالگی داعی حق را لبیگ گفت و نام نیکی از خویش به یادگار گذاشت.

شریف خان پیلوت، از رجال سیاسی نظامی افغانستان از خانواده کهن و نامدار "سردار شیرعلی جاغوری" و از چهره های نیکنام، غیور، جوانمرد، ومیهن پرست. و از شجاعت، درایت، اخلاق حمیده و سجایای پسندیده او تا کنون به نیکی یاد می شود. بخصوص نسبت به زيردستان و انسانهای مظلوم و تهیدست مهربان و خلیق بود. در حل مشکلات اجتماعی با گذشت و فداکاری سهم می گرفت.

شریف خان یکی از ماهرترین و با سابقه ترین طیاره وانان کشور بوده، سالها در نیروی هوایی صادقانه خدمت کرده و خود در این باره می نویسد: "بعد از اتمام تحصیلات قریب 30 سال در مسلک پایلوتی (خلبانی) به این آب و خاک خدمت کردم و از جمله طیاره وانان درجه اول افغانستان بودم، ساعت پرواز هیچ کدام از طیاره وانان کشور به ساعت پرواز من همسری و برابری نمی تواند."

این مرد نیک اندیش، عدالتخواه به جرم آزادی خواهی، وطن پرستی و دفاع از حقوق مردم به زندان افتاد. او می نویسد: تنها جرم من این است که در "حزب وطن" عضویت دارم.

حزب وطن یکی از احزاب سیاسی کشور بود که مرحوم غلام محمد غبار مورخ و نویسنده نامی و یاران او آن

را تاسیس کردند و در اواخر سال 1331 ش شخص غبار به همراه 13 تن دیگر از موء سسین آن به جرم فعالیت های سیاسی به زندان افتادند. که شهید براتعلی تاج و فرقه مشر میر فتح خان ژنرال معروف نیز در این جمع بودند. میر فتح خان قبلا نیز دوازده سال تمام در زندان بسر برده بود و این بار 13 سال زندانی شد و آخرین فرد از این جمع بود که آزاد گردید.

شریف خان هنگام گرفتار شدن اعضاء حزب وطن به دلیل آنکه در نیروی هوایی خدمت می کرد موقتا از خطر نجات یافت اما رژیم به دنبال بهانه بود، یک سال بعد به اتهام شرکت در حادثه جنگ "جوری" دستگیر و زندانی شد.

جنگ مذکور عبارت از حادثه ای بود که گروهی از دزدان و رهنان کوچی از قبیله ای بنام "جوری" (جوهری) به تحریک و توطئه پنهانی دولت پاکستان در 16 رمضان 332 ش عصر هنگام بغتته به بازار "اودقول" جاغوری حمله ور شده، به غارت بازار و مغازه ها پرداختند و مردم بی گناه و روزه دار زیر آتش تیر باران گرفته، سه نفر از بازاریان مقتول و عده ای مجروح شدند. مردم که چنین دیدند بناچار به دفاع برخاستند و خبر به روستاهای مجاور منتشر شد، عده زیادی به کمک رسیدند. جنگ ادامه یافت و به شکست راهزنان انجامید. ده دوازده نفر شان به قتل رسیدند. رژیم وقت به جای آنکه رهنان را تنبیه کند به کمک آنان شتافت و یک هنگ کامل نیروی نظامی با تجهیزات جنگی توپ و تانگ به منطقه ارسال کرد و جریمه سنگینی از مردم اخذ گردید.

در حمله رهنان "جوری" بعد ها معلوم شد که مامورین اطلاعات پاکستان دخالت داشته و محرک کوچی ها بوده است. و چون در آن زمان رابطه دو کشور به شدت تیره و متشنج بود لذا پاکستان می خواست از این طریق آتش جنگ داخلی را در افغانستان روشن سازد.

ثمر زندان

شريف خان پيلوت در زندان آرام نشست و علي رغم محدوديت شديد و عدم دسترسي به كتاب و مطالعه ، به تحرير و تاءليف كتابي مشغول شد به نام "ثمر زندان" اين كتاب به چاپ نرسيده و با وضع سانسور و اختناق موجود قطعا هم زمينه چاپ آن در افغانستان ممكن نبود. خوشبختانه يك نسخه فتوكاپي آن از روي نسخه اصلي نزد نويسنده اين سطور موجود است. كه معرفي آن براي دانش پژوهان خالي از دلچسپي نخواهد بود. اثر ياد شده داراي 118 صفحه قلمي بوده از تاريخ مشرق زمين و افغانستان در زمان مغولان سخن مي گويد. درد و بخش نثر و نظم. بخش اخير آن دو سوم حجم كتاب را احتوا مي كند. و چنين آغاز مي شود.

به نام خدائي كه جان آفريد زمين و زمان و جهان
آفريد

خداوند دانندهء هرچه هست خداوند داناي بالا و
پست

سراينده با آنكه از محيط ادب و نويسندگي بدور بوده و در اين كار تجربه و ممارست چنداني نداشته ولي از ذوق و قريحه ذاتي خوبي برخوردار بوده است. و سروده هاي او هرچند از پختگي لازم برخوردار نيست اما روان و دلنشين است و از مغلط گويي و پاره اي از نارسايي ها بركنار مانده است.

موءلف در بخشي از مقدمه كتاب مي گويد: " نويسنده بدون كدام جرم و گناه حسب الامر سردار محمد داود خان صدراعظم كه شفاهي بالاي سيد عباس حاكم اعلاي غزني امر فرموده بودند: مرا به اتهام قتل چندين تن از افغانان كوچي متهم ساخته بدون اينكه در محكمه عدليه محاكمه اي نمايند توسط يك مجلس فوق العاده سه نفري كه عبارت از شخص حاكم اعلي، قومندان امنيه، و قاضي مرافعه بودند به مدت پنج سال حبس و تبعيد از وطن اصلي ام جاغوري محكوم نمودند. تقصير اصلي من اين است كه عضو حزب وطن بودم، و اين اتهام را به

ناحق به من بستند. و چون در زندان بدون شغل و پیشه بسر بردن دشوار است لذا بر خلاف مسلک و حرفه ام که هوا نوردی است به نویسندگی شروع کردم تا دوره زندان کوتاه تر شود. من نه شاعرم و نه ادیب و نه چنین ادعایی دارم، پس از خوانندگان گرامی تمنا دارم از اغلاط و نواقصی که در این اثر ملاحظه نمایند چشم بپوشند و عفو بفرمایند. زیرا اگر در زمان هوانوردی ام شکارتهایی را که در اکروباتسی هوایی با هواپیما انجام میدادم دیده باشند در آنچه نوشته ام خورده گیری نخواهند کردند چون میدانند که مسلک من چیز دیگری بوده نه شاعری و نویسندگی.

سرانجام شمع وجود این مرد آزاده و میهن پرست بعد از عمری خدمت صادقانه در سال 1354 ش در کابل به خاموشی گرایید. و جمعیت عظیمی از همه طبقات اعم از شیعه و سنی و ارتشیان بخصوص نظامیان نیروی هوایی افغانستان در تشییع جنازه اش شرکت کردند و با احترام فراوان در قبرستان "کارته سخی" کابل به خاک سپرده شد.

شیر محمد خان نظام الدوله ، بعد از بنیاد خان به ریاست و بیگلربیگی هزاره های بادغیس و هرات برگزیده شد. مرد شجاع ، پرتلاش و ما جراجو بود. هنگام حمله سپاهیان ایران به هرات در سال 1253 و 1254 ه ق او با چهار هزار نیروی خویش به مدد هراتیان شتافت و در یک نبرد 600 راس اسپ از سپاه قاجار به غنیمت گرفت. این امر آصف الدوله سردار ایرانی را به خشم آورد و برای سرکوب هزاره ها با 12 هزار نیرو و توپ های آتشبار تا بادغیس وبالا مرغاب پیشروی کرد اما نقطه به نقطه مورد حمله شیرمحمد خان هزاره قرار گرفت . و گاهی کار چنان بر او مشکل می شد که سپاهیاناش از جنازه کشته شدگان

خویش به عنوان سنگر استفاده کرده به مقاومت می پرداختند.

یک بار شخصی از هزاره ها به نام "حاجی بیگ" به تعلیم شیرمحمد خان هزاره خود را نزد آصف الدوله رساند و به بدگویی از رئیس هزاره ها پرداخت. آصف الدوله فرار و اظهار دشمنی او را با رئیس خویش حقیقت پنداشت و در سفر بالا مرغاب به عنوان راه بلد انتخاب کرد. او که مترصد چنین فرصتی بود سپاهیان قاجار را از میان دره تنگی که دارای جبال شاخه بود، راهنمایی کرد. در حالیکه شیرمحمد خان هزاره و سایر جنگاوران اویماقیه در آن دره کمین نهاده ناگهان بالای سپاه آصف الدوله آتش گشودند، تعداد کثیری از سپاهیان ایران را به قتل رساندند. وحاجی بیگ در گرما گرم نبرد از صحنه بیرون جست و جان سالم بدر برد.

بار دیگر شخصی به نام مجنون که ادعای تشیع داشت و می گفت از نزد شیرمحمد خان هزاره فرار کرده و اگر فرار نکرده بود کشته می شد. شمشیری در دست داشت و آن را تکان می داد و می گفت این شمشیر مولایش شیرمحمد خان هزاره است که در حین فرار آن را گرفته با خود آورده است. آصف الدوله این بار نیز فریب خورد و گفته های او را صداقت پنداشت از وی به عنوان راه بلد استفاده کرد و در دره های پر پیچ و خم بادغیس گرفتار آمد و ضربات سختی از نیروهای شیرمحمد خان هزاره متحمل گردید و با حالت ابتر و پریشان به هرات مراجعه کرد. و یاد گرفت که پنجه به پنجه شیر نیندازد.

منبع:

سراج التواریخ، ج، 1، صفحات 130 تا 148.
ناسخ التواریخ قاجاریه، ج، 2، صفحات 130، 146 و 148.
پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج، 2، صفحات 240 تا 253،
و نیز صفحات 201، 234 و 237.
کمیسون سرحدی افغان و انگلیس.

صبحي ارزگاني ، مولانا صبحي از شعرا و فضلاي زمان ارغونيه است.

امير ذوالنون ارغون حكومت گزيو(گزاب) را به مير فاضل كو كلتاش سپرده بود و او در اخذ ماليات از مردم اجحاف مي كرد. مردم گزيو به مولانا صبحي كه از شعراي صاحب نام بود التجاء بردند. مولانا به نزد امير رفت و شكايه مردم را به او باز گفت. امير ذوالنون چون به مير فاضل اعتماد كامل داشت. سخنان صبحي را باور نكرد. وي مجبور شد چنين قسم ياد كند.

"به آن خدائي كه هفده هزار نهد و نودونه عالم در قبضه اقتدار او است آنچه مي گويم راست است." امير ذوالنون فرمود: مردك هژده هزار عالم. يك عالم ديگر را چه كردي؟

صبحي جواب داد: بله هژده هزار عالم بود، اما يك عالم آن كه ملك گزيو باشد حال خراب گشته و از ميان رفته است!، امير ذوالنون از اين لطيفه بسي خندان و شادمان گرديد و حكومت گزيو را به مولانا صبحي تفويض كرد.

غرجستاني، محمد عيسي ، از نويسندگان و مورخين معاصر در حصه اول بهسود در يك خانواده تهيه دست و كم بضاعت به دنيا آمد، تعليمات مقدماتي را در زادگاهش فراگرفت، سپس همراه پدر و خانواده به كابل منتقل شد و اين يك شانس بود براي او كه با تمام مشكلات زندگي توانست در كابل به تحصيل ادامه دهد. زندگي غرجستاني با مشكلات و نا ملايمات توأم بوده است. اما او كه فرزند سختي ها، رنج و تهيه دستي بود با همه مشكلات خو گرفت و انسان سخت كوش و پرتلاش بارآمد. از فرصت بدست آمده استفاده کرده به مطالعه كتب مي پرداخت و بردانش و معلومات خويش مي افزود. غرجستاني در زمان رژيم ماركيسستي تره كي در كابل مورد تعقيب قرار گرفت و مدت ها از خانه به

خانه دیگر نقل مکان می کرد. سر انجم ماندن در کابل برایش دشوار شد، در نهایت خفاء خود را به مجاهدین بهسود رساند و جهاد مسلحانه برضد دولت را شروع کرد. بعداً به شهر کویت پاکستان منتقل شد در آنجا با چند تن دیگر از سیاستمداران افغانی "اتحادیه مجاهدین افغانستان" را بوجود آورد که هدف آن کمک به جهاد و انقلاب افغانستان بود.

غرجستانی که یک انسان فرهنگی بود نتوانست به همکاری خویش با آن اتحادیه که یک حزب سیاسی بود ادامه دهد لذا انجمن فرهنگی یی بنام "شورای فرهنگی مجاهدین افغانستان" را بنیاد نهاد که در واقع تمام کارهای آن بدوش خود وی بود. او پرتلاش تر از همیشه فعالیت می کرد، می نوشت، حروف چینی میکرد، هم کارهای چاپ و تصحیح آنچه را که نوشته بود انجام میداد.

غرجستانی هر چند بیشتر هم خویش را در راهی احیاء تاریخ و فرهنگ مردم هزاره مصرف کرد اما از نظر سیاسی خواهان اتحاد و همبستگی ملی در میان همه اقوام افغانستان بخصوص همبستگی بیشتر میان اقوام محروم و مستضعفی بود که در گذشته در حق آنها ستم شده بود. و تلاش داشت که این بار یک حکومت ملی که حقوق همه اقوام و طوایف افغانستان را رعایت کند، به روی کار آید.

غرجستانی به منظور معرفی چهره ها و شخصیت های ملی و تاریخی افغانستان درین آواخر با موسسه "دائره المعارف تشیع" همکاری همه جانبه ای را آغاز کرده بود که متأسفانه اجل مهلتش نداد و در زمستان 1371 هـ ش در کابل توسط یک باند آدم ربائی وابسته به یکی از احزاب سیاسی آنجا دستگیر و ربوده شد و در عالم اسارت به شهادت رسید.

قاضي عسکر ، از روحانیان بلند پایه و نامدار هزاره و از مردان شجاع، مدبر و خردمند زمان خویش

بود. و منصب قضاوت و ریاست مردم "دایه" را به عهده داشت و در هنگام حمله سپاه امیر عبدالرحمن به ارزگان به حکم شریعت اسلامی که دفاع را واجب میدانند، مردانه به دفاع و مقاومت پرداخت و مردم را نیز به دفاع و حراست از حریم ناموس و وطن و عقیده فرا خواند. و در طی جنگهای متعدد ضربات سختی به نیروهای مهاجم وارد کرد اما سر انجام زخمی شد و به اسارت در آمد. فرمانده سپاه دشمن می خواست او را زنده به کابل بفرستد تا امیر وقت آنطور که دلش می خواهد جزا دهد. دو نفر مامور خشن و بیرحم همراه او نمود. اما قاضی موصوف در بین راه کابل در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. شاید خواست خداوند بود که از زجر و توهین و تحقیر نجات یابد. بعضی این قاضی وارسته را مجتهد میدانند. زیرا در مذهب تشیع برای کسی که به مقام اجتهاد نرسیده قبول این منصب جایز نیست. مگر اینکه از سوی مجتهدی بدان مقام گمارده شده باشد.

منبع :
سراج التواریخ

کاتب هزاره ، علامه ملا فیض محمد، مجتهد و فقیه متبحر، آشنا به فقه مذاهب خمسہ اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و جعفری) دانشمند ژرفنگر و محقق پرتلاش ، مورخ پرکار و دقیق النظر که مجموع آثار قلمی او (اعم از مطبوع و غیر مطبوع) به تنهایی یک کتابخانه کوچک را تشکیل میدهد. که متأسفانه بخشی از آثار او در چند مرحله (در زمان شاه امان الله خان و بعداً در سال اغتشاش 1308 ش، و در آخر در عهد تسلط محمد نادر شاه و برادران او به یغما رفته و بعضاً نابود شده اند.)

معرفی کامل این شخصیت علمی و بررسی آثار فکری و قلمی او نیاز به تالیف کتاب جداگانه ای دارد. خوشبختانه در سال 1367 ش در زمان جمهوریت داکتر نجیب

الله خان و صدارت سلطانه علي كشمند سيمينار بزرگي در تجليل از مقام شامخ علمي فيض محمد كاتب در كابل تشكيل شد و دهها دانشمند و نويسنده داخلي و خارجي در آن شركت داشتند و بعضا مقالات مبسوطي در ابعاد مختلف زندگي و كارهاي علمي و هنري او ارائه دادند كه مجموع آن مقالات به همت مرحوم داکتر جلال الدين صديقي تحت نام "مجموعه گزارشها ، پیامها و مقالات پژوهشي سيمينار بين المللي به مناسبت يكصد و سي و مين سالزاد فيض محمد كاتب هزاره" جمع آوري گرديده به صورت كتاب در 386 صفحه به چاپ رسیده است. اين كتاب در نوع خود بسيار گرانبها است. و مقالات ارزنده اي به زبانهاي :فارسي، پشتو، انگليسي ، روسي، تركي، بلوچي، و حتي پشه اي در مورد شخصيت كاتب در آن ارائه شده است. اما با اين وجود باز تمام ابعاد زندگي اين اعجوبه علمي معرفي نگردیده است. زيرا دانشمندان شركت كننده در آن سيمينار از بسياري از آثار علمي كاتب كه در ايران و بعضي ديگر از كشور ها انتقال يافته آگاهي چنداني نداشته اند. و اين جانب كتاب جداگانه اي در باره زندگي و آثار دستياب شده كاتب نوشته ام كه اگر اجل مهلت دهد آن را روزي به چاپ خواهم رساند. و معلوم خواهد شد كه ملافيض محمد كاتب علاوه بر چيره گي و تسلط تامي كه بر تاريخ داشته است، يك فقيه و مجتهد و فيلسوف و اصولي و جغرافي دان نيز بوده است. و چون در معرفي شخصيتهاي تاريخي در اين كتاب بناي من بر اختصار است، از نوشته هاي خويش در باره او صرف نظر کرده، توجه خوانندگان را به نوشته حسين برزگر يكي از نويسندگان نيك سيرت ايراني كه در باره ملا فيض محمد تحقيق جامعي انجام داده است جلب مي نمايم. اينكه اين شما و اين هم نوشته جناب آقاي برزگر.

فيض محمد كاتب هزاره پسر سعيد محمد پسر خداداد، 1279ق- كابل 16 رمضان 1349ق/1309ش، نويسنده افغانستاني. پدرش سعيد محمد در ابتدا در جوار

خویشان خود از طایفهء خواجه محمد هزاره در روستای زردسنگ از توابع غزنین به سر می برد و فیض محمد نیز در همین روستا به دنیا آمد. اما پس از چندی، در پی درگیری جنگ فرقه ای (میان شیعه و سنی) در 1297 ق که به ویرانی سکونتگاه های هزاره ها (شیعه) و کوچ آن ها به جاهای دیگر انجامید، بازماندگان طایفهء محمد خواجه و دیگر اقوام هزاره به ناهور (ناوور) غزنین کوچیدند. سعید محمد که در ناهور وکالت و ریاست طایفهء محمدخواجه را برعهده داشت، در 1311 ق با چند تن دیگر از بزرگان هزاره به جرم کاوش درباره ماءموریت ماء موران انگلیسی که برای تعیین حدود مرزی میان افغانستان و هند بریتانیا گسیل شده بودند، به دست کارگزاران عبدالرحمن خان، فرمان روی خودکامهء افغانستان (1319ق)، دستگیر و در غزنین زندانی شد. ولی سعید محمد توانست با رشوه دادن به ماءموران دولتی جان خود را برهاند و از بند رهایی یابد. فیض محمد تحصیلات مقدماتی خود را در زادگاهش به انجام رسانید (1285-1297ق) و سپس برای ادامهء تحصیل به قندهار (1297-1303ق)، لاهور (1304-1305ق) و کابل (1305-1310) و حتی، به روایتی به نجف رفت و دانش های گوناگون متداول روزگار، مانند حکمت، کلام، تاریخ، فقه، اصول، ادبیات عرب، منطق، لغت، هیئت، نجوم، حساب و جبر را آموخت و گذشته از زبان های فارسی و عربی و پشتو، اردو و انگلیسی را هم به اندازهء نیاز آموخت. از استادان او (گویا در کابل) ملا محمد سرور اسحاق زایی بود که کاتب تحریر اقلیدس و خلاصه الحساب و شرح چغمینی را نزد وی فرا گرفت. در خوش نویسی نیز بسیار استادی داشت و نسخه هایی از قرآن مجید و کتاب های دیگر را به خط زیبای خویش نوشت که شماری از آن ها تاکنون به جا مانده است. استادیش در نویسندگی و خوش نویسی موجب شد تا در دورهء امیر عبدالرحمن خان و سپس پسرش امیر حبیب

الله خان (1319-1337 ق) به سمت منشي حضور گماشته شود و کار نوشتن نامه ها و فرمان هاي دولتي را به دست او بسپارند و از همين روي به کاتب آوزاه يافت. امير حبيب الله خان با آگاهي از مراتب علم و دانش کاتب، به ويژه در زمينهء تاريخ نگاري، بدو فرمود (يا اجازه داد) تا کتابي در تاريخ افغانستان از روزگار به قدرت رسيدن احمدشاه دراني (1160ق) تا زمان خود امير (حبيب الله)، با نظارت و مميزي خود امير، بنگارد و براي اين کار، همهء بايگاني دولتي، اسناد و مدارک دست اول، نامه ها و فرمان ها، گزارش هاي روزانه از جبهه هاي جنگ و ساير گزارش هاي موجود در ارگ دولتي را در اختيار فيض محمد کاتب گزارد که حاصل کارش کتاب هاي بسيار ارزشمندي همچون سراج التواريخ است. کاتب، به رغم پيوندش با دربار شاهي، اندیشه هاي آزادي خواهانه داشت و از جنبش هاي پيشرو افغانستان، مانند جنبش مشروطيت پشتيباني مي کرد و از اين روي، وي نيز در سرکوبي جنبش مشروطيت اول افغانستان به دست امير حبيب الله خان در 1327 ق به زندان افتاد، "اما به سبب اين که امير از زمان شاهزادگي او را مي شناخت و در نگارش سراج التواريخ خدمت مي کرد، بعد از مدت کمي رها شد." (جنبش مشروطيت در افغانستان، 72) در زمان امان الله خان (1337-1348 ق / 1297-1307 ش) از دارالانشا به دار التاليف انتقال يافت و "چندي در دارالتاليف (وزارت) معارف خدمات شاياني نمود و بالاخره به مدرسهء حبيبيه جهت تعليم و تربيت اولاد وطن موظف گرديد تا زماني که حکومت امني سقوط نمود." سيد مهدي فرخ، سفير ايران در کابل در 1306 ش کاتب را از نزديک مي شناخت، درباره اش مي نويسد که وي "در سلطنت امان الله خان و وزارت محمد نادر خان به مدعي العمومي تعيين گرديد. به واسطهء مخالفت وزرا که (کاتب شيعه) است، مانع از تصدي مشاراليه

شدند و او بعد به وکالت هزاره منتخب گردید. عبدالعزیز خان وزیر داخله و جمعی دیگر به شاه مراجعه کردند که اگر این شخص به شورا برود، کسی حاضر نمی‌شود. فعلاً (یعنی ح 1306 ش) به معلمی (در مدرسه حبیبیه) مشغول است. وجودش در بین جماعت قزلباش مورد استفاده و در بین هزاره ها و بربري ها نفوذ کامل دارد. بنابراین، کاتب در دوره امان الله خان به تدریس در مدرسه حبیبیه و تالیف کتاب های درسی اشتغال داشت. وی هم چنین در این دوره، گویا عضو هیأت علمی، با عضویت کسانی مانند عبدالواسع قندهاری و بدری بیگ، بوده که کار آن هیأت تهیه و تالیف و تدوین قوانین مملکت بوده است. به روایتی، وی در لویه جرگه پغمان (گویا لویه جرگه دوم) در زمان امان الله خان حضور داشت و خواستار به رسمیت شناختن مذهب تشیع درکنار مذهب تسنن شد که به مخالفت برخی روحانیان متعصب سنی و ضرب و شتم او انجامید تا این که با دخالت امان الله خان نجات یافت. حبیب الله کلکانی، معروف به بچه سقو که در حکومت چند ماهه خود (1307-1308) با مقاومت مردم هزاره که هوادار امان الله خان بودند رو به روبرو بود، در 1308 ش کاتب را همراه شماری از رجال شیعی افغانستان، برای ترغیب مردم هزاره جات "اگرچه به ظاهر از طرف این ها (یعنی حبیب الله بچه سقو) بود، ولی در مجالس خصوصی هزاره جات برخلاف حکومت بچه سقو تبلیغ می نمود." (سکینه الفضلاء، 114) به هر حال، پس از بازگشت گروه اعزامی، جاسوسان بچه سقو کاتب را متهم می کردند که مردم هزاره را به پایداری و عدم سازش برانگیخته است و به دنبال آن "بچه سقو به ملا (فیض محمد کاتب) مشتبه گردید و او را چوب بسیار زد، وی مریض شد، برای معالجه به ایران رفت و از ایران بازگشت (در نتیجه آسیب های وارده بر اثر ضرب و شتم از دنیا رفت." (افغانستان در مسیر

تاریخ، 830) و در بالا جوی منطقه چنداول کابل به خاک سپرده شد. کاتب از پرکارترین و برجسته ترین نویسندگان افغانستان در دوره اخیر به شمار می آید. دو اثر سترگ او تحفه الحبيب و سراج التواریخ به رغم آن که کاتب این دو اثر را تحت نظر و همیزي امیر حبیب الله نوشته است، مهم ترین و مفصل ترین منابع تاریخ افغانستان از دوره احمدشاه درانی (1160-1187 ق) تا روزگار موءلف، به ویژه دوره امیر عبدالرحمن خان، است و بسیاری از رویدادها و حقایق نا گفته را در بر دارد و از همین روست که کاتب را "بیهقی" روزگارش گفته اند. نیلاب رحیمی در سیر تاریخی کتابخانه ها در افغانستان می گوید: "یکی از کتابخانه های شخصی در افغانستان، کتابخانه ملافیض محمد بوده است. این مرد فاضل و دانشمند را که از فحول نویسندگان و مورخان عصر خویش شمرده می شود، بیهقی زمانش لقب داده اند. همان طور که بیهقی با قلم توانا، اندیشه بارور و باریک بینی روشنگرانه و خردمندانه چهره واقعی مسعود غزنوی را در تاریخش ترسیم نموده است، ملا فیض محمد نیز با نوشتن کتاب بزرگ و ارزشمند سراج التواریخ رعب انگیزترین و مستبد ترین فرمانده زمانش یعنی امیرعبدالرحن خان را نشان داده است و چهره واقعی او را در تمام وقایع و حوادث نمودار کرده است. کتاب این مورخ عزیز، روشن ترین برهان در باره فضیلت و دانش او است. گذشته از آن، مورخ مزبور از داشتن هنر خط سر بلند بوده است و اکثر آثارش را به قلم زیبای خویش نگاشته که نشانگر چیره دستی اش در زمینه خط نگاری است." کاتب که خود از میان مردم فرو دست جامعه افغانستان، آن هم هزاره ها، برخاسته بود، در کتاب های تاریخی خود، با توجه به مقتضیات زمانه، از هر فرصتی برای نشان دادن بیدادهایی که بر ستمدیدگان می رفته، بهره برده است. وی گذشته از تحفه الحبيب و سراج التواریخ آثار متعددی دیگری نیز در دیگر

زمینه ها نوشته و در بررسی و تصحیح و تاء لیف کتاب های درسی هم دست داشته است. به گفته برخی منابع، وی از نویسندگان سراج الاخبار هم بوده و با محمود طرزی همکاری داشته و مقالات متعددی از او در شماره های نخست مجله آینهء عرفان در 1303ش با عناوینی مانند "علم"، "زن و عفت" و "دین و سلطنت" و هم چنین در مجلهء حی علی الفلاح به چاپ رسیده است. مجموع نوشته های او را بیش از شش هزار صفحه بزرگ گفته اند. در 1358 ش، مجموعه ای از آثار و یادداشت های کاتب را حکومت کابل از ورثهء او ضبط یا خریداری کرد و به آرشیف ملی انتقال داد که شامل چهار اثر در 3267 صفحه و 76 قلم نقل فرمان های دولتی و اسناد و مکاتیب و یادداشت های دیگر در 647 صفحه است. از دیگر آثارش:

1. تاریخ حکمای متقدمین از هبوط حضرت آدم تا بوجود آمدن حضرت عیسی (ع) (کابل، 1302ش/1342ق) که از کتاب های درسی برای کلاس های مرتبهء "رشدی" آن زمان بوده و کاتب آن را در زمان اشتغال در دارالتألیف نوشته است.
2. فیضی از فیوضات، که اطلاعات و بررسی های دقیقی دربارهء رویدادهای افغانستان و جنایات خاندان حاکم را در بر داشته و کاتب آن را، برای دور نگه داشتن از چشم ماموران حکومتی، در 1306 ش به مهدی فرخ، سفیر کبیر ایران در افغانستان سپرده و وی فصلی از این اثر را در کتابش تاریخ سیاسی افغانستان/نگاهی به مشرق زمین (تهران 1314ش) نقل کرده است، ولی سرنوشت کل اصل کتاب تا کنون روشن نشده است. از فصل منقول در کتاب مهدی فرخ بر می آید که این اثر، در نگارش و جمله بندی، پختگی و روانی و متانتی بیش از سراج التواریخ داشته است.

3. تاریخ عصر امانیه در تاریخ دوره امان الله خان که نسخه ای از آن زمانی در دست بوده است. این اثر ممکن است یکی از مجلدات (جلد پنجم) سراج التواریخ بوده باشد.
4. نسب نامه طوایف افغانه و نفوس ایشان در معرفی و شرح قبایل افغانستان که کاتب نخست می خواست آن را پیوست سراج التواریخ سازد ، ولی سپس آن را به میرزا عبدالمحمدخان علی زاده اصفهانی ، ملقب به مودب السلطان، صاحب جریده چهره نما در مصر سپرده و مودب السلطان آن را در بخش اول جلد پنجم کتاب خود امان التواریخ/ تاریخ مفصل افغانستان که کاتب در پاکنویسی و استنساخ این اثر با وی همکاری داشته ، آورده است. وی در این اثر، در سنجش با سراج التواریخ ، با آزادی و تفصیل بیشتری به چگونگی اوضاع و احوال قبایل افغان و رابطه آنان با حکومت مرکزی پرداخته است.
5. تذکره الانقلاب در رویدادهای افغانستان در 1307 و 1308ش (برافتادن حکومت امان الله خان ، روی کار آمدن بچه سقا، قیام هزاره جات و مانند آن ها)، به شیوه روزنامه ای و گزارش روزانه تا چهارشنبه 22 ربیع الاول / 4 سنبله (شهریور) 1308ش، که از کتاب های بی بوده که دولت افغانستان در 1358ش از وراث او خریده و به آرشیف ملی انتقال داده است.
6. امان الانشاء در نامه نگاری.
7. فقرات شرعیه در مسائل فقهی که نگارش آن در 1300ش ، با نظارت ملا عبدالواسع قندهاری ، به انجام رسیده و از کتاب های درسی بوده است.

8. اتحاد نظر مجتهدین که در آن در بارهء مسائل مختلف اسلامی و فقهی از دیدگاه فقهای فریقین و موارد اتحاد نظر آنان سخن رفته است.
 9. شرح اصول دین در شرح اصول دین مولانا محمد علی رشتی.
 10. سبب و سر مبتلا شدن نفوس ناطقهء انسانیه.
 11. زمامداری و سیاست کشورداری در شرح اوصاف فرمان رواء، راه های صحیح کشور داری و ذکر انواع مدینهء فاضله و جاهله به سبک و روش کتاب جمهوری افلاطون و آراء اهل مدینهء الفاضله فارابی. کاتب، این اثر را در اواخر عمرش در دورهء بچه سقا در 1308ش نوشته است.
 12. تاریخ عمومی افغانستان که گویا از کتاب های درسی بوده است.
 13. تحفه الاخوان.
 14. استقلال افغانستان.
 15. رسالهء وجه تسمیه افغانستان.
 16. فیض الامان در جغرافیای افغانستان و ذکر اقوام ساکن آن.
 17. سیاسیه الامان.
- در پایان باید افزود که یادنامهء کاتب (مجموعه مقالات در بارهء کاتب) گرد آوری حسین نایل، در 1365ش در کابل به چاپ رسیده است. اثر دیگری در این زمینه، مجموعهء گزارش ها، پیام ها و مقالات پژوهشی "سمینار بین المللی به مناسبت یکصدوسی و مین سالزاد فیض محمد هزاره معروف به کاتب" است که به کوشش دکتر جلال الدین صدیقی گرد آوری و تدوین شده و شامل مقالاتی ارزنده به زبان های فارسی، پشتو، انگلیسی، روسی، ترکی و بلوچی دربارهء شخصیت و

آثار کاتب است. این مجموعه در 1367 ش ، در کابل به چاپ رسیده است.¹

تاریخ رحلت ملا فیض محمد کاتب

در ثبت تاریخ وفات کاتب، بعضی از نویسندگان از جمله مرحوم حسین نایل محقق و نویسنده پرتلاش، دچار اشتباه شده اند و این اشتباه در برخی از تقویم هایی که در سال های اخیر از طرف احزاب افغانی در ایران به چاپ رسیده ، نیز سرایت کرده است. و اینجانب بر اساس تحقیقی که انجام داده ام این نتیجه بدست آمد: "کاتب در برج سنبله 308 به دستور بچه سقا در کابل تا سرحد مرگ مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در اثر آن ضربات موحش به شدت مریض شد و روز 4 شنبه 16 رمضان سال 1349 هجری قمری مطابق با 15 دلو سال 1309 هجری شمسی و برابر با 4 فوریه 1931 میلادی دار فانی را وداع گفت. و در بالا جوی چنداول کابل به خاک سپرده شد.

کرنیل شیر محمد خان هزاره ، مجاهد دلیر و آزاده ، مدافع استقلال کشور، شیر میدان نبرد و مبارزه، در جنگ دوم افغان و انگلیس ، در نبرد "میوند" و اطراف قندهار در سال 1298 هـ (1881م) ضربات سنگین و مهلکی به نیروهای انگلیسی وارد و جان بسیاری از مجاهدین وطن را از خطر نجات داد. در یکی از روزها هشت هزار نیروی تازه وارد انگلیسی که از کابل به قندهار رسیده بودند از بیرون شهر و چند گروه دیگر از درون شهر به طور ناگهانی بالای سنگرهای مجاهدین حمله ور شدند. این حمله چنان شدید و غافلگیرانه بود که تمام مجاهدین به شمول سردار ایوب خان مجبور به فرار و ترک مقاومت شدند. دشمن فشار آورد و می خواست سپاه فراری مجاهدین را که سخت ضربه پذیر شده بودند درو

¹ - حسین، برزگر، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان. ذیل نام کاتب هزاره.

کند و بیابان قندهار را به خون آغشته سازد. در این هنگام کرنیل شیرمحمد خان هزاره با گروهی از افراد خویش چند ساعت به نبرد پرداخته جلو پیشروی دشمن را مسدود کردند. ملافیض محمد کاتب در این باره می نویسد: "تانسف روز آلات کار و زار گرم بود. بسیار تن از مسلمانان شربت شهادت نوشیدند. آخر الامر سپاه سردار ایوب خان راه هزیمت بر گرفته، فقط کرنیل شیر محمد خان هزاره با یکصد تن پیاده خویش مردانه مقاومت کردند و تا یک ساعت هشت فوج پیاده انگلیس را به زور بازوی مردانگی از تاختن باز داشت. و هزیمتیان اسلام را از ورطهء هلاکت و دمار نجات داد. و دو راس اسب سواری او به ضرب گلوله دشمن سقط گردید. و اکثر از صد تن پیاده که با او بودند به درجه رفیعه شهادت نایل شدند¹. سید مهدی فرخ نوشته است: "قشون انگلیس در 24 رمضان از راه پیر پایمال به سپاهیان سردار ایوب خان حمله نمود. پس از چند ساعت جنگ، قوای ایوب خان شکست یافته روبه هزیمت نهاد. قشون انگلیسی آنها را تعاقب کردند. و به واسطه رشادت و فداکاری کلنل شیرمحمد خان هزاره که جلو قشون انگلیس را گرفته به محاربه پرداخت، فراریان جان سالم بدربردند."²

مبلغ، محمد اسماعیل. شهید راه حریت و فضیلت، فرزند حاجی مسافر، متولد (1319ش)³، از قول خویش بهسود، که تعلیمات ابتدایی را در زادگاهش آغاز کزد، و سپس راهی کابل شد و نزد علما آن شهر به تحصیل پرداخت، در اندک زمان علوم متداول در حوزه های روحانیت را فرا گرفت. و برخی از رشته های علمی را نزد علماء اهل سنت آموخت و در علوم اسلامی

¹ - ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج 2، چاپ اول، ص 376

² - سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ اول، ص 322

³ - دین تریاک نیست، ص 5

، مخصوصا در ادبیات عرب، منطق، فلسفه، کلام، جامعه شناسی، ادیان شناسی، تاریخ، جغرافیا، هنیت قدیم و جدید به مقام ارجمندی رسید.

استاد مبلغ ادبیات عرب (نحو، معانی و بیان)، منطق، اصول، فلسفه، اقتصاد اسلامی و نهج البلاغه را تدریس می کرد و مدتی هم استاد دانشگاه کابل بود. او علاوه بر احراز مقامی علمی، سخنوری بود توانا که طبقات مختلف، مخصوصا قشر تحصیل کرده و روشنفکر از بیان شیوا و مستدل و خطابه های آتشین او بهره ها می گرفتند.

شخصیتی چون او که مرجع آمل و آرزوی جوانان و افراد تحصیل کرده بود، نمی توانست در برابر مسایل سیاسی جهان و کشورش بی تفاوت بماند، لذا در دوره دوازده هم (1344-1348) پارلمان، از سوی مردم بعنوان نماینده انتخاب شد و به مجلس راه یافت. و از منافع مردم و کشور دفاع کرد، و هرگز به لواچی که به نفع خاندان شاهی و ضرر کشور بود، رای مثبت نداد، به همین جهت از نظر رژیم افتاد و در دوره بعدی نتوانست به مجلس راه یابد.

مبلغ در زمان وکالتش، برای تداوی سفری به هند رفت، و در دانشگاه علیگره به سخنرانی پرداخت که مورد استقبال پر شور دانشجویان این دانشگاه قرار گرفت و نیز مصاحبه هایی با برخی از نشریات آن کشور انجام و به عنوان یک شخصیت بلند پایه علمی و سیاسی تبارز نمود.

سخنرانیهای او در محافل که به مناسبت بزرگداشت جامی، بیرونی و ... برگزار گردیده، همهء دانشمندان داخلی و خارجی شرکت کننده در آن محافل را تحت تاثیر قرار می داد و به او به عنوان یک چهره نوظهور علمی و یک استعداد خارق العاده می نگریستند.

استاد در سال 1355 سفری به ایران نمود و از حوزه علمیه قم دیدن کرد. با مراجع تقلید، دانشمندان و نویسندگان بزرگ ایرانی و طلاب برجسته افغانی دیدار

هایی داشت و مصمم بود که با دوست مبارزش شهید واحدی به لبنان که کشور نسبتاً آزاد بود بروند و یک تشکیلات سیاسی، اسلامی، فکری و فرهنگی را بر ضد رژیم خود کامه وقت افغانستان به وجود آورند. او می گفت: "فرصت اندک است و مارکسیستهای کشور در تلاش، اگر روشنفکران مسلمان دیرتر مجنبنند، کشور به کام روسها سقوط خواهد کرد و سر انجام چنین شد که استاد پیشبینی کرده بود.

استاد مبلغ در همان سفر کوتاه و پنهانی که دو سه ماهی بیشتر طول نکشید، از سوی "ساواک" ایران شناسایی شد و همراه شهید واحدی¹ دستگیر شدند و شکنجه های بسیار سختی متحمل گردیدند، اما لب از لب نگشودند. پس از دوران زندان که قریب 40 روز طول کشید، استاد به افغانستان باز گردانده شد، چون ساواک می ترسید که اگر ایشان را بیشتر از آن در زندان نگهدارد، انعکاس بدی برای ایران خواهد داشت.

علامه مبلغ، بعد از آن دیگر فرصت سفر به لبنان را نیافت و نتوانست به خواسته های خویش جامه عمل بپوشاند. و در کابل بود تا کودتای هفت ثور بوقوع پیوست. و از آنجا که عمر گل کوتاه است، استاد به همراه برادرش در اواخر سال 1357 دستگیر و زندانی شدند و در 4 عقرب 1358 که لیست اسامی بیش از 12 هزار شهید از سوی رژیم بیرون داده شد، اسم استاد و برادرش نیز در این لیست دیده می شد.

شهادت مبلغ برای مردم ما ضایعه ای بس عظیم و غیر قابل جبران می باشد، زیرا که اگر او زنده بود، توان آن را داشت تا تاریخ و فرهنگ ملی ما را

¹ - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وقتی پرونده های ساواکیان مورد بررسی قرار گرفت، با کمال تعجب و تاسف معلوم شد که یک نفر روحانی افغانی، ان دو شخصیت مبارز را به ساواک معرفی کرده و مخفیگاه شان را نشان داده است. و با افشاء این راز این ضرب المثل را در اذهان تداعی کرد که "از ماست که برماست".

احیاء کند. او بسیار چیزها را میدانست که با مرگ نا به هنگامش تمام آن معلومات و اطلاعات نیز دفن گردید. او از دردها و عقب ماندگی های مردم رنج می برد. اما نمی توانست آزاد فریاد بکشد درد های جامعه را آنطور که دلش می خواست بیان کند، چقدر سخت و مشکل است که انسان در جامعه خویش همزبانی نیابد!

مبلغ کسی نبود که سربار جامعه باشد، به همین جهت در کنار آن همه مشغله های علمی، برای امرار معاش، به اشتراک دوست دیرینه اش حجت الاسلام یوسف امین، یک مغازه کتابفروشی باز کرد، به نام "کتابفروشی البیرونی" تا هم چرخ زندگی را بچرخاند و هم کمکی باشد به توسعه دانش و فرهنگ او هیچ کتابی را نمی فروخت مگر اینکه قبلا آن را مطالعه کرده بود. این کتابفروشی مثل بقیه کتابفروشی های کابل بعد از روی کار آمدن رژیم مارکسیستی، بسته شد.

شهید مبلغ از نظر معاصرانش

دکتر علی رضوی غزنوی می نویسد: "مبلغ در نظام طلبگی درس خواند و تحصیلات عالی حوزه علمیه را به پایان رسانده بود، اهل تحقیق بود، مقالاتش بر این گفته گواه است. سخنور ماهری بود که توان گفت همتا نداشت، مدرس دقیق و پرکار و توانا بود، اشارات بو علی و منظومه سبزواری را در مدرسه مربوط به خودش تدریس می کرد، یکی از کتابهای او "جامی و ابن عربی" است که نظیرش در زبان فارسی شناخته نیست، اعجوبه ای بود، خدایش غریق رحمت خود گرداند."¹ و همو گوید: "استاد مبلغ از نسل جوان نیز بنا بر سنت فضایی ایرانی و تا حدی هم به خاطر همنوایی به آنان طرفدار نوعی تداوم و پیوستگی فرهنگ و فلسفه بود، مگر با دیدی ژرفتر و با جانبداری کمتر. او که بیشتر

¹ - دکتر علی رضوی غزنوی، سیر تحول نثر در افغانستان، ص 123

از یک ربع قرن ابن سینا را مرکز مطالعات خود قرار داده بود بنابر سنت و روشنفکری در اثر توجه به فلسفه علمی با هگل (هگل شناسان) آشنا شد و تاجایی که نگارنده (غزنوی) سراغ دارد با مکتب تحقیق گرایی نو به خاطر آنکه انسان سالاری کمتری دارد، سخت در افتاده بود. بر وی همین انگیزه به مکتب اصالت وجود فراوان احترام می گذاشت. دریغاً که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود".¹

در جریده "میهن" شماره 4 مورخ 67/11/1- چاپ کابل بعد از آنکه از رجالی چون: ملا فیض محمد کاتب، براتعلی تاج، سرور جویا، علامه بلخی، فتح محمد خان فرقه مشر و چندتن دیگر به عنوان رجال بزرگ و مردان نامی یاد می کند، درباره شهید مبلغ بطور مشروح قلم فرسایی نموده از جمله می نویسد: "مبلغ فیلسوف، خطیب آتش نفس و پژوهشگر بلند آوازه، وطن ما بود. او در خانه مرد خود ساخته هزاره به نام حاجی مسافر در روستای حصار بهسود به دنیا آمد،... طالب العلم تیز هوش با استعداد شگرف و حافظه محیر العقول، به زودی از همسالان سبقت جست و به مراتب بالایی از علوم اسلامی، ادب عرب و عجم و فلسفه قدیم و جدید دست یافت و در فن سخنرانی کفایتی به سزا داشت و با چنین دست مایه ای به امر پژوهش دست یازید و عطش شدید در فهم بیشتر مسایل اجتماعی داشت و مورد توجه مقامات و حلقات علمی و سیاسی کشور گردید. و قبل از سال 1340 ش مدتی به حیث عضو نشراتی مجله ژوندون کار کرد و سپس به عضویت انجمن تاریخ در آمد و نیز چند گاهی در فاکولته ادبیات به تدریس پرداخت و در سال 1343 به عضویت لویه جرگه دعوت شد و در تصویب قانون اساسی شرکت ورزید و در دوره دوازدهم هم که سخنرانیهای تند و آتشین او از پشت تریبون ولسی جرگه در انتقاد از وضع نا بسامان وقت و در جهت

¹ - مدرک فوق، ص 345، نسخه تایپ شده

دفاع از حقوق مستضعفان ایراد می‌شد، پشت ستمگران را می‌لرزاند. مبلغ در همین سالها آثار فراوانی در زمینه تاریخ، ادب، فلسفه، زبان و مسایل اجتماعی به نگارش در آورد. و یکی از آگاهان بحث فلسفه گفته بود: که تبحر مبلغ در فلسفه بدان پایه است که نه تنها در وطن ما بلکه در منطقه نیز هم‌تای زیادی ندارد.¹

مرحوم خلیل الله خلیلی، در نامه ای که برای محمد عیسی غرجستانی نوشته است. در باره شهید مبلغ می‌نویسد: "... رساله ای شیوای (دین تریاک نیست) بخامه دانشمند شهید محمد اسماعیل مبلغ اعلی الله درجته، سیمای مردانه آن عالم مبارز، شهید را در نگاه من مجسم گردانید، مبلغ از مفاخر علم و حکمت در کشور ما بود، وی مزایایی داشت که خاص خود او بود. با اندوخته های سرشار علمی در اوج جوانی - در مباحثات علمی و مشاجرات سیاسی هرگز عصبانی نمی‌شد. در نگاهش، در گفتارش، در نگاشته هایش مهر و محبت همراه بود. روزهایی که هردو (من و ایشان) درخانه مردم (اولوسی جرگه) با هم بودیم و جوانان فریب خورده در خیابانها مظاهره داشتند... در آن آزمونگاه خطیر، ای کاش کسی می‌بود که فعالیت قلمی و علمی این دانشمند خدا شناس، وطنخواه، شجاع، مبارز را در دفتر جداگانه تدوین می‌کرد.²"

مولانا خال محمد خسته روحانی وارسته و مبارز و پیش آهنگ مسلمانان انقلابی مزار شریف و مدیر جریده "وحدت" که از دوستان استاد مبلغ بود، از او به "ابن سینای دوم" تعبیر نموده، از کثرت مقالات مبلغ که به دفتر جریده وحدت میرسیده شگفت زده شده، در یک انجمن حزبی اظهار داشته بود: "من از دست این ابن سینای شهر ما به جان آمده ام، هنوز یک مقاله اش را نخوانده ام که مقاله دیگرش می‌رسد و تعجب است

¹- جریده "میهن" شماره 4، صفحات 1، 2 و 3

²- زنداینان روحانیت تشیع افغانستان، ص 78

که یک مطلب مکرر نمی شود و مانند دریایی است مواج و خروشان، هم بر خلاف بی خدایان و هم مخالف غفلت کاران¹

این در حالی بود که مبلغ در همان زمان برای موءسسسه "آریانا دائره المعارف" و مجله آریانا و مجله ژوندون، ولسی جرگه، ادب و غیره نیز مقاله می نوشت. مرحوم خلیلی در آخر نامه خویش اضافه می کند: "نکته ای که هزگز نمی توان از یاد برد، صحبت علامه مفضل آیه الله کرام علامه بلخی بود، که بعد از نجاتش از زندان در منزل آقای مبلغ در جمال مینه دست داد. آسمان رشک برد بهر زمینی که در آن یک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند

دوستان گرامی من، آقای مبلغ و آقای عالمشاهی هر دو به دست عمال کمونیست در کابل به شرف شهادت رسیدند. در حالیکه در سنگر توحید، در راه دفاع از عقیده و دفاع از حق و از آزادی بدون تفرقه و تبعیض با دیگر برادران هموطن خود دست به دست داده بودند.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند.² نویسنده توانا جلال الدین فارسی در مقدمه دین تریاک نیست می نویسد: "یکی از چهره های درخشان که حیات پر ثمر شان با تاریخ معاصر افغانستان آمیخته است، استاد شهید محمد اسماعیل مبلغ است، از دانشمندان مجاهد و نویسندگان با فضل و کمال آن سامان، که در ایران نا شناخته مانده است. مبلغ طلبه سخت کوش و زیرک. زبان انگلیسی را فرا گرفته بود و از آثار فرانسوی در تحقیقات علمی اش استفاده می کرد. در محفل درس او طلاب مدارس دینی و دانشجویان دانشگاه کابل در کنار هم می نشستند و به تقریرات استاد گوش فرا می دادند و یاد داشت بر می داشتند. تسلط استاد بر مباحث فلسفی قدیم و جدید در حدی بود

¹-مدرک فوق، صفحه مذکور

²- ازنامه خلیل الله خلیلی، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص 78.

که رفقای هوا دار ماتریالیسم دیالیتیک از بحث با او در جمع و در عیان سرباز می زدند و در تنهایی عجز خود را از او پنهان نمی داشتند. او کتاب بسیار خوانده و به مکتب های فکری قدیم و جدید آشنا بود و بجاست که گفته شود از استعداد های نادر و استثنایی بود. در کیش او بی پروایی و بیحالی و بی تفاوتی و بی طرفی مرگ به شمار میرفت. و اندیشمند کم نظیر بود. این سخن را کسانی که مبلغ را می شناسند، مبالغه نمیانگارند.¹

نگاهی به آثار قلمی شهید مبلغ

برای استاد مبلغ، در جو اختناق آمیز و مملو از تعصب جاهلانه آن روزگار، امکان نداشت که آنچه را که خود می خواست بنویسد و به اصطلاح حرف دلش را بزند، از این روی بخشی از نوشته هایش هرگز شانس انتشار نیافت. او گاه مجبور می شد که به نامه های مستعار: ریتا²، اخیلوس، غرجستانی و غیره، افکار

1- دین تریاک نیست، ص 5 تا 15

2- چرا مبلغ از نام های مستعاری چون: "ریتا"، "اخیلوس" و ... استفاده کرده؟ این نامه ها به چه چیزی اشاره دارند؟ مسلماً شخصیتهای مثل او در انتخاب چنین نامه ها هدف و منظوری داشته است: اخیلوس که به صورت "اشیل" نیز آمده، از بزرگترین قهرمانان افسانه یی یونان قدیم بود و در جنگ "تروا" در جوانی کشته شد. زمانی که کودک بود، مادرش او را در رودخانه مقدس فرو برد و تمام بدنش رویین تن و ضد ضربه شد، بجز پاشنه پایش که در دست مادرش بود. سر انجام در جنگ تروا تیری به پاشنه پایش اصابت کرد و کشته شد و بقیه بدنش چون رویین بود هیچ اسلحه یی بر آن کار نمی افتاد. مبلغ با انتخاب این نام گویی می خواسته خود را با او مقایسه کند. یعنی همین طور که اخیلوس رویین تن بود مبلغ نیز از نظر علم و دانش و قدرت استدلال رویین تن بود و کسی نمی توانست او را شکست دهد. اما وی مانند اخیلوس یونانی نقطه یی ضعیفی هم داشت. نقطه ضعف اخیلوس پاشنه پایش بود، اما نقطه ضعف مبلغ بعضی از مردم نادان منطقه اش بودند که به آسانی تحت تاثیر تلقینات ارتجاع قرار می گرفتند و علیه او شایعه سازی می کردند. و اما واژه "ریتا" در اصل یک لغت سنسکریته است و از "ریگ ودا" گرفته شده. به معنی: قانون، نظم اخلاقی، قانون الهی، راستی و درستی.

خویش را منتشر سازد. آنچه مسلم است مهمترین و با ارزش ترین آثار وی تا کنون به صورت خطی باقی مانده است. و برخی از نوشته هایش توسط دولت مارکسیستی وقت، ضبط و احتمالاً نابود شده است و برخی دیگر نزد ورثه و یا در دست دوستانش به صورت پراکنده نگهداری می شوند، امید است که علاقمندان به آثار آن شهید همت کنند و نوشته های قلمی او را به چاپ برسانند. من در اینجا می خواهم فقط فهرست برخی از آثار علمی آن اندیشمند پر تلاش را، ذکر کنم تا کمکی باشد برای کسانی که می خواهند در این باره تحقیق کنند. آنچه در اینجا آورده می شود عناوین بخشی از نوشته های اوست، نه مجموع آنها.

فهرست برخی از نوشته های استاد

به صورت کتاب و رساله:

1. جامی و ابن عربی، چاپ کابل سال 1343.
2. فلسفه از نظر جامی، کابل سال 1343.
3. تعلیقه بر نگاهی به سلامان و ابسال جامی، کابل.
4. نظری به تاریخ آل کرت، این کتاب در باره اوضاع و احوال مردم، دانشمندان، عرفا، شعرا، هنرمندان، آثار و ابنیه تاریخی دوران آل کرت بطور مشروح، محققانه بحث می کند و جمعاً در 20 قسمت در مجله آریانا از سال 15 تا 18 به چاپ رسیده است.

مبلغ با انتخاب چنین نامی در حقیقت می خواسته است این نکته را بیان کند که طرفدار قانون، نظم اخلاقی و راستی و درستی است.

5. دین تریاک نیست، در سال 1363 در تهران به چاپ رسیده است.
6. نقد و تحلیل سید گرایي، چاپ کویته 1370.
7. دین و معارف اسلامی (درسهایی از نهج البلاغه) در 7 قسمت در مجله حبل الله از شماره 16 تا 23 به چاپ رسیده است.
8. اسلام آئین انقلابی. این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده و بهترین اثر در نوع خود می باشد.
9. نفي نظامهاي طاغوتي، رساله ایست که در باره: واژه طاغوت، ادعای ربوبیت سلاطین، پرستش طاغوت، ظلمت وحشت انگیز یا طاغوت نمونه، طغیانگری، مالکیت فرعونى، نظام طبقاتی فرعونى و موضوعات مشابه بحث می کند و تا کنون به چاپ نرسیده است.
10. سیمای فلسفی ابوریحان بیرونی.
11. شرحی برفصوص الحکم. این کتاب را در سال 1355 با خود به ایران آورده بود که به چاپ برساند و بعد دستگیر شد و کتاب یاد شده توسط ساواک ضبط گردید.
12. طبقه بندی علوم فلسفی، شامل بحث هایی چون: تعریف فلسفه، طبقه بندی چیست، طبقه بندی ابن سینا، اقسام حکمت طبیعی، اقسام حکمت ریاضی، علوم الهی، نفوذ و تاءثیر طبقه بندی، ابن سینا و فلسفه، طبقه بندی فرانسیس بیکن، طبقه بندی دکارت، طبقه بندی دلف و مطالب دیگر. این رساله در چند قسمت از شماره 7 تا 12 سال 18 مجله " آریانا " به چاپ رسیده است.
13. اپستمولوجی در فلسفه ابن سینا، در این رساله مطالبی چون: اپستمولوجی چیست، موضوع وسایل معرفت اپستمولوجی، انتولوجی، نظریه معرفت، منطق نظریه معرفت، روانشناسی و اپستمولوجی نزد ابن سینا ... مورد بحث قرار

- گرفته و در مجله "آریانا" سال 21 به چاپ رسیده است.
14. آفرنیش نو از نگاه جامی، رساله ایست در 76 صفحه که در 4 قسمت در مجله "آریانا" سال 24 به چاپ رسیده است.
15. مقالات مبلغ در "آریانا دائره المعارف" از استاد شهید در جلد چهارم دائره المعارف مذکور بیش از 80 مقاله و پرتکل در زمینه های مختلف به چاپ رسیده است.
16. از متا فزیک ارسطو تا مابعد الطبیعه شیخ الرئیس، رساله ایست که در چند قسمت در مجله آریانا سال 19 به چاپ رسیده است.
17. نقش عامل جغرافیایی در عملیه تکامل اجتماعی، رساله ایست که در دو قسمت در مجله "عرفان" شماره 5 و 6 مورخ 1353/10/1، به چاپ رسیده است.
18. بحثی درباره شعر و شاعری، رساله ایست که در هشت قسمت شماره های 8 ، 9 ، 10 ، 12 سال دوازدهم و 1 ، 5 ، 9 ، 12 سال چهاردم به چاپ رسیده است.

به صورت تک مقاله

1. اوضاع فکری آریائیان در عصر ریگ ودا "، این مقاله در مجله "آریانا" سال 27 چاپ شده است.
2. اقسام ادب، آریانا ، سال 5/15.
3. ادب از نظر اخلاق، مجله آریانا، سال 2/15.
4. ادب از نظر تصوف، آریانا 4/15.

5. ابومشعر بلخي بزرگترین ستاره شناس، در چند قسمت، مجله آریانا، سال 15 و 16
6. اسماعیل عادل، سال 11/12
7. بحث دستوري، مجله آریانا، سال 16
8. پیام از کوي آشنا (درباره هزاره ها) در دو قسمت در جریده "روزگار" چاپ شده است.
9. مرا بهتر بشناسید، در جریده "پیام وجدان" چاپ شده است.
10. حامیان دولت امیر سعید، مجله آریانا سال 8/12
11. استفتاي ادبي، در مجله "ادب"
12. معرفي کتاب روضات الجنات، آریانا سال 11/15
13. تعريف و تصنيف فلسفه از نظر افلاطون، مجله عرفان مورخ میزان 1350
14. مطابقت و عدم مطابقت صفت و موصوف در عربي و دري، مجله آریانا سال 16
15. نوروژ، آریانا سال 15، شماره 2
16. شعر نو، آریانا سال 15 در شماره دو قسمت شماره 7 و 9 سال 15
17. ستارگان قرن هفتم، در سه بخش، آریانا سال 16
18. ویراني هاي مجدد هرات، آریانا سال 16
19. ماموریت هلاکو براي دفع اسماعیلیه، آریانا سال 16
20. علم برین (فلسفه)، آریانا سال 19
21. شک غزالي و شک دکارت، در دو قسمت، آریانا سال 21
22. دورنمائي تاريخ آل کرت، آریانا سال 15
23. نفت يا طلای سیاه، مجله جمهوری
24. عبدالواسع جبلي، آریانا سال 12 شماره 13

25. تلاشهای مجروحانه، سلسله مقالاتی بر رد نظرات "شمس الدین مجروح"
26. ردی بر نوشته آقای حسینعلی راشد راجع به زندگی فلسفی ابن سینا
27. مقدمه ای زیبا و عالمانه بر کتاب "امواج هریوا"
28. مقدمه ای زیبا و عالمانه بر کتاب "شرح حال و زندگی امام فخر رازی"
29. سر آغاز تفکر فلسفی در افغانستان
30. نظر فیضی در نزد ابن سینا (ترجمه)
31. پیشگفتاری بر ادراک حسی در نظام فلسفی ابن سینا (ترجمه)
32. فرهنگ ملی را دریابیم
33. راه حل دیموکراتیک مساله زبان
34. مقالاتی که تحت عنوان "زبان ملی" در مجله "روزگار" به چاپ رسیده است، در دفاع از زبان فارسی دری است که نجیب مایل هروی درباره آن چنین اظهار نظر نموده است: "البته بعضی مانند آقای اسماعیل مبلغ مقالاتی زیر عنوان "زبان ملی" نوشتند و محققانه از زبان و فرهنگ فارسی دفاع کردند."
- غیر از آنچه ذکر شده، مقالاتی بسیاری از استاد مبلغ در مجله های: ژوندون، ولسی جرگه عرفان و غیره به چاپ رسده است.
- امید است که بقیه آثار خطی این دانشمند بزرگ توسط فرهنگ دوستان به زیور طبع آراسته گردد.
- مرحوم داکتر علی رضوی که از دوستان نزدیک شهید مبلغ بود. فشرده یی از بیوگرافی او را به رشته تحریر در آورده، که حاوی نکات و مطالب قابل دقت است او می نویسد:
- "شخصیت مورد گفتگو اصلا از بهسود هزاره بود، و در کابل پابه هستی نهاد، پدرش حاجی مسافر کارگر گمرک و

مردی خداجو و نیکوکار بود. او در تربیت نیکوی پسر تا دم آخر از دل و جان کوشید. زندگینامه استاد محمد اسماعیل مبلغ را میتوان به پنج بخش عمده تقسیم کرد: تحصیل، تدریس، تحقیق، تبلیغ و مبارزه سیاسی، در این یادنامه مختصر به این بخش ها به اختصار پرداخته می شود. و خاطراتی گزیده از آن دوست بزرگووارم در پایان گفتار خواهد آمد.

استاد شهید چند صنف ابتدایی را در مدرسه رسمی ابوحنیفه خواند. اما بیش ادامه نداد صرف و نحو و مبادی عربی را نزد مرحوم سید انور شاه آقا فرا گرفت. همبود که لقب مبلغ را به وی بخشید. چندی هم در تکیه خانه عمومی چنداول به تحصیل مقدمات ادامه داد. مطول تفتازانی را از آقای سید علی احمد عالم فرا گرفت. و شرح میبدي در فلسفه را نزد مولوی قربت. که مرد فاضل و ملای وارسته و اهل تحقیق بود خواند. و از مواقف مولانا عضد الدین اچي نزد او کلام اهل جماعت آموخت. خلاصه الحساب در ریاضی و شرح چغمی را در هئیت قدیم از مولوی هجده فن (مشهور به هژده پن) قندهاری آموخت.

تحصیلات اساسی و عمیق مبلغ در خدمت شیخ محمد امین افشار به کمال رسید. شیخ افشار که تحصیلات خود را در حد اجتهاد در نجف اشرف به پایان رسانده بود. رسایل شیخ انصاری در مباحث مهم علم اصول را تدریس می کرد. شیخ، اما، از درس فلسفه پرهیز می داشت. و می گفت واقعه رنج آوری را به یادش می آورد. سر انجام، اصرار مبلغ و استعداد ژرف او پرهیز استاد را شکست و او توانست به گنجینه های نجات و شفای بوعلی سینا و شرح اشارات خواجه نصیر الدین طوسی، و شرح منظومه ملا هادی سبزواری، و مهتر از همه اسفار اربعه صدر المتالین شیرازی و کفایه شیخ محمد کاظم خراسانی در علم اصول فقه مطالعات دقیق و

تلمذ در محضر شیخ افشار در پنج سال (1336 تا 1340) دست یابد.

تدریس:

محل تدریس مبلغ نخست در خانه شخصی اش تشکیل میشد. مبلغ در آنجا پس از سیوطی در نحو عربی، مطول در معانی و بیان تدریس کرد. و ایساگوچی (مقدمه ای بر ارغنون ارسطو) وحاشیهء ملا عبدالله را در منطق درس گفت. سپس برگوهرمراد عبدالرزاق لاهیجی از شاگردان ملا صدرا در امهات مطالب فلسفی و اخلاق و تصوف. و نیز در دره التاج قطب الدین شیرازی (که دایره المعارف فلسفی به زبان فارسی است) به بحث و مناقشه پرداخت تا طلبه های عربی خوان ضمنا از الفت با زبان مادری و دوستی فارسی دور نیفتد. در دورهء نخست فلسفه، متن درسی اصول فلسفه و روش ریالیسم مرحوم علامه طباطبایی بود. در سالهای اخیر مبلغ دو درس داشت: یکی کتاب های فلسفتنا و اقتصادنای علامه شهید سید محمد باقر صدر. و دیگر درس هایی از نهج البلاغه. به احتمال زیاد اندیشهء این کار از کتاب شهید مطهری به همین نام مایه می گرفت. در این محل طلبهء مدارس دینی و دانشجویانی از دانشگاه کابل در کنار هم می نشستند و به تقریرات استاد گوش می دادند و یادداشت بر می داشتند.

محضر استاد مبلغ در دو رشتهء فلسفه و اقتصاد اسلامی از آن جهت گرمی بسیار داشت که دانشجویان به بهره گیری از درس های خود و خوانده ها و شنیده های شان، و گاهگاهی با در یافتن پرسش هایی از حریفان و مخالفان و معارضان وارد میدان جدال می شدند، به اقتضای مقام استاد ناگزیر بود پاسخ ها را با استناد به منابع مورد قبول شاگردان بدهد. و این خود مستلزم تسلط بر منابع و مآخذ درجه یک چون سرمایه اثر کارل مارکس. ویا آثار مائوتسه دون و

جز اینها بود. چنین جواب های مبسوط و مستدل و مستند گاه در شاگرد ناپخته توهمی بر می انگیزد که " این هم از راه بدر شده است" تسلط استاد بر مباحث فلسفی قدیم و جدید در حدی بود که هواداران ماتریالیسم دیالکتیک از بحث با او در جمع و در عیان سرباز می زدند. و در تنهایی عجز خود را از او پنهان نمی داشتند.

و اما درس نهج البلاغه:

درس نهج البلاغه در حسینیه ای در قلعهء شاده غرب کابل (که استاد جمعه ها قبل از ظهر بر روش همیشگی اش در آنجا سخنرانی داشت) بعد از ظهر پنجشنبه ها بر گزار می شد. شاگردان "سامع" این دانشگاه آزاد از هر گروه بودند. و چه مشترک شان کیاستی و فراستی بود و شوق و شورآموختن. این درس ها از نقد و تحلیل انباشته مینمود. شعر کم نداشت و حدیث و حکایت و اخبار و روایت زیاد داشت.

استاد مبلغ مدتی در فاکولتهء ادبیات دانشگاه کابل تدریس کرد. مادهء درس اومعانی و بیان بود. ونیز فلسفه و گوهر مراد در حکمت و الهیات به زبان فارسی، تالیف عبدالرزاق لاهیجی را بنده تحت اشراف و رهنمایی مبلغ عزیز مطالعه کردم و بسیار سودمند بود.

تحقیق:

تحقیق رفیق همیشگی استاد بود. اما جز اندکی از پژوهش های او مجال انتشار نیافت. زیرا در افغانستان جز یک چاپخانه (بنام مطبعهء دولتی) چاپ خانهء دیگری اجازهء انتشارکتب را نداشت. در مطبعهء دولتی بر رسم معمول کتاب ها و مجلاتی به چاپ میرسید که یکی از ادارات دولتی متصدی نشر آن ها بود. بهمین دلیل کمتر کتابی را میتوان نام برد که از

طرف ناشر غير دولتي يا به وسيله نويسندهء كتاب به طبع رسیده باشد. در واقع زمينه براي نشر اندیشه وجود نداشت. در نتیجه هرچه از آثار استاد مبلغ به چاپ رسیده مقالات و رسالتي است که نشریه هاي دولتي انتشار آنرا پذیرفته اند. ناشران آثار استاد تا آنجا که به خاطر مانده. بدین قرار است: انتشارات انجمن جامي، انتشارات مجله آريانا، انتشارات مجله ژوندون، و انتشارات دایره المعارف آريانا.

1. انتشارات انجمن جامي:

در سال 1343 شمسي، به مناسبت تجلیل از پنجصدمین سال ولادت مولانا عبدالرحمن جامي، انجمنی به اسم انجمن جامي تشکیل شد. ریاست این محفل فرهنگی را ادیب و شاعر شهیر مرحوم استاد خلیل الله خلیلی بعهدہ داشت، استاد خلیلی که با مراتب تحقیق مبلغ آشنا بود. وی را به همکاری خواند، یکی از محققان بنام این انجمن پوهاند عبدالحی حبیبی بود که او نیز قدر و مقدار مبلغ را می شناخت. باید گفت که این دو تن بیش از همگان برای او مجال کار کردن و رنج بردن فراهم می کردند و او به همین قدردانی و قدر شناسی قانع بود. مبلغ در مدت کوتاهی چهار تحقیق مفصل و موجز فراز آورد، بدین شرح:

1. جامي و ابن عربي

2. نقد فلسفه و نظر جامي

3. آفرینیش نو از نگاه جامي

4. شرح رموز سلامان و ابسال

دو کتاب نخست را همان انجمن جامي چاپ کرد. و نیز تحقیق چهارم یا بخشی که استاد حبیبی در سوابق سلامان و ابسال نوشته بود. در کتابی به اسم نگاهی به سلامان و ابسال جامي به چاپ رسید. اما کتاب سوم در چند شماره مجله آريانا با مقدمه کوتاهی از استاد خلیلی انتشار یافت. این کتاب در شناخت اندیشه جامي در افغانستان بی نظیر است. و در ایران نیز نظیرش بسیار نیست.

1. انتشارات مجله آریانا:

که ارکان انجمن تاریخ افغانستان استاد مبلغ در دو دوره با مجله آریانا همکاری داشت: دوره اول: در آغاز نویسندگی که حاصل این دوره همکاری نشر دو کتاب است:

یکی در گستره ادب (فنون ادبی و مسایل ادبیات) و دیگری در ساحه تاریخ (تاریخ ملوک کرت فصلي از تاریخ افغانستان).

دوره دوم همکاری که چند سال بعد صورت گرفت به انتشار مقالات وزین و ارزشمندی انجامید که از آن جمله است: "تعریف فلسفه" "طبقه بندی علوم فلسفی، علم بدیع، اپستمولوجی در فلسفه این سینا شک غزالی و شک دکارت و

2. مجله ژوندون:

از انتشارات روزنامه انیس در یک برهه از زمان مرحوم محمد شفیع رهگذر از استاد مبلغ خواست تا در زمینه های فرهنگ اسلامی و معرفی دانشوران اسلام مقاله بنویسد. حاصل این فرصت چندین مقاله نغز و استوار است در باره غزالی و ابن خلدون و ابن رشد و مولانا جلال الدین بلخی و در این مقالات توجه استاد بیشتر به نشان دادن مقام والای بزرگان اسلامی در رابطه با متفکران غربی بود مثلاً او غزالی را با دکارت سنجیده است و مولانا را با هگل و مانند اینها

انتشارات دایره المعارف آریانا

فرصت دیگر پیش آمد تا از استاد بخواهند با دائره المعارف آریانا همکاری کند او پذیرفت و بیش از پنجاه مقاله نوشت که یکی از آن مقالات درباره ابوریحان بیرونی است و نغز مقالتی است.¹

¹ - به یاد شهید فرهیخته استاد مبلغ، داکتر علی رضوی، نشریه امید، شماره 49، (مسلسل 416) مورخ 79/1/22

محمد خان نظام الدوله ، محمد خان نظام الدوله از مردان سياسي، نظامي افغانستان، ويكي از روساي بزرگ هزاره هاي بادغيس و در ميان طوايف هزاره و اويماق و فيروزكوهي حاميان و هواخواهان فراواني داشت. و از سرداران در جنگ ميوند بود. او با نيروهاي خويش به سردار محمد ايوب خان پيوسته به طرف قندهار حركت كردند. و در بيابان ميوند جنگ شديدي ميان سپاه مجاهد افغانستان با نيروهاي انگليسي در گرفت كه داستان آن بسيار معروف است و به پيروزي نيروهاي مردمی انجاميد. در اين جنگ کرنيل شير محمد خان هزاره و محمد خان نظام الدوله هزاره نقش ارزنده اي ايفا نمودند و ضربات مهلكي به نيروهاي انگليسي وارد كردند .

محمد خان نظام الدوله از رفقاي دلاور خان والي ميمنه بود. و براي بازداشتن ناحيه مرغاب و باد غيس از مستعمره شدن فعاليت زيادي انجام داد¹. در سال 1881م - زماني كه سردار عبدالقدوس خان به دستور امير عبدالرحمن به هرات حمله كرد سردار ايوب خان متواري شد اما محمد خان نظام الدوله با 400 سوار خويش سخت مقاومت كرد. يوسف رياضي مي نويسد: "باآنكه محمد خان نظام الدوله هزاره را جراحت سختي به شانه رسيده بود، باز دست از مقاتله نكشيد تا ميمنه و ميسره لشكريان سردار عبدالقدس خان را منقلب ساخت"²

و قتي سردار ايوب خان حاكم هرات صحنه را ترك كرد ، مقاومت هزاره ها بي فايده مي نمود، لذا با وساطت بزرگان هرات موقتا صلح بر قرار شد و سردار عبدالقدس خان هرات را به تصرف در آورد. ملا فيض محمد كاتب مي نويسد: "محمد خان نظام الدوله رئيس هزاره هاي قلعه نو، به سال 1305 هـ ق (1886م) بعد

¹ - لودويك ادمك، رجال سياسي و تاريخي افغانستان، نسخه قلمي ترجمه مختار كابل.

² - يوسف رياضي، عين الوقايع، چاپ جديد ص 155

منابع:

- گزارش کمیسیون سرحدي افغان و انگلیس، ترجمه محمد اکرم گیزابی
 عين الوقایع (کلیات ریاضی) یوسف ریاضی، چاپ ایران، ص 150،
 195 و 200
 رجال سیاسی و تاریخی افغانستان، اثر لودویک ادمک، ترجمه
 مختار کابلی
 تاریخ تشیع در افغانستان، اثر نویسنده، ص 146-147
 مجله غرستان شماره 12، ص 42-48
 سراج التواریخ، ج 3، ص 591

مزاری ، عبدالعلي، مبارز پر تلاش و خستگی نا پذیر، منادي عدالتخواهي و برابري میان اقوام افغانستان و رهبر شجاع و بي مانند هزاره ها. درباره شخصیت استثنایی و جنجالی او از سوی دوست و دشمن سخنان زیادی گفته شده و از طرف مخالفین تهمت های فراوانی علیه او ساخته و منتشر شده است. و چون نویسنده این سطور از دوران تحصیل، سالها قبل از جهاد مردم افغانستان او را از نزدیک می شناختم و زمانی هردو در یک حزب بودیم، پس به خود حق می دهم که دیدگاه خویش را درباره او به رشته تحریر در آورم .

مزاری آن طور که من می شناسم، انسانی بود، غیور، شجاع، متدین، آزاده، مہین دوست. مہربان، صمیمی، با اراده، آنچه می گفت به آن عمل می کرد و به گفته های خویش ایمان داشت. بدور از ریا و تظاهر و عوام فریبی. سیاست را خدمت به مردم می دانست نه وسیله ای برای فریب دیگران و یا نردبان ترقی و شهرت

¹ - ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج 3، ص 591- چاپ کابل

آن را به شما داده نمی توانم. شما باید از همین طریق قالی بافی که فعلا هزینه زندگی خویش را تامین می کنید زندگی را بچرخانید و با سختی و کمبودها عادت کنید. ممکن است فردا من نباشم، پس باید از کمک مالی من برای همیشه قطع نظر کنید¹.

پدر مزاری در منطقه خویش از ثروتمندان به حساب می آمد. دارای باغ و زمین های زراعی بود که بیشتر آن را در راه جهاد مصرف کرد. مزاری برای مصارف شخصی متکی به دارایی شخصی خود بود که در این باره نیز از هر نوع زیاده روی خود داری می کرد. وی برخلاف دیگر رهبران که عکس های خویش را با هزینه های زیاد چاپ کرده بر در و دیوارها نصب می کردند. هرگز چنین نکرد و این عمل را اسراف می دانست. آنچه در این باره انجام گرفته توسط دوستان و ارادتمندانش بوده که آنهم بعد از شهادتش و از روی اخلاص و محبت دست به این عمل زدند.

مزاری در هیچ شرایطی از قول و عهد و پیمان خویش عدول نکرد. او معتقد بود که عدالت اسلامی حکم می کند که تمام اقوام افغانستان در احراز پست های دولتی به اندازه شعاع وجودی خویش شریک و سهم باشند. اعتلا جویی و انحصار طلبی را مردود میدانست.

¹ - نقل به مضمون از مصاحبه خانواده اش.

مزاری نه تنها از حقوق هزاره ها، بلکه از حقوق پایمال شده همه اقوام محروم افغانستان دفاع می کرد. بنابراین این اتهام قوم گرایی به چنین شخصیتی کذب محض و بهتان آشکار خواهد بود. هیچ کس نمی تواند در مصاحبه ها و سخنرانیهای او جمله ای پیدا کند که بوی سلطه جویی داشته باشد. او همان طور که سخن از اسلام می گفت به احکام آن شدیداً پایبند بود و چون اسلام نژاد گرایی را نفی کرده پس او هم نمی توانست نژادگرا باشد. و دقیقاً طبق گفته قرآن کریم رفتار می کرد که فرموده: لاتظلمون و لاتظلمون¹ (نه ستمی می کنید و نه زیر بار ستمی می روید) از این آیه به خوبی دانسته می شود که همان طور که زور گفتن و ظلم کردن کار زشت و ناروا هست به زیر بار زور رفتن و قبول ستم نیز گناه هست. زیرا ستم کشی باعث تشجیع ستمگران می شود.

مزاری سالها بر ضد نیروهای روسی در شمال کشور جنگید. سختی های جهاد و مبارزه را با تمام وجود

¹ - بقریه آیه 279

!.

مزاری افغانستان و مردم آن را از شیعه و سنی و هزاره و تاجیک و پشتون و ازبک و دیگر اقوام را از دل و جان دوست داشت و خواهان عزت و سرفرازی تمام کشور بود. اما دریغاکه رقبای حسود و دغلكار تهمت هایی زیادی علیه او ساخته، در میان مردم شایع کردند. تهمت هایی از قبیل اینکه مواد خوراکي شهر را مسموم کرده، میخ به فرق کشته گان می کوبید، از بی بند و باری حمایت می کرد. و... و ما به دلیل شناختی که از مزاری داریم با قاطعیت می گوییم روح مزاری از چنین اعمال و نقشه های ضد انسانی بی خبر بود. و چنین چیز هایی حتی در مخیله اش هم خطور نمی کرد. واقعیت این است که در میان برخی از احزاب به اصطلاح اسلامی افراد شیادی بودند که کار شان تهمت و دروغ و شایعه سازی بود. حتی بعضی از افراد شرور و فاسد شان تعمدا و آگاهانه برای بد نام کردن حزب وحدت و بد نام کردن هزاره ها، دست به چور و چپاول و هتک نوامیس مردم می زدند و از هیچ جنایتی دریغ نمی کرد و کار خویش را به نام حزب وحدت و هزاره ها تمام می کردند. این افراد بعضا در زمان مزاری مورد شناسایی قرار گرفته، قبل از آنکه دست شان از کار گرفته شود به دامن اربابان خویش پناه می بردند. اینکه که قریب هشت سال از شهادت مزاری گذشته است، چهره عده دیگری از این عوامل بیگانه برای مردم شناسایی شده است. و هنوز چهره های دیگر در پشت پرده مانده اند. که باید پژوهشگران تاریخ آنها را شناسایی کنند و اگر خواستند روزی تاریخ غرب کابل را بنویسند با آگاهی از این حقایق دست بکار شوند. و الا تاریخ شان آمیخته با دسایس و جعلیات خواهد بود.

واقعیت آن است که هزاره ها اهل سنت را مسلمان می دانند. خون، مال، جان و نوامیس شان را محترم می شمارند و تا زمانی که مورد حمله قرار نگیرند به تبعیت از امام حسین سرور آزادگان حمله را شروع نمی کنند. تمام جنگهایی که در غرب کابل رخ داده، شروع آن از جانب دیگران بوده است. مزاری بر خلاف شورایی نظار که منطقه مسکونی افشار را با خاک یکسان کرد، بالای مناطق مسکونی حمله نمی کرد و آن را خلاف اسلام و جوانمردی میدانست. و به همین دلیل بالای منطقه فاضل بیگ و تاجیکان گلخانه با آنکه توان داشت حمله کند اما نکرد. و آنها را به حال خود گذاشت. محروبه های غرب کابل خود گواهی میدهد که مزاری بجز دفاع کار دیگری انجام نداده، او اگر قصد برتری جویی داشت از همان ابتدای ورود به کابل مناطق مهم و استراتژیکی مانند: کافرکوه، گردنه سخی، کوه تلویزیون و باغ بالا را متصرف می شد. پس معلوم می شود که هیچ قصد سوئی در سر نداشت. درحالیکه شورایی نظار از همان ماه های اولیه و قبل از آنی که تشنجی میان وحدت و جمعیت به وجود آید مناطق یاد شده را متصرف شده و شروع به سنگر کنی نمود. و بر هراس و بی اعتمادی مردم دامن زد.

من سال گذشته که به کابل رفته بودم متوجه شدم که بخش عظیمی از غرب کابل توسط فیرهای مداوم از ارتفاعات یاد شده مورد حمله قرار گرفته و بکلی تخریب شده است.

مقاومت و دفاع مزاری در غرب کابل در یک محدوده محصور شده درحالیکه ارتفاعات و مناطق مهم تماما در اختیار مخالفین او بود، واقعا حیرت انگیز است. انسان وقتی این منطقه را از نزدیک ببیند بیشتر شگفت زده می شود و از خود می پرسد این مردم با آن امکانات اندک و ناچیز چگونه توانسته اند نزدیک به سه سال که با سنگین ترین سلاح های از زمین و هوای مورد حمله قرار می گرفتند، آنها در برابر یک نیروی عظیمی که

حقیقتاً دفاع مظلومانه این مردم اگر با منطق اسلام حسینی نگریسته شود، بسیار تحسین برانگیز و حماسه آفرین است. حسین نیز با یاران خویش در کربلا به شهادت رسیدند، اموال شان به غارت رفت، خیمگاهش را آتش زدند، زنان و کودکانش را به اسارت بردند، اما او راه حریت و آزادی و جانبازی و عدالت خواهی را به مردم دنیا نشان داد. مزاری و مردم غرب کابل فقط راه حسین را ادامه دادند. با این وجود مزاری همواره خواهان صلح و برادری بود. و زمانی که طالبان به سرعت خود را برای حمله نهایی به کابل آماده می کردند، او هیئتی را به سرپرستی عبدالحسین مقصودی و ابوذر غزنوی نزد برهان الدین ربانی فرستاده، خواهان وحدت و استراتژی مشترک شد. به شرطی که حقوق و عزت مردم غرب کابل محفوظ بماند. و حتی ابوذر به ربانی تاکید کرد که این آخرین اتمام حجت است. تانگویی که این هزاره ها بودند که مرا تنها گذاشتند. ولی ربانی و بخصوص هم پالگی های او که خود را در اوج قدرت میدیدند، دست رد به سینه آن هیئت نواخت و با باعباران غرب کابل مزاری را جواب گفت. و بعد ها معلوم شد که ربانی با این عمل یک متحد بالقوه و قدرتمندی را از دست داده و در برابر تهاجم طالبان تنها مانده است و بالاخره به دست طالبان از مسند ریاست جمهوری کابل به زیر انداخته شد. و گروه های که در کنار او ماندند هیچ کدام تعهد و جوانمردی مزاری را نداشتند. و ربانی با از دست دادن مزاری در حقیقت همه هزاره ها را از دست داد.

مزاری طالبان را یک گروه متجاوز و دست پرورده پاکستان میدانست، چون در تشکیلات آنها هیچ حقی برای تشیع در نظر گرفته نشده بود. و به همین جهت تا گلوله داشت به دفاع پرداخت و زمانی که هیچ گلوله ای

طرف کي

صورت گرفته ؛ او با آنکه میدانست این دعوت دامی بیش نیست اما آن را قبول کرد. تا اگر طالبان بر خلاف تعهد خویش رفتار کنند، چهره شان برای همگان افشا شود .

مزاری می توانست برای مدتی در غرب کابل مخفی شود. و یا از طریق پناهندگی به سفارت کشورهای خارجی جان خویش را حفظ کند ولی آن را خلاف تعهد و جوانمردی میدانست. وهم میدانست که اگر مخفی شود دشمنان برای پیداکردن او گروه کثیری را به قتل خواهند رساند. لذا پیغام ملا بورجان را قبول کرد و بطرف چهار آسیاب حرکت نمود و در وسط راه دستگیر شد. و در حقیقت آگاهانه مرگ را انتخاب کرد. تا غرب کابل به بهانه یافتن او از تعرض در امان بماند . و در عالم اسارت همراه عده ای از یاران با وفای خویش به شهادت رسید. با شهادت او چهره کریه طالبان بیش از پیش افشا شد. اسیر کشی تا آن روز در فرهنگ و قاموس ملت افغانستان وجود نداشت، اما اینان نشان دادند که نه به تعهد اسلامی پای بندند و نه به فرهنگی و سنن ملی. مزاری با دوستان خویش آزاد و سرفراز به سوی معبود خویش شتافتند و جنازه های شان از سوی مردم بسیار با شکوه تشییع شد . و با قتل وی لکه ننگ ابدی در دامان طالبان باقی ماند. بنابر این

مزاری ، عبدالعلي فرزند حاجي خداداد، (1326-22 اسفند 1374 ش)، سياستمدار افغانستاني، در روستاي نانوایي چهارکنت از توابع ولايت بلخ، در خانواده اي که به کشاورزي و دام پروري روزگار مي گذاراندند، به دنيا آمد. پدرش حاجي خداداد از ريش سفيدان و بزرگان منطقه به شمار مي آمد و گذشته از عبدالعلي، دو پسر به نام غلام نبي و سلطان علي داشت که اولي بزرگ تر و دومي کوچک تر از عبدالعلي بود و سلطان علي در 1358 ش در نبرد با سپاهيان حکومت حزب دمکراتيک خلق زخمي و کشته شد و غلام نبي نيز به همراه پدرش حاجي خداداد در 1361 ش به دست مخالفان به قتل آمد. عبدالعلي مزاری تحصيلاتش را در روستاي خود نانوایي آغاز کرد. دورهء سربازي (1348-1350 ش) را در خوست و گرديز گذاراند و پس از بازگشت به ولايت زادگاهش بلخ، در مدرسهء شيخ سلطان مزار شريف تحصيلاتش را ادامه داد. در اوایل بهار 1351 ش ، براي تحصيلات حوزوي عالي تر، افغانستان را ترک گفت و پس از زيارت عتبات عراق در نجف و کربلا، به ايران رفت و تا 1355 ش در حوزهء علميه قم بي وقفه درس خواند. در 1355 ش براي گزاردن حج، رهسپار مکه شد، ولي چون در سوريه موفق به دريافت رواديد عربستان نگرديد، به عراق رفت و پس از مدتي کوتاهي اقامت در آن جا، راه بازگشت به ايران را پيش گرفت. در مرز ايران و عراق ، به علت داشتن کتاب هاي ممنوع، دستگير و زنداني شد. چهار ماه را در يکي از زندان هاي

توانست خود را برجسته ترین رهبر سازمان نصر بنمایاند، و سازمان نصر هم در قدرت و نفوذ، دیگر سازمان های شیعی، خواسته یا نا خواسته (زیر فشار عوامل درونی، مانند خواست عمومی مردم هزاره برای داشتن یک سازمان سراسری که منافع دینی- قومی آن ها را پاس بدارد، و آگاهی سازمان ها و احزاب شیعی بر این حقیقت که به تنهایی نمی توانند در برابر دولت و احزاب متعلق به اهل تسنن و اقوام دیگر، در ایستند، تن به وحدت دادند و در حزب وحدت اسلامی گرد آمدند (1368ش). در مجمع سراسری این حزب در بامیان (1370ش) مزاری به مقام دبیر کل آن حزب برگزیده شد. با رهبری مزاری،

بي گمان خواست هزاره ها براي تبعيضات ديني و قومي و شركت در حاكميت دولتي به نسبت سهم شان در جمعيت افغانستان كه خود آن را در حدود بيست و پنج در صد بر آورد کرده اند، خواستي به حق بوده است. اما بايد در نظر داشت كه برتري خواهان پشتون در 250 سال اخير، كمابيش همهء مصايب و امتيازات بلند پايهء كشوري و لشكري را در افغانستان در دست داشته و براي ديگر اقوام كشور، به ويژه هزاره ها كم ترين حقي قائل نبوده اند و از اين روء بر آمدن نمايندگان اقوام ديگر را به راس قدرت به هيچ گونه نمي توانستند برتابند و از

همان آغاز روی کار آمدن دولت ربانی، پیوسته در پی انداختن آن بوده اند. دولت ربانی، به رغم همهء کاستی ها و تنگ نظری هایش، برای بقا، چاره ای جز همدستی با نمایندگان هزاره ها و ازبکان و پشتونان میانه رو نداشت. حزب وحدت بهتر بود که بی کنار گذاشتن اهداف بنیادی خود، راه اتحاد با دولت ربانی را پیش می گرفت.¹ شاید از همین رو بود که برخی ناراضیان از سیاست مزاری، به رهبری حجت الاسلام اکبری، از حزب وحدت انشعب کرده و به دولت ربانی پیوستند. به هر حال، در سراسر دورهء دولت ربانی، نیروهای مسعود - ربانی به شکل های گوناگون پیوسته با حزب وحدت درگیر بودند. حتی هنگامی که طالبان - این گروه برخاستهء بسیار تاریک اندیش و واپس گرا که اینک جای حزب اسلامی حکمت یار را به عنوان مهم ترین گروه برتری خواه پشتون گرفته بود. به دروازه های کابل رسید (اسفند 1373ش)، مسعود و مزاری به جای آن که در برابر خطر قریب الوقوع طالبان دست به دست هم دهند، کوشیدند تا از طالبان بر ضد دیگری بهره گیرند و با این گروه، به مذاکره و زد و بند پرداختند. در پس یورش همه جانبهء نیروهای مسعود به مواضع حزب وحدت در غرب کابل، مزاری به طالبان روی آورد و بنابر موافقت نامه ای که میان طالبان و حزب وحدت به امضا رسید، قرار شد که حزب وحدت سلاح های سنگین خود را به طالبان واگذارد و آن ها به صورت نیروی حائل، در مواضع حزب وحدت در غرب کابل مستقر شوند. با این وجود، طالبان به توافق نامهء خود پشت پا زدند و در پی خلع سلاح و تصرف مناطق تصرفی حزب وحدت برآمدند و چون مزاری برای گفت و گو با آنان، خوش بینانه یا از روی ناچاری، به چار آسیاب رفت، خائنانه وی را دستگیر و زندانی کردند و

¹ - متأسفانه استیلا جویی و انحصار گرایی شورایی نظار زمینه هر نوع وحدت و همکاری را از میان برده بود، لذا کشور به کام طالبان سقوط کرد. (یزدانی)

پس از آن کشتند. پیکر مزاری را هوادارانش ، پس از تحویل گرفتن از طالبان ، به مزارشریف بردند و در آن جا به خاک سپردند. مزاری رهبر و فرمان دهی برجسته و سیاستمداری میان مایه بود و از جهت سطح علمی و حوزوی نیز، شاید به علت درگیری درازمدتش در مبارزه و جنگ که فرصتی برای مطالعه برایش نمی گذاشت، از اندازه های متوسط فراتر نمی رفت. وی پس از مرگ، در میان هزاره ها به چهره ای افسانه ای مبدل گردید: چهره ای معصوم گون و خطا ناپذیر که تا دم مرگ در میان مردم خود به سر برد و از آرمان آن ها برای احیای هویت فرهنگی و سیاسی خود و رسیدن به برابری حقوق با دیگر اقوام کشور دفاع کرد. مرگ مظلومانه ، مزاری و تبدیل وی به نماد مظلومیت، مقاومت و مبارزه ، هزاره ها ، موج نیرومند و پر احساسی را به ستایش او در میان مردم برانگیخت و سرایندها ، اشعاری در ستایش و سوگ او سرودند که برخی از این سروده ها ، از ارزش هنری جالب توجهی برخوردارند. سوگ سروده هایی که در رثای مزاری گفته شده اند، از جهت حجم و کیفیت ، در نوع خود کم نظیر و حتی بی سابقه اند و در تاریخ معاصر و حتی شاید گذشته افغانستان در سوگ هیچ شخصیتی، این اندازه شعر سروده نشده است. چنان که سید ابوطالب مظفری هم متذکر شده، این سروده ها "چندان ربط و نسبتی با مقوله مدح ندارد... در واقع ادامه حرکتی است که در تفکر شاعران مقاومت افغانستان از چند سال قبل آغاز شده بود؛ حرکتی که محصول اصلی آن را رنج ها و نیازهای جامعه تشکیل می بخشید. یعنی شاعران هرگاه زبان گشوده اند، از تبعیض ها و ناروایی هایی نالیده اند که رنج دیر پای قوم و قبیله شان است." مجموعه ای از سوگ سروده های در رثای مزاری، با عنوان تبر و باغ گل سرخ، به کوشش

محمد شریف سعیدی و با مقدمه ای از سید ابوطالب مظفری، در 1374ش به چاپ رسیده است.¹ منابع:

تیر و باغ گل سرخ؛ سراج، (نشریه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان)، ویژه نامه مزار، سال اول، شماره سوم، بهار سال 1374ش، همان، سال سوم، شماره یازدهم، بهار سال 1376ش، ص221، 286، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، 240-252، 298-313؛ آنتونی دیویز "نحوه شکل گیری طالبان"، ترجمه عبدالغفار محقق، قسمت سوم، فریاد عاشورا، سال هفتم، شماره 162، 28 سنبله (شهریور) 1377ش، ص2.

مقصودی، حاج عبدالحسین، رجل سیاسی و شخصیت متین و موقر. فرزند حاج خداداد، از قوم مقصود، در سال 1312ش در قریه "سفید آب" برجگی borjigay، از توابع ولسوالی ناور Nawur غزنی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را نزد آخوند محل فرا گرفت. در 14 سالگی همراه پدر به کابل آمد. پدرش از نامداران هزاره بود. و منطقه جمال مینه و کارته سخی را همراه فرقه مشرف فتح محمد خان بهسودی به هزاره ها تقسیم کردند. این منطقه از دوران بابه بهسود در قباله هزاره ها بود به ضمیمه مناطق وسیعی از دامنه کوه قرق و غیره که دولت هاشم خان فقط ناحیه جمال مینه را پذیرفت و به هزاره ها واگذار کرد و از پذیرش بقیه سرباز زدو در بوته نسیان و فراموشی قرار داد.

عبدالحسین مقصودی در دوره دوازدهم و سیزدهم به عنوان نماینده مردم ناور در شورای ملی و ولسی جرگه " راه یافت و خوب درخشید. بعد از کودتای سردار محمد داود چندی به تجارت پرداخت. و در زمان اشغال وطن توسط روسها به صف مجاهدین پیوست و تشکل "اتحادیه مجاهدین افغانستان" را به وجود آورد. و در ارسال اسلحه برای احزاب جهادی سهم فعال و ارزنده ای

¹ -حسین برزگر، دانشنامه ادب فارسی دری در افغانستان، ج2، ذیل نام مزاری.

ایفا کرد. ونیز نشریه ای به نام "گل سرخ" در کویته پاکستان منتشر می کرد. و مردم را به وحدت و برادری می خواند. و در سال 1368ش خاطرات سیاسی پنجاه ساله خویش را به نام "هزاره جات سرزمین محرومان" در 354 صفحه منتشر کرد که از کتب خوب و خواندنی به شمار می رود و مطالی را در آن می توان یافت که در دیگر کتابهای تاریخی کم تر دیده می شود و بیشتر چشم دید خود مولف است و از این بابت یک اثر ابتکاری به شمار می رود.

مقصودی نزد مردم و گروه های سیاسی و رجال وطن از شهرت و احترام برخوردار بود. بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان به این حزب پیوست و در راه برقراری صلح مساعی جملیه ای به خرج داد. از یاران و مشاوران نزدیک و صادق شهید عبدالعلی مزاری بود. بعد از شهادت آن رادمرد بزرگ، در احیاء دوباره حزب وحدت در بامیان با محمد کریم خلیلی همکاری نزدیک داشت و سر انجام در راه برقراری صلح و احیاء برادری میان اقوام افغانستان در نیمه دوم سال 1376ش در اثر سقوط طیاره، همراه چند تن از سیاستمداران از جمله صدراعظم دولت موقت به شهادت رسیدند.

ملا موسی هزاره، از زندگی و شخصیت علمی او چیز زیادی نمی دانیم. جز اینکه او یکی از روحانیون و نویسندگان قرن یازده هجری بوده. و کتابی از او به یادگار مانده درباره کشف الآیات قرآن مجید که در نوع خود یکی از قدیمی ترین کشف الآیاتها به حساب می آید. آقای دانش پژوه کتاب شناس و استاد دانشگاه تهران در باره آن نوشته است: "کهنترین فهرست آیه های کشف الآیات نوشته ملا موسی هزاره است. یک نسخه از آن در تهران در کتابخانه "سلطان المتکلمین" موجود

است. و بر آن تملکي به نام "شاه رحمت خان" هست که به تاریخ 1056 هـ نوشته شده است.¹ آقا بزرگ تهراني در الذریعه مي نويسد: "کشف الآيات للمولي موسي الهزاري، اوله: (الحمد لله، رب العالمين والصلوه علي محمد و اله الطاهرين...) جعله فهرسا لآيات القران، مرتبا علي الاسما و الافعال و الحروف ويبين محلها من السوره و الجزء التي فيها الآيه، ليس في النسخه الموجوده عند الحاج محمد سلطان المتكلمين بطهران تاريخ غير انه ملكها شاه رحمت خان، سجع خاتمه "ايدشاه جهان رحمت خان و تاريخ نقش الخاتم في سنه 1056 هـ"²

کشف الآيات ملا موسي هزاره از نظر تاريخ و زمان تاليف شايد سومين کتاب در اين موضوع باشد. با اين تفصيل که اولين آن: "آيه الآيات فرقاني" تاليف شهاب الدين احمد مدون هروي (873 - 906 هـ) است که به تشويق سلطان حسين بايقرا نوشته شده است. دومين آن کشف الآيات کلام قدسي تاليف محمد رضا نظير طوسي و سومين آن کشف الآيات ملا موسي هزاره است که نسخه منحصر به فرد آن در کتابخانه شخص سلطان المتکلمين موجود است.

میرزا تیمورخان هزاره، از روسا و بزرگان هزاره قندهار که به فراست و تیزهوشي معروف بود. شاه بيگ جغتايي حاکم قندهار به او احترام بسيار مي گذاشت.

ملک شاه حسين سيستاني مولف تاريخ احياء الملوك که در سال 1004 هـ که به عنوان سفير و نماينده صفوي هاي ايران به قندهار رفته است. از جمله بزرگان قندهار از اين شخصيت ملي نام برده مي نويسد: "میرزا تیمورخان هزاره که او نیز از اهل مجلس پادشاه بود.

¹ - فهرست کتب خطي کتابخانه مرکزي دانشگاه تهران، ج1، ص214- تاليف

دانش پژوه.

² - آقا بزرگ تهراني، الذریعه الي تصانيف الشيعه ج 18، ص20 "کشف الآيات".

و شطرنج را خوب بازی می کرد و پیری تمام تمکین بود، در کمال فراست و عقل و تجربه.¹

میرخوشای بیگ سلطان، از خوانین و روسای بزرگ و خردمند و سلطان هزاره های ارزگان، بادغیس و اویماقیه، و از مردان مشهور و نامدار زمان خویش بود. قبایل هزاره و اویماقیه از جان و دل او را اطاعت می کردند.

وقتی نادرشاه افشار فاتح ایران شهر قندهار را تسخیر کرد، تصمیم گرفت نیرویی به هزارستان گسیل دارد. اما میرخوشای بیگ با خردمندی و دور اندیشی قلمرو خویش را از گزند سپاه نادر محفوظ نگاهداشت. با گماشتگان نادر شاه با کمال احترام و مهربانی و جوانمردی رفتار کرد. و با تقدیم پیشکش های لایق کار را از مقاتله به مصالحه کشاند. و در نتیجه حدود پنج هزار نفر جوان شجاع و جنگجوی هزاره به عنوان سربازان دائمی در لشکر نادرشاه شمولیت یافتند. و همین ها در فتح بغداد، و تسخیر گرجستان، قارص، داغستان و سرزمین های قفقاز رشادت کم نظیری از خود نشان دادند. و مورد تقدیر و نوازش نادر شاه قرار گرفتند.

میرخوشای بیگ به ریاست و رهبری هزاره ها ابقا شد. محمد کاظم مروی می نویسد: "میرخوشای بیگ سلطان هزاره که از مردان خردمند بود به سلطنت طایفه اویماقیه و هزاره و جمشیدی سرافراز گردید. منابع:

عالم آرای نادری، ج1، ص197، ج2، صفحات 588 و 599 و 567
نامه عالم آرای نادری، چاپ عکس مسکو ص 148
پژوهش در تاریخ هزاره ها، ج2، ص 127 تا 134

¹ - ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوک ص458-460.

میرزا سنجر ، پسر خضرخان، از سرداران و بزرگان هزاره معاصر جلال الدین اکبر شاه مغولی در تاریخ از او به عنوان رئیس هزاره های غزنی یاد شده است. وی تا سال 1016 هـ ق زنده بود.

منبع:

تاریخ الفی، تالیف قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی به تصحیح دکتر سید علی آل داود، چاپ تهران 1378 ش، ص 620 پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج 2، چاپ اول، ص 18، 32، 33 تذکره همایون و اکبر، بایزید بیات ص 80 تا 208 توزک جهانگیری، محمد جهانگیر شاه مغولی، چاپ لکنهو، ص 54 اکبر نامه، ابوالفضل دکتی، ج 1، صص 452، 525، 567

میرزا غازی بیگ ترخان¹ ، فرزند میرزا جانی بیگ در سال 1016 هـ به حکومت قندهار منصوب شد، قدرت و مکننت زیادی یافت. از شعرا و فضلا قدردانی می کرد و در سال 1021 هـ مسموما از دنیا رفت. بازماندگانش جسد او را به کربلا انتقال داده و در جوار امام حسین به خاک سپردند. مرشد بروجردی در رثاء او چنین سروده است.

بی وجود قبلهء ترخانیان در قندهار
چون علی در نهروانم چون عمر در سبزوار
هم سفر بودیم باهم، در رهء عرفان ولی او
به پای عمر رفت و ما به پای روزگار
شب سیاه پوش ارنیاشد در عزای او فلک می
کند از ثنابت و سیار او را سنگسار
جا نگیرد جسم پاکش در زمینی باختر بس که شوق
کربلا کرد است او را بقرار
بزم گودرخاک غلطه، رزم گودرخون نشین کاین زحاتم
شد تهی، آن خالی از اسفندیار
زهر دوران سوخت درکامش زلال جام را
خون او ترسم بگیرد، دامنی ایام را

¹- ترخان نام قبیله یی از هزاره های ارزگان بوده است.

ماسیه پوشان چو رنگ نیل ، غم ارزان کنیم صفحه
 خورشید راهم دفتر کیوان کنیم
 چند غم در دل نهان داریم کار از دست رفت کاش روزی
 چند هم دل را زغم پنهان کنیم
 سهل باشد مردنی، آسان بود جان دادنی
 این قدر گر در فراق غازی ترخان کنیم
 قاتلش ترسم زید چندی و گرنی مرگ را هم به جرم
 مرگ او درحبس جاویدان کنیم
 در فراق آن لب میگون و خط سبز فام گشت
 پاره جیب صبح و شد سیه رخسار شام
 چرخ هرگاه یاد آن فرق بلند افسر کنند
 مشت خاک از جسم پاکش گیرد و برسر کنند
 مردن او را که نی ممکن شناسم نی محال خلق می
 گویند، لیکن عقل کی باور کند
 بسکه مرگ از مردنش در چشم مردم شد عزیز زندگی
 هر دم ، بصد حسرت کفن در بر کند
 خورد زهر جان گزا، تا نسبت خود را درست
 باشه کونین علی موسی جعفر کند
 رفت و بی او زیب دفتر زینت دیوان نماند
 برکه خواندکس سخن؟ چون غازی ترخان نماند.

منبع :

تحفه الکرام ، ص 189-190

میر فتح محمد خان ، سرزمین مرد خیز و قهرمان پرور
 هزارستان علی رغم طبیعت خشن و قهر آمیز خویش تا
 کنون مردان بزرگی را در دامان خود پرورده است.
 مردانی که کار نامه زندگی شان سرشار از غرور،
 شکوهمندی، عزت، سرفرازی و جوانمردی است. مردانی به
 سربلندی و استواری کوه های بابا و پامیر با
 خصوصیات روحی و اخلاقی ویژه و منحصر به فرد. پاک
 و شفاف و درخشان به سان چشمه ساران زلال و مصفای
 آن سرزمین .

یکی از آن مردان اعجوبه و ناشکن "فرقه مشر"¹ فتح محمد خان" است. از خاندان بزرگ و سرشناس هزاره از طایفه قبتسان شاخه "راموز" که پدر تا پدر از روسا و رهبران قوم بوده اند. پدر کلانش میر حیدر بیگ سالها بر ضد سپاه خونخوار امیر عبدالرحمن جنگید تا سر انجام با 53 تن از یاران و خاندان و اعضای فامیل خویش به شهادت رسیدند، دارایی‌شان به تاراج رفت و قلعه اش از بن ویران گردید. از مجموع خاندانش فقط دونفر بطور معجزه آسا نجات یافتند، یک دختر خرد سال که بعد ها به "عمه کربلایی" شهرت یافت و یک پسر به نام "میر غلام حسن بیگ" (پدر میر فتح محمد خان) که در زمان امان الله خان در دستگاه حکومتی راه یافت، نام و شهرتی کسب کرد، و نه تنها در میان هزاره ها بلکه در کابل و در میان رجال مملکتی از عزت و اعتبار بالایی برخوردار بود.

فتح محمد خان در سال 1282 هـ ش در قریه "منگسک" از توابع حصه دوی "بھسود" دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در دامان کوهسار و طبیعت مصفاي آن دیار بسر برد. و نزد علمای محل به تحصیل پرداخت، علوم عربی را تا "مطول" خواند. استعداد خارق العاده داشت، با ذهن سیال و نیروی حافظه قوی.

انسانهای بزرگ اغلب دارای خصوصیات اخلاقی و روحی ویژه ای هستند و همین امر آنها را از سایرین متمایز می‌سازد، میر فتح محمد خان نیز ویژگی‌هایی داشت که مخصوص بخود او بود.

مردم هرچند او را به عنوان یک جنرال صاحب نام و یک شخصیت سیاسی می‌شناختند، اما مجز آشنایان و دوستان نزدیکش کمتر کسی میدانست که او حافظ کل قرآن کریم نیز هست و در زبان عربی تسلط کامل دارد. وی با آنکه در محیط عربی زندگی نکرده اما بخوبی و روانی به زبان عربی فصیح سخن می‌گفت و می‌نوشت،

¹-فرقه مشر= ژنرال.

آنچنان که باعث تحسین و اعجاب علما و روحانیان می شد. شهید سید عبد الحمید ناصر از علمای معروف کابل از روی اعجاب و تحسین یک وقتی از او پرسید: "فرقه مشر صاحب علت چیست که ما روحانیان با آنکه یک عمر با کتب عربی سرو کار داریم نمی توانیم به عربی سخن بگوییم و شما می توانید؟"

ایشان پاسخ داد: "بدان جهت که شما تمرین و ممارست نمی کنید. من از همان دوران کودکی و نوجوانی که درس می خواندم با خودم به زبان عربی تمرین و مکالمه می کردم، می نوشتم و اشتباهات خود را تصحیح می کردم و در این کار آنقدر ممارست کردم که امروز مکالمه به زبان عربی برایم مثل سخن گفتن به زبان فارسی سهل و آسان است."

تسلط او به ادبیات عرب به حدی بود که پاره ای از اشتباهات ادبای بزرگ و فرهنگ نویسان مشهور عربی را در کتابچهء جداگانه یی یاد داشت کرده، تصمیم داشت خود یک لغت نامه عربی به فارسی بنویسد اما گرفتاریهای سیاسی - اجتماعی مجالش نمی داد.

میر فتح محمد خان در عنفوان جوانی به دلیل لیاقت و شایستگی از طرف امیر امان الله خان پادشاه ترقی خواه کشور به عنوان علاقدار (بخشدار) در منطقه "جرگی" و "برجگی" منصوب شد و تا سقوط آن شاه در این سمت انجام وظیفه می کرد و از وی رضایت کامل داشتند.

و نیز در لویه جرگه پغمان (سال 1307ش) حضور داشت و مقاله زیبایی را قرائت کرد و مورد تحسین شاه و حاضران قرار گرفت و به همین جهت شاه امان الله جایزه مخصوصی که عبارت از مدال طلا و یکدست خلعت فاخر بود به وی اعطا کرد..

در قیام سراسری هزارستان برضد نیروهای حکومت سقوی در سال 1308 ش میر فتح خان بعد از سردار بزرگ ملی سعید احمد خان شاهنور، از حیث رتبه و مقام دومین و یا سومین فرمانده بزرگ ملی محسوب می شد. و در جنگهای "کوتل اونی" و "سرچشمه"، "جلریز"

و "میدان" رشادت های تحسین برانگیز از خود نشان داد و به شهرت و محبوبیتش افزوده گشت. وقتی نادر شاه (پدر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه) به قدرت رسید، ابتدا عده ای از فرماندهان هزاره به دلیل مبارزات شان علیه بچه سقا، از طرف دولت جدید به تناسب شخصیت و تلاش و فعالیت شان به رتبه های مهم نظامی منصوب و برگزیده شدند. میر فتح محمد خان با رتبه "فرقه مشری" در مرکز وزارت دفاع منصوب شد و این منصب نسبت به سن و جوانی او مقام بالایی محسوب می شد. فرقه مشر جوان عاشق تحصیل، مطالعه و فراگرفتن دانش و فنون جدید بود و میدانست، شکل زندگی بسرعت در حال تغییر و تحول است و یک جنرال ارتشی هر چند از استعداد و نبوغ نظامی برخوردار باشد، اگر تعلیمات نظامی را به شکل کلاسیک آن فرا نگرفته باشد، عاقبتی نخواهد داشت. لذا داوطلبانه خواستار آموزش فنون نظامی در دانشکده افسری گردید و در مدت قریب به یک سال در کابل و جلال آباد دوره آموزش نظامی را با موفقیت و با نمرات عالی به پایان رساند و از معدود افسران هزاره است که چنین دوره تعلیمی را دیده است. و بعد از طی این مرحله به عنوان فرقه مشر اول در نیروی نظامی هرات مشغول کار شد. و سر انجام به اتهام دروغین ارتباط با امان الله¹ و شرکت در توطئه قتل نادر و تحریک عبدالخالق، همراه با چند تن دیگر از صاحب منصبان هزاره دستگیر و به زندان افتادند. و بخشی از بهترین ایام عمر شان را در تک سلولی زندان گذراندند. تک سلولی تنگ، تاریک و نمناک که بسر بردن در آن برای یک هفته مشکل و طاقت فرسا است، چه رسد که انسان مجبور شود ماه ها بلکه سالها در آن محبوس باشد.

¹ - امان الله خان پادشاه مخلوع آن در آن وقت در ایتالیا زندگی می کرد.

حبس طولاني مدت آنهم در تک سلول هاي انفرادي سرسخت ترين انسانها را از پا در مي آورد. و شخص محبوس بانواع ناهنجاري هاي روعي مبتلا خواهد شد. ترس، دلهره، افسردگي، بدبيني، ترديد از پيامد هاي شايع در اين گونه موارد است. انسان تعادل روعي خویش را از دست ميدهد، پژمرده و نا اميد مي گردد. آرزوها و اميال او مي ميرد. کمتر انساني است که سالها در زندان بسر ببرد اما شور و نشاط و سرزندگي اوليه خویش را حفظ کند. ولي فرقه مشر فتح محمد خان با آنکه بيش از 25 سال از بهترين ايام زندگي را در محبس و بعضا در تک سلولي بسربرد، اما تعادل روعي خویش را حفظ کرده، نشاني از خستگي، افسردگي، بدبيني و نا اميدي در او ديده نمي شد. موصوف دوبار بزندان افتاد ، بار اول از سال 1312 تا 1326 و بار دوم از 1330 تا 1343 هـ ش و در دور اول بود که قرآن کریم را از اول تابه آخر حفظ کرد. بعد از آزادي از زندان در سال 1326 ش دفعه اول به قندهار تبعيد شد. و 30 جريب زمين زراعي آبي از سوي دولت به وي داده شد تا با خانواده در آنجا زندگي کند، اما او چون انسان آزاده و طرفدار آزادي و ديموکراسي بود، از خير املاكي که به وي اعطا شده بود گذشت و عملا از رفتن به قندهار استنکاف ورزید. و در سال 1328 همراه با گروهی از روشنفکران آن روز افغانستان، به رياست مورخ نامدار مير غلام محمد غبار "حزب وطن" را بنیان نهادند. و عده اي از شخصيتهاي معروف علمي و فرهنگي در آن شموليت داشتند و معروف ترين اعضاي شناخته شده آن اينها بودند:

1. ميرغلام محمد غبار مورخ و نويسنده معروف
2. سرورخان جويو قزلباش از نويسندگان آزاده و روشنفکر کابل
3. براتعلي تاج نويسنده و دانشمند بزرگ هزاره

4. میر محمد صدیق فرهنگ نویسنده و مورخ
5. علی محمد خروش
6. داکتر رسول قیومی از خاندان محمد زایی
7. عبدالحی عزیز وزیر پلان وقت، محمد زایی
8. شریف خان پیلوت از خلبانان معروف افغانستان و از شخصیت‌های نامدار ملی از جاغوری
9. میر فتح محمد خان فرقه مشر
10. نعیمی قزلباش کابلی رئیس اطلاعات و کلتور
11. لطیف سرباز وعدهء دیگر

این حزب بعد از دو سال فعالیت فرهنگی و سیاسی غیر قانونی شناخته شده، تمام موسسین و اعضای مهم و شناخته شده آن، در نوروز سال 1330 س بزندان افتادند.¹

در زندان عده ای اظهار ندامت کرده، زود تر رهایی یافتند. چنانچه میر محمد صدیق فرهنگ بعد از دو سال، بعضی زودتر از آن و میر غلام محمد غبار موسس و بنیانگذار حزب بعد از چهار سال و براتعلی تاج بعد از 9 سال از محبس رهایی یافتند. تاج در زندان باندازه ای رنجها و شکنجه های گوناگون را تحمل کرد که بعد از رهایی مدت زیادی نپایید و از دنیا رفت. بعضی گویند توسط عوامل دولتی مسموم شد و با زندگی دنیایی وداع گفت. سرور جويا بعد از 11 سال تحمل سختیهای طاقت فرسا در زندان فوت کرد و فقط جنازه اش را به خانواده اش تحویل دادند. اما فرقه مشر فتح محمد خان بعد از 13 سال. وی آخرین کسی بود که از زندان آزاد شد.²

¹- با گروه علامه بلخی اشتباه نشود.

² - زمانی که موسسین "حزب وطن" در زندان بسر می بردند، خانواده های برخی از آنان از حیث مخارج و هزینه زندگی در تنگنا قرار گرفتند. میر فتح محمد خان با آنکه خود نیز زندانی بود اما از عایدات املاک خویش در بهسود به خانواده های چند تن از آنان کمک مالی می کرد.

سناتور میر سلام خان نواسه میر فتح محمد خان برایم نقل کرد: که در زمان امین جلاد لویه جرگه ای تشکیل شد از سران اقوام و قبایل و شخصیت‌های پر نفوذ ملی. جفیظ الله امین میر فتح محمد خان را در این لویه جرگه دعوت کرد ولی او آن را نپذیرفت و به همین جرم همراه پسرش میر محمد سالم دستگیر و زندانی شدند.

دریک ضرب المثل هزاره گی آمده است: " شتر ا گه از تشنگی بمیرد در درونش یک کوزه آب است." ضرب المثل دیگر می گوید: "خانه گرگ بی استخوان نیست" این ضرب المثل از یک جهت با خانواده های کهن هزاره که پدر تا پدر رهبری و ریاست ایل را داشته اند، صدق می کند بدین معنی که در غالب این خانواده ها کم و بیش آثار قلمی، اسناد قدیمی و تاریخی، قباله جات، شجرنامه ها، جنگنامه ها، صلحنامه ها، اشیاء با ارزش هنری و تاریخی یافت می شود. در خانواده میر فتح محمد خان نیز از این گونه اشیا ذی قیمت تاریخی وجود داشت. از آن جمله سند ملکیت و قباله دامنه سخی و علی آباد کابل و دامنه کوه قرق که از جوی بهسود مشروب می شد. میر موصوف سند علی آباد و دامنه سخی را در زمان ظاهر خان به جریان انداخت و چند تن از بزرگان هزاره مانند: حاج خداداد مقصودی، شریف خان پیلوت، حاج غلام علی خواتی وکیل نانوایان و غیره در این باره فعالیت کردند.

سند مذکور مدتی از این شعبه دادگاه به آن شعبه و از این اداره به آن اداره گردش کرد و بارها توسط کارشناسان مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و با اسناد قدیمی تطبیق شد و صحت آن باثبات رسید و دولت وقت مجبور شد زمین های دامنه سخی را به صاحبان اصلی اش یعنی هزاره ها واگذار کند. این زمین ها به گفته سناتور میر سلام خان به قیمت ناچیزی در میان خانواده های هزاره تقسیم شد. و فرقه مشرف فتح محمد خان چیزی برای خود بر نداشت و فقط یک نمره زمین برای پسر خویش نگهداشته بود، اما وقتی متوجه شد که

شريف خان پيلوت خانه ندارد آن يك نمره زمين را به او اهدا كرد.

شايد براي كساني كه از نزديك با فرقه مشر موصوف آشنائي نداشتند قابل باور نباشد كه اين جنرال مشهور و خان بزرگ هزاره، در كابل از خود خانه نداشت و تا آخر عمر در خانه اجاره اي زندگي كرد!. تعدادي از كتب منحصر به فرد، نوشته جات، اموال انتيك، اسناد قديمي مربوط به خانواده فتح محمد خان در زمان حكومت تره كي در اواخر سال 1357ش از خانه اش در بهسود توسط ولسوال مركز بهسود ضبط و مصادره گرديد و ديگر هرگز بدست نيامد. درميان اشياء به غارت رفته: يك دست دريشي، كرج، كلاه، مدالهاي افتخاري، نوشته جات و اسناد قديمي، و يك تفنگچه بسيار گرانبهائي تاريخي كه قسمتهاي از آن از طلاي خالص بود، و اشياء انتيك ديگر بود.

فرقه مشر فتح محمد خان از حيث خصوصيات اخلاقي و جسمي انساني بود متوسط القامه با حفظ اصالت هزارگي، متين و موقر، صميمي و مهربان، پر مطالعه و آگاه از مسايل سياسي، حليم و بردبار و پر حوصله، بدور از هر نوع رياء و خود پسندي و تكبر، خط زيبائي داشت، شديدا عاشق پيشرفت و ترقي كشور و همگاني شدن دانش بود. مردم را به فرا گرفتن دانش جديد تشويق مي كرد. ليسه راقول بهسود در اثر تشويق و تلاش او پايه گذاري شد. مشوق هنر و هنرمندان بود. فكر باز و اندیشه نافذ داشت و با تجر و عوام فريبي شديدا مخالف بود. سر انجام اين چهره معروف و مشهور ملي و در سن 78 سالگي توسط يك گروه متحجر و ضد مردمی در سال 1361 ش در كابل هدف قرار گرفت و با چهره خونين بديدار معبودش شتافت.

مير ناصر بيگ ورس ، از خوانين قدرتمند هزارستان، داراي پنج هزار نفر نيروي صلح، معاصر امير شيرعلي خان و از دوستان او كه در جنگ عليه برادرانش به

وي کمک کرد. و در بدل این خدمت از طرف امیر شیرعلی خان به کابل خواسته شد. و با حدود هزار نفر سوار مسلح و خدم و حشم به سوی کابل حرکت کرد. در راه نقطه به نقطه از طرف مردم مورد استقبال قرار گرفت. در بهسود در منطقه ای به نام "فراخ الوم" در کنار رود هلمند فرود آمد. خیمه بزرگ و مجللی بر پا کرد. در همین جا بود که خوانین بهسود به ملاقات او نایل شدند. و از دیدن آن همه جاه و جلال و جبروت شگفت زده شده با خود می گفتند او لیاقت رهبری تمام هزاره ها را دارد. شاید از طرف امیر کابل به حکومت سراسر هزارستان منصوب شود.

بهسودی ها نسبت به هزاره های مرکزی و ارزگان مردمان تهیدست و کم درآمد به شمار می روند. طبعاً خوانین شان نیز دم و دستگاه عریض و طویلی ندارند. به همین جهت جلال و حشمت میر ناصر بیگ چشم آنها را خیره کرده بود.¹

ناصر بیگ در این سفر از طرف امیر کابل مورد استقبال قرار گرفت و مالیات تحت قلمرو او بخشوده شد.

و از حوادث عبرت انگیز دوران میر ناصر بیگ ورس یکی این است که وی یک نفر ملای روضه خوان را که صدای دل نشین داشت در ورس دعوت کرد و چند پارچه زمینی زراعی در اختیارش قرار داد و از قعر فلاکت به اوج عزت رساند. از قضا پسر همان آخوند باعث نابودی و تباهی خاندان میر ناصر بیگ گردید. این پسر بنام "اکبر شاه" مانند پدرش، روحانی و روضه خوان بود. در زمستان 1309 هـ ق بزرگان هزاره اجتماعی نموده در پشت دو نسخه از قرآن کریم مهر و امضا کردند که در برابر سپاهیان امیر عبدالرحمن که مردم را به نام شیعه رافضی و مرتد قتل عام می کنند ایستادگی کنند. اکبر شاه آن قرآن را شبانه نزد

¹ - سفر ناصر بیگ به کابل و ملاقات خوانین بهسود از زبان شیخ یوسف امین نقل می شود. و او از زبان میر خادم نقل می کرد.

سپه سالار غلام حیدر خان چرخي فرستاد و نقشه دفاعي هزاره ها را افشا کرد. و باعث بربادي هزارستان و خاندان ناصربگ شد. و در بدل این خیانت امیر عبدالرحمن او را به عنوان رئیس زندانبانهاي زندان زنان در کابل مقرر کرد. و از ظلم و ستم او در زندان نسبت به زنان اسیر مخصوصا نسبت به خاندان ناصربگ داستانهاي تلخي در تاريخ ذکر شده است. اکبر شاه تا آخر حکومت امیرحبيب الله خان براي دولت جاسوسي مي کرد و خانواده هايي را به خاک سياه مي نشانند. اما در زمان امیر امان الله خان زندگي در کابل براي وي دشورا شد و به ناچار در زادگاهش ورس مراجعت کرد. امان الله از جاسوسان پدر و جدش متنفر بود و مي گفت اينها باعث بد نامي خاندان سلطنت شده اند.

اکبرشاه بعد از مراجعت به وطن درحاليکه پير شده بود دوباره لباس تقدس روحانيت را به تن کرد و به روضه خواني پرداخت و جناتيهاي که انجام داده بود کم کم از اذهان مردم محو گرديد و در سال 1313 ش از دنيا رفت. و عجيب اينکه قبر او تا مدتها زیارتگاه بود! و توده عوام که مسلماني را در ريش و لباس و صدای دل نشين روضه و گريه و زاري ميدانند او را نمونه کامل يک روحاني و خدمت گذار مجلس حسيني ميدانستند.

ناطق نیلي، سيد رضا بخش ، از قريه نیلي ارزگان از برجسته ترين شعراي هزاره در قرن 13 هجري به شمار مي رود. از او دو اثر قلمي به جاي مانده است . يکي به نام " شکرباغ" که داراي سه هزار بيت است در 255 برگ. نسخه قلمي آن نزد استاد پرواندا موجود است. کتاب مذکور بيشر محتوي داستانهاي عشقي او با خانمي به نام "نساگل" است. بخش هايي از اين منظومه زیبا و شیرين در مجله غرjestان، چاپ کابل شماره 10- آمده است و خلاصه اي از آن در تاريخ تشيع در

افغانستان ص 99-106 ذکر شده است. از برجستگی منظومه موصوف این است که در لابلای آن اشاره به شخصیتها و اربابان و بزرگان هزاره شده که می توان در پرتو آن قسمتهای از تاریخ آن عصر را استخراج کرد، کتاب دیگر که از او باقی مانده به نام "طوفان المصیبه" یاد می شده شامل مدح منقبت و مراثی ائمه هدی. این کتاب به سبک کتاب طوفان البکاء جوهری سروده شده است از نظر محتوی هیچ ارزش ندارد و چون مطالب آن مانند کتب دوران صفویه و قاجاریه تمام بر گرفته از احادیث جعلی و بی پایه اند. هیچ گونه ارزش تاریخی ندارد. ارزش کار ناطق که البته در نزد مردم به "شاه ناطق" مشهور است در این است که سروده های او نسبت به شعری معاصرش از سلاست و روانی بیشتر برخوردار است. از خم و چم شعر آگاه بوده به علاوه که از نظر علمی نیز مرتبه بلندی داشته است.

سروده ای از سید رضا بخش شاه ناطق نیلی در باره بند امیر و مسلمان شدن شاه بربر.

جا نشین و ابن عم مصطفایی یا علی
 آفتاب آسمان انمائی یا علی
 حیدر حیه درخیر گشایی یا علی شهسوار
 کار زار لافتنمائی یا علی
 جمع خلقان را امام و پیشوایی یا علی
 پای بندت آدمم شاهها تماشا ساختم از
 ره شادی درین منزل سرا پا ساختم
 چشمهء چشم ز حیرت همچودریا ساختم چشمه آب حیات
 از خضر پیدا ساختیم
 خضر باشد بر درت کمتر گدایی یا علی
 اول از اعجاز خود بند غلامان بستیه ای بند
 بر بر، بند قمبر را چه آسمان بستیه ای
 بند هیبت را چون نوح درعین طوفان بستیه ای همچو موسی
 رود نیل آندر بیابان بستیه ای
 بهتر از موسی و نوح معجزه نمایی یا علی

آنکه می رخشد میان آب چون بدر منیر قطره ای از
 رشته حکمش بود بند پنیر
 کوه رابا ذوالفقار خود بریدی چون خمیر درگذار آب
 افگندی نمودی آب گیر
 تیغ زن خا را شکن دست خدایی یا علی
 نیمی روزی رفته ای کافر مسلمان کرده ای اژدها
 را کشته ای بربر مسلمان کرده ای
 خسرو بربر زکار خویش حیران کرده ای ملک بربر
 از قدم خویش تابان کرده ای
 در نماز عصر پیش مصطفایی یا علی
 ناطق بیچاره اینجا مدح گویان آمده از
 برای درد خود از بهر درمندان آمده
 لجهء بحر گناه و غرق عصیان آمده همچو
 مورلنگ در نزد سلیمان آمده
 صد هزاران جان به قربانت کجایی یا علی.

منبع:

راوی شعر فوق لعل محمد لالی ساکن سنگ تخت فرزند خداداد آخوند،
 متولد 1308 در تاریخ 1380 / 6 / 5 - این شعر را برایم خواند.

نایل، حسین، مورخ و پژوهشگر فرزند غلام حسین در
 سال 1310 هـ ش در کابل در خانواده متدین و فقیر متولد
 شد. با پشت سر گذاشتن دوران طفولیت، به مکتب
 فرستاده شد و خواندن و نوشتن را آموخت.
 مرحوم غلام حسین، علاقه مند بود که فرزندان با سواد
 و با کمال تحویل جامعه دهد، از این رو همیشه
 فرزندان را به تحصیل علم و دانش تشویق و ترغیب می
 کرد.

حسین نایل، بر اثر سفارشهای پدر و علاقه خویش، پس
 از آموختن دوره ابتدایی، به کورسهای دوره مالی و
 اداری شامل گردید و با طی دوره چند ساله و دریافت
 مدرک قابل استخدام، در وزارت صحت عامه و بعضی

دفاتر شرکتهای خصوصی ... به عنوان کارمند و دفتردار جذب گردید.

نایل که هدفش از کارمندی در آن مقطع، کاستن فشار زندگی از دوش خانواده بود، در کنار مشغولیت اداری، از طرفی به مطالعه و پژوهش رو آورد و همکاری با نشریات را شروع نمود. و از طرف دیگر از تحصیل دست نکشید تا در سال 1346 دیپلم خویش را گرفت و وارد دانشکده ادبیات و علوم بشری گردید و در سال 1351 لیسانس ادبیات را به دست آورد.

با دریافت مدرک لیسانس، مدت دوسال، جذب وزارت تعلیم و تربیه گردید و از سال 1353 در دانشکده ادبیات کابل به سمت استاد یار برگزیده شد و سالها در این جایگاه، ایفای وظیفه نمود.

نایل که سالها پیش از سمت استادیاری، به پژوهش و کارهای فرهنگی رو آورده بود و مقالاتش در مطبوعات و آثارش به صورت جزوه چاپ گردیده بود، بر اثر توانمندی فرهنگی و اهلیت و شایستگی، در چندین مجله و نشریه عضو هیات تحریریه و در بعض مجله ها مدیر مسول بود.

در میزان سال 1359 به عضویت علمی "آکادمی علوم افغانستان" در آمد و مدت سیزده سال در این نهاد علمی - پژوهشی به تحقیقات علمی، ادبی، تاریخی مبادرت ورزید و در بین اعضای آکادمی علوم، از افراد ورزیده، کاردان و تاثیر گذار به حساب می آمد. و بدین دلیل در ترکیب هیاتهای علمی، به ده ها همایش، سمینار، کنفرانس و میز گرد در سایر کشورها حضور داشت تا اینکه در سال 1372 با رتبه علمی معاون سر محقق و موقعیت دولتی "فوق رتبه" باز نشسته شد.

پس از پدید آمدن بحران، درگیری و نا امنی در کابل و تاخت و تاز "برخی از گروهها" مقداری از اسناد و نوشته هایش از بین رفت و در کابل عرصه برایش تنگ

شد، ناگزیر زندگی در هجرت را برگزید و راهی پشاور گردید تا سر انجام در تاریخ 76/1/16 چشم از جهان فرو بست و پیکر او به کابل انتقال یافت و در دامنه شمالی تپهء بی بی مهر و در میان غم و اندوه جمعی از ارادتمندان و همکارانش به خاک سپرده شد.¹

آثار چاپ شده او

1. اعلام سراج التواریخ در دو جلد چاپ کابل 1366.
2. سرزمین و رجال هزاره جات، چاپ مرکز فرهنگی افغانستان، 1379.
3. سیری در ادبیات سدهء سیزدهم، کابل 1365.
4. سایه روشنهای از جامعه هزاره، چاپ کابل 1364.
5. فهرست کتب چاپی دری در افغانستان، چاپ کابل 1356.
6. کهزاد و پژوهشهای او، کابل.
7. یادنامه کاتب، چاپ کابل 1365.
8. مقالات در نشرات و جراید کشور.

نصیب محمد ناصر، فرزند محمد حسین متولد "راقول" بهسود (1307ش)، شاعر، نویسنده و معلم پرتلاش که بیش از 40 سال است در مسایل فرهنگی، بخصوص فرهنگ عوام قلم می زند. شغل اصلی او معلمی است و در تعلیم و تربیت فرزندان وطن و با سواد ساختن آنها خدمت شایانی کرده است، وعده کثیری از شخصیت های فرهنگی امروز از شاگردان او می باشند. سروده های نصیب در نشریاتی مانند: عرفان، بخوان و بدان، آیینه، ثروت، پامیر، روزنامه اتفاق اسلام، نشریه سنایی، پروان و غیره منتشر شده است. او شعرهایی به زبان پشتو نیز

¹ - حسین شفایی، مجله سراج، شماره 18، ص 193

سروده است. گزینه از سروده هایش به نام "کھسار" در کابل به چاپ رسید که از طرف وزارت اطلاعات و کلتور وقت برنده جایزه شد. دفتر دیگری از سروده های او به نام "منتخب اشعار نصیب" در سال 1345ش در کابل به زیور طبع آراسته گردید. "زمزمه های روستا" شامل ترانه ها و دوبیتی های هزارگی از تالیفات او است که در 437صفحه به قطع وزیری در سال 1370 در کابل به چاپ رسیده است. نوای رسا، اوج قله ها، پرتو مهر، نوای دمن، ذوق عشرت و رنگ لاله از دیگر آثار قلمی او است که هیچ کدام تا کنون به چاپ نرسیده اند.¹

به پایان آمد این دفتر
حکایت همچنان باقی است.

¹ - منبع: گفتگو با صاحب اثر. در کابل، بهار 1381ش.